

«گرایش جنسی و هویت جنسیتی»

نویسنده:

نیما شاهد

نشر گیلگمیشان



با همکاری گروه

مطالعات جنسیت
Iranian Sexual Studies Group

گرایش جنسی و هویت جنسیتی

نیما شاهد



انتشارات گیلگمیشان

تورنتو، کانادا، ۲۰۱۶

با همکاری گروه مطالعات جنسیت

گرایش جنسی و هویت جنسیتی

تعداد ۱۸۰ ص. شر

طرح جلد : ا. ابراہیمی

کتابخانہ ملی کانادا، شماره ثبت: 978-1-927948-07-1

گرایش جنسی و هویت جنسیتی

تالیف: نیما شاهد

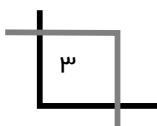
چاپ اول: تابستان 1395 - کانادا، نشر گیلگمیشان

با همکاری گروه "مطالعات جنسیت"

ISBN: 978-1-927948-07-1

Gilgahmishaan Publishing

Gilgamishaan-2016



فهرست مطالب:

مقدمه:	۹
فصل نخست: مفاهیم مقدماتی	۱۵
تعریف اصطلاحات:	۱۶
فصل دوم: هویت جنسیتی	۲۴
۲,۱. مقدمه: ساختار اجتماعی جنسیت	۲۵
۲,۲. ترانسکسوال و ترانسجندرها:	۲۷
۲,۳. تاریخچه ظهور مفهوم ترانسکسوال/ترانسجندر	۲۸
۲,۴. ترازبندی‌های تشخیص هویت جنسیتی اقلیتی	۳۰
۲,۵. هویت جنسیتی و فرهنگ	۳۲
۲,۶. اشکال ترانس بودن	۳۴
۲,۶,۱. ترانسکسوال‌های اولیه و ثانویه	۳۴
۲,۶,۲. ترانسکسوال‌های پیش از عمل و پس از عمل جراحی	۳۴
۲,۶,۳. ترانسجندرها	۳۴
۲,۶,۴. مبدل‌پوشان	۳۵
۲,۶,۵. ترانسوستیت	۳۵
۲,۶,۶. زنان مردانه	۳۵
۲,۶,۷. مردان زنانه	۳۶
۲,۶,۸. بین‌جنسی و همافروودیت:	۳۶
۲,۷. یک تیپ‌شناسی از ترانسکسوال/ترانسجندر بودن	۳۸
۲,۸. برون‌آیی و تشخیص هویت جنسیتی در ترانسکسوال/ترانسجندرها	۴۰
۲,۸,۱. رشد هویت جنسیتی	۴۰
۲,۸,۲. تکوین هویت جنسیتی در افراد ترانسکسوال/ترانسجندر	۴۱
الف. تجارب اولیه ترانسجندر	۴۲
ب. برون‌آیی برای خود	۴۲

ج. برون آبی برای دیگران.....	۴۳
د. عزم هویتی	۴۵
۲,۸,۳. بحث	۴۵
۲,۹. ترانس فوبیا.....	۴۶
۲,۹,۱. انواع فوبیا:	۴۶
۲,۹,۲. ترانس فوبیا و «سیس-سکسیسم»	۴۸
۲,۹,۳. زن ستیزی [misogyny] و ترانس-ستیزی [trans-misogyny]	۴۸
۲,۹,۴. بحث	۴۹
۲,۱۰. چگونه باید در مورد ترانس ها سخن گفت	۴۹
۲,۱۱. ترانس بودن به عنوان اختلال، بیماری یا صرفاً عدم تطبیق	۵۰
۲,۱۲. مسایل کلینیکی و عوارض آن	۵۱
۲,۱۲,۱. پیش از عمل:	۵۲
۲,۱۲,۲. عمل تغییر:	۵۳
۲,۱۲,۳. شرایط پس از عمل	۶۰
۲,۱۳. حقوق ترانسکسوال / ترانسجندر	۶۰
فصل سوم: گرایش جنسی	۶۲
۳,۱. نامگذاری و ترازبندی گرایش جنسی	۶۳
۳,۱,۱. مقدمه:	۶۳
۳,۱,۲. تراز جنسی کینزی	۶۳
۳,۱,۳. تراز شایولی و دیسکو	۶۵
۳,۱,۴. تراز مایکل دی استورمز	۶۵
۳,۱,۵. شبکه گرایش جنسی کلاین (KSOG)	۶۷
۳,۱,۶. نقد:	۷۰
۳,۱,۷. نامگذاری و ترازبندی هویت جنسیتی	۷۱
۳,۱,۸. نتیجه گیری:	۷۲
۳,۲. آیا گرایش جنسی قابل تغییر است؟	۷۳
۳,۲,۱. مقدمه:	۷۳

- ۳,۲,۱. مفهوم «تغییر-درمانی» ۷۳
- ۳,۲,۲. ارزیابی «تغییر-درمانی» ۷۶
- ۳,۲,۲,۱. گزینش از میان طیف گرایش جنسی تعمیمی نادرست در پی دارد ۷۷
- ۳,۲,۲,۲. بیشترین تغییر در هویت جنسی روی داده‌است نه در گرایش جنسی ۷۷
- ۳,۲,۲,۳. رویکرد رفتارگرایی اساس تغییر-درمانی است ۷۸
- ۳,۲,۲,۴. استفاده از تکنیک‌های غیر اخلاقی ۷۹
- ۳,۲,۲,۵. تغییر-درمانی از تعصبات مذهبی مردم بهره می‌گیرد ۷۹
- ۳,۲,۶. تأیید ترس اجتماعی از همجنس‌گرایان اساس تغییر-درمانی است ۸۰
- ۳,۲,۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: ۸۱
- ۳,۳. فویاهای مرتبط با گرایش جنسی ۸۲
- ۳,۳,۱. تاریخچه: ۸۲
- ۳,۳,۲. تعریف اصطلاح ۸۲
- ۳,۳,۳. اشکال هوموفوبیا: ۸۳
- ۳,۳,۳,۱. هوموفوبیا از جهت نوع پیش فرض‌ها: ۸۳
- ۳,۳,۳,۲. دوم از جهت عامل هوموفوبیا: ۸۶
- ۳,۳,۴. لزبوفوبیا و کی‌فوبیا ۸۷
- ۳,۳,۵. بای فوبیا ۸۸
- ۳,۳,۶. هتروفوبیا ۹۱
- ۳,۳,۷. منشاءشناسی فویاهای مربوط به گرایش جنسی: ۹۱
- ۳,۳,۷,۱. سطح روانشناختی ۹۲
- ۳,۳,۷,۱. سطح جامعه‌شناختی ۹۲
- ۳,۴. منشاءشناسی گرایش جنسی ۹۵
- ۳,۴,۱. مقدمه: ۹۵
- ۳,۴,۲. تاریخچه: ۹۵
- ۳,۴,۲,۱. دیدگاه‌های شبه-علمی: ۹۵
- ۳,۴,۲,۲. به سوی یک نظریه علمی: ۹۶
- ۳,۴,۳. تحقیقات معاصر ۹۸

- ۳,۴,۴ تحلیل و نتیجه گیری: ۱۰۸
- ۳,۵ برون آیی و تشخیص هویت جنسی..... ۱۱۰
- ۳,۵,۱ مقدمه: ۱۱۰
- ۳,۵,۲ مدل شش مرحله‌ای «کاس» ۱۱۰
- ۳,۵,۳ مدل شش مرحله‌ای دوگی..... ۱۱۲
- ۳,۵,۴ مدل چهار مرحله‌ای ترویدن..... ۱۱۳
- ۳,۵,۵ نتیجه گیری: ۱۱۶
- ۳,۶ آنچه «همجنس گرایی» نیست ۱۱۷
- ۳,۶,۱ همجنس گرایی/همجنس ستایی ۱۱۷
- ۳,۶,۲ گریز از تعهد از زندگی با همجنس ۱۱۸
- ۳,۶,۳ همجنس گرایی/همجنس خوانی ۱۲۰
- ۳,۶,۴ همجنس گرایی/همجنس بازی ۱۲۲
- ۳,۶,۵ همجنس گرایی/همجنس-ارتباطی [هوموسویالیته] ۱۲۲
- ۳,۶,۶ همجنس گرایی / هومواروتیسیسم(همجنس میلی) ۱۲۴
- ۳,۷ همجنس گرایی زنان: ۱۲۶
- ۳,۷,۱ «لزبینیسم» یک عنوان پزشکی..... ۱۲۷
- ۳,۷,۲ برون آیی لزبین‌ها به عنوان یک جنبش..... ۱۲۹
- ۳,۷,۳ «لزبینیسم» به عنوان یک هویت سیاسی..... ۱۳۰
- ۳,۷,۴ دوگانه بوج/فم ۱۳۴
- ۳,۷,۵ لزبین بودن به عنوان یک مد تجاری ۱۳۵
- ۳,۷,۶ ازدواج و تشکیل خانواده..... ۱۳۶
- ۳,۸ همجنس گرایی مردان: ۱۳۸
- ۳,۸,۱ همجنس گرایی به مثابه داغ ننگ ۱۳۸
- ۳,۸,۲ «همجنس گرایی» اصطلاحی خنثی..... ۱۳۹
- ۳,۸,۳ خنثی کردن عنوان «گی» ۱۴۰
- ۳,۸,۴ نخستین برون آیی جنبش همجنس گرایی مردانه در اروپا ۱۴۲
- ۳,۸,۵ هویت سیاسی گی ۱۴۴

- ۳,۸,۶. هویت کی در نظام سیاسی جهان ۱۴۵
- ۳,۹. دوجنس گرایی ۱۴۷
- ۳,۹,۱. دوجنس گرایی به مثابه یک هویت پزشکی ۱۴۷
- ۳,۹,۲. هویت سیاسی دوجنس گرایان ۱۴۸
- ۳,۹,۳. اقلیت در اقلیت ۱۴۹
- ۳,۱۰. دگرجنس گرایی ۱۵۱
- ۳,۱۰,۱. مقدمه: تولد دگرجنس گرایی ۱۵۱
- ۳,۱۰,۲. روابط جنسی ۱۵۲
- ۳,۱۰,۳. روابط عاطفی ۱۵۴
- ۳,۱۰,۴. تغییر در تعریف نهاد خانواده ۱۵۶
- ۳,۱۰,۵. مساله دگرجنس گرایی ۱۵۷
- ۳,۱۰,۵,۱. تجاوز و خشونت به زنان: ۱۵۷
- ۳,۱۰,۵,۲. تجاوز به کودکان: ۱۵۸
- ۳,۱۰,۵,۳. خانواده ادیپی: ۱۵۹
- ۳,۱۰,۶. کویر کردن زندگی جنسی؟ ۱۶۰
- ۳,۱۰,۷. آیا خانواده همجنس گرا از مشکلات فوق کاملاً مبرا است؟ ۱۶۲
- فصل چهارم: مباحث تکمیلی ۱۶۵
- ۴,۱. چگونه این کتاب را استفاده کنیم ۱۶۶
- ۴,۲. فرهنگ واژگان هویت جنسیتی و گرایش جنسی ۱۶۹
- منابع ارجاع داده شده: ۱۷۴

مقدمه:

در تیره‌ترین روزهای زندگی در ترکیه، زمانی که همه‌ی دلایل یأس و افسردگی دست به دست هم داده بودند، پیشنهاد کاری برای سایت ایرکو داشتم؛ تهیه مطالبی در زمینه گرایش جنسی و هویت جنسیتی. مطالبی که بتوانند به طور جامع دانش مربوط به این دو مقوله را در اختیار مخاطبان سایت؛ یعنی جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی و خانواده‌هایشان قرار دهد. از جهت روشی چنین هدفی تنها از طریق روش دایره‌المعارف نویسی ممکن بود. این شیوه دست کم مستلزم ارائه فشرده‌ای فراگیر از مسایل و پاسخ‌های مربوط به یک مدخل و شرح جریان‌ها، نظریات، اشخاص و پدیده‌هاست مادامیکه دایره این دانش آنقدر فراگیر باشد که جغرافیای قابل قبولی از آنچه گفته شده/ست ارائه گردد. دایره‌المعارف نویسی همچنین مستلزم ارائه مستند و ارجاع مداوم به آنچیزی است که خارج از متن قرار است این دانش را نمایندگی کند.

در شرایط آن روز من چنین پروژه‌ای هیچ تناسبی با زندگی بدوی‌ام در ترکیه نداشت. نه دوستان من قادر بودند منابع مالی برای این کار فراهم کنند نه دسترسی به این حجم از منابع و اطلاعات در شرایط من ممکن بود. از نظر حرفه‌ای چنین انتظاری کاملاً نابجا بود. با وجود این امر در آن شرایط من به ارزش مادی ناچیز این پروژه نیاز داشتم برای (به معنای لفظی کلمه) بیشتر زنده ماندن. علاوه بر این یک کار تحقیقاتی بهترین تسلا برای فراموشی تیرگی‌ها نیز بود. دنیای ذهنی که تحقیق برای آدمی می‌سازد دست کم لحظاتی بار همه‌ی آنچه بر تو فرود آمده را می‌کاهد. علاوه بر این دو احساس مشارکت در تولید فرهنگی که در راستای تغییر جامعه باشد برای همه‌ی ما که خسته از نابرابری هستیم انگیزه‌ای مضاعف است.

پس از تبعید به انگلستان در پی فرصتی بودم برای گردآوری این مجموعه و تکمیل آن پیش از آنکه اعتبار منابع و داده‌ها منقضی شود و داده‌های جدید جای آن را بگیرد. بنابر این مجموعه مقالات را دوباره مورد بازبینی قرار دادم و بخش‌های بسیاری به آن افزودم. مرحله نخست این تحقیق به صورت سری مقالات پیاپی در سایت ایرکو منتشر شد که با نظم مورد انتظار، اینک در سایت قابل دسترس است. مرحله دوم این تحقیق که شامل ویرایش مقالات قبلی، روزآمد کردن آن‌ها، جابجایی مطالب متناسب با یک نظم متفاوت برای یک کتاب و همچنین افزودن چند بخش جدید در قالب فعالیت من در سایت مطالعات جنسیت انجام شد. سایتی که با هزینه شخصی اداره می‌شود و من نیز در این جمع می‌نویسم. در مجموعه نخست تمرکز من بیشتر بر ارائه مطالبی است که امکان راهنمایی دو دسته مخاطب را دارد: جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی و خانواده‌های ایشان. اما در سری دوم به جهت انجام این تحقیق در قالب گروه ایرانی مطالعات جنسیت تا حدی نظر به مخاطب آشنا به مطالب مطالعات جنسیت نیز داشتم. به همین جهت برخی نکات تاریخی در فصل سوم در مورد شکل‌گیری گرایش جنسی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است تا صرفاً متعهد به اجرای یک شیوه دایره‌المعارفی نباشم.

تلاش کردم به جای طرح یک کشکول از اطلاعات نظمی منطقی برای مطالب در نظر گرفته شود. موضوع مورد بررسی این کتاب ارائه نظریاتی است که حول «هویت جنسیتی» و «گرایش جنسی» وجود دارد. چنین کاری مستلزم دانستن مطالبی است که به یکدیگر پیوند می‌خورند. مطالبی مانند اینکه تفاوت جنس (بیولوژیکی) و جنسیت (اجتماعی) چیست؟ تفاوت گرایش جنسیت و هویت جنسی چیست، مفهوم هویت جنسیتی به چه معناست؟ آیا گرایش جنسی قابل تغییر است؟ مفهوم فویبا در زمینه گرایش جنسی یا هویت جنسیتی چیستند و غیره. طرح منظمی از این مطالب به صورتی که بتواند به طور پیوسته تکمیل شود کاری است که مجموعه فصول این کتاب انجام می‌دهد.

این کتاب پاسخی خلاصه است به این پرسش که:

نظریات علمی کنونی چگونه در مورد «کیستی» ما از جهت گرایش جنسی و هویت جنسیتی سخن گفته‌اند؟

بنابراین دائماً دسته‌بندی‌ها، طبقه‌بندی‌ها، پیش‌نگری‌ها و نامگذاری‌هایی شرح داده خواهد شد که حول ماهیت میل بیان شده است. انتظار این است که خواننده به این نظریات تنها به عنوان ابزارهایی برای کاربرد نگاه کند؛ چشم‌اندازهایی برای مشاهده‌ی میل و آن را تا جایی استفاده کند که تجربه شخصی او را درون چارچوب‌های نظری محبوس نسازد. هیچ نظریه علمی قادر به بیان سیالیت و ابهام و چندگانگی‌های میل آدمی نیست. همیشه میل ازین خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌ها بیرون می‌ریزد. اما شناخت این چارچوب‌ها نیز برای گذر از آن‌ها ضروری است. چارچوبی که این کتاب دنبال می‌کند فهم‌پذیر کردن این چشم‌اندازهای علمی کنونی است به صورتی که خواننده پس از اتمام کتاب بتواند درک عمومی از آن‌ها پیدا کند.

این کتاب بیشتر شرح آن چیزی است که در این نظریات آمده. انتظار این است که این کتاب اولاً توسط کسانی مطالعه شود که به گروه‌های اقلیت جنسی تعلق دارند و تجربه زیسته‌ای از اشکال گرایش جنسی و هویت جنسیتی دارند که به گروه‌های ال‌جی‌بی‌تی‌آی (لزبین، گی، دوجنس‌گرا، ترانسجندر، بین‌جنسی) تعلق دارد. در مرتبه بعد کسانی که از نزدیکان ایشان هستند و ممکن است نیاز به دانستن نظریات علمی در این مورد داشته باشند. هرچند در نهایت بهترین مرجع شناخت گروه‌های اقلیت خود آنها هستند نه نظریات علمی اما این نظریات می‌تواند زمینه‌ی اولیه‌ای برای این تماس باشد. سوم کسانی که خود را جزو گروه‌های اقلیت جنسی و جنسیتی تلقی نمی‌کنند و به نظر من بیشتر از گروه‌های اقلیت نیاز به مطالعه آن دارند. این مطالعات ممکن است درکی از آنچه آن‌ها قادر به تجربه آن نیستند فراهم سازد. به ویژه فصل سوم و مقاله مربوط به دگرجنس‌گرایی می‌تواند برای این گروه قابل توجه باشد.

بنابراین مباحث این کتاب گاه بحث‌های علمی روز و مشتمل بر شرح منابع مرجعی است که حول این مباحث منتشر شده‌اند. برای مثال در بحث از هویت جنسیتی آثار مرجعی در زمینه‌ی این مقوله که هم‌اکنون متن اصلی بحث از استانداردهای مراقبت‌های پزشکی مربوط به تغییر جنسیت است آمده،

اما در عین حال یک ترانسکسوال و خانواده وی می‌توانند به سادگی استانداردهای موجود در جهان را در زمینه این عملیات و مراقبت‌های مربوط به تغییر جنسیت بدانند. مواردی که ممکن است جراحان و متخصصان هورمون‌درمانی در ایران رعایت نکنند.

این کتاب در چهار فصل تهیه شده است. فصل نخست به برخی مفاهیم اولیه بحث می‌پردازد. در این بخش الفبای بحث از موضوع گرایش جنسی و هویت جنسیتی طرح می‌شود. تفکیک اصطلاحاتی مانند جنسی و جنسیت، گرایش جنسی و هویت جنسیتی و تعریف هر کدام آنطور که در دیدگاه‌های علمی طرح می‌شود. این تعاریف‌ها برای درک منظمی از مباحث مربوط به اقلیت‌های جنسی و جنسیتی است. ما بر اساس دیدگاه‌های متعارفی که در میان دانشمندان سکسولوژی، روانشناسان و جامعه‌شناسان جنسیت مطرح است این مفاهیم را شرح می‌دهیم.

در فصل دوم هویت جنسیتی مورد بحث است. معمولاً عنوان هویت جنسیتی پس از گرایش جنسی می‌آید. اما در اینجا به جهت ترتیب منطقی که مباحث می‌توانست پیدا کند این عنوان پیش از بحث از گرایش جنسی قرار گرفت. بحث از هویت جنسیتی مقدم بر سخن از گرایش است مادامیکه تعیین هویت جنسیتی مبنای ترازبندی گرایش جنسی است؛ بنای گرایش جنسی و ترازبندی آن این است که چگونه افراد با هویت‌ها و نقش‌های جنسیتی ترکیب‌های متنوعی را می‌سازند. در این فصل پس از شرحی در مورد اجتماعی بودن مقوله‌ی جنسیت و ساخت اجتماعی آن به برخی مباحث خاص افراد ترانس می‌پردازیم. ترازبندی‌های هویت جنسیتی، برون‌آیی و شکل‌گیری هویت جنسیتی و همچنین بحث‌های بالینی مربوط به ترانسنس‌ها موضوع این مقاله بوده است.

در فصل سوم گرایش جنسی موضوع بحث است. در این قسمت صرفاً بر نظریه‌های برون‌آیی، ترازبندی‌های گرایش جنسی، فوبیاهای مرتبط با گرایش جنسی و نیز مسئله‌ی «تغییردرمانی» و مدعای آن می‌پردازیم. این فصل بر این اساس استوار است که چگونه مدعای تغییردرمانی با شرح نظریات ریشه‌شناسانه در مورد گرایش جنسی و نظریات مربوط به فوبیاهای مرتبط با گرایش جنسی قابل مجادله و مناقشه است. در مقاله مربوط به تغییردرمانی نیز این ادعای شبه-علمی را از جهات مختلف مورد نقد قرار داده‌ایم. در ادامه برخی از گرایش‌های جنسی مانند همجنس‌گرایی مردان، همجنس‌گرایی زنان، دوجنس‌گرایی و دگرجنس‌گرایی مورد بحث است. به جهت آنکه موضوعات این چند مقاله در مقالات قبلی تکرار شده است این بخش را به هویت‌یابی این گرایش‌های جنسی در تاریخ معاصر اختصاص دادیم؛ اینکه چگونه این عناوین در طی سده اخیر از یک هویت پزشکینه به یک هویت سیاسی و اجتماعی برای کسب حقوق مبدل شدند. این روند در مورد دگرجنس‌گرایی به صورت گرایش و هویتی طرح می‌گردد که طی یک دوره‌ی تاریخی ساخته شده و به شکل مدرن آن که ما امروزه می‌شناسیم مبدل گشته است. هدف از این بحث در انتهای این فصل این است که نشان دهیم تا چه میزان هویت جنسی یک امر تاریخی وابسته به شرایط اجتماعی و تاریخی است و نه یک امر مسلم و مفروض.

در فصل‌نهایی دو بخش اضافه شده است که می‌تواند از جهاتی مفید باشد. مقاله نخست برداشت کلی به دست می‌دهد که این کتاب و شیوه طرح مباحث را چگونه به کار بندیم. این مسئله از این جهت اهمیت دارد که هدف این کتاب جایگزین کردن این دانش به مثابه یکسری حقایق ثابت به جای تجربه پویای زندگی واقعی نیست، بلکه تنها ابزاری برای کاربرد و آگاهی بیشتر است. مقاله کوتاه دوم برخی اصطلاح‌شناسی‌های مفید را توصیف می‌کند که در کتاب به اختصار بیان شده یا مورد ذکر قرار نگرفته است.

در این کتاب بازشناسی و تفکیک میان هویت جنسیتی و گرایش جنسی بارها مورد تأکید قرار گرفته است. انتظار این است که خواننده این تأکید را در سایه دو تذکر مطالعه کند. نخست اینکه گاهی عدم این تفکیک برداشت ساده‌انگارانه‌ای در مورد هویت جنسی و جنسیتی فراهم کرده است. برای مثال تا پیش از نیمه قرن بیستم همه‌ی نظریات میان ترانس‌کسوال‌ها و همجنس‌گرایی خلط می‌کردند. این خلط تا نیمه‌ی قرن بیستم تقریباً بین همه‌ی سکس‌ولوژیست‌ها عمومیت داشته. تلقی این بوده که گی و لزبین بودن همان شکل بودنی است که از یک ترانس مرد به زن و یا زن به مرد انتظار می‌رود. این خلط امروزه با تفکیک میان دو محور گرایش جنسی (همجنس‌گرا بودن، دگرجنس‌گرا بودن و غیره) و هویت جنسیتی (زن بودن، مرد بودن و غیره) تا حدودی قابل رفع است.

اما نکته دومی که باید در نظر داشت این است که نباید همین تفکیک را چنان برجسته کرد که از مشاهده بیطرفانه آن ابهام و خلطی که این دو در تجربه واقعی دارند محروم شویم. این تفکیک در بسیاری موارد به ما درک دقیق‌تری از شناخت افراد آنطور که دوست دارند می‌دهد و موجب احترام به آن‌ها و انتخاب‌هایشان است. اما گاه به جهت خلط این دو مقوله در زندگی واقعی بهتر است از اطلاق و عمومیت‌اش اجتناب کنیم. به ویژه در مورد ال‌جی‌بی‌تی ایرانی باید از چنین تفکیک تیز و خشکی پرهیز کنیم، اگر قرار است برای شناخت و آشنایی با آن‌ها اقدامی عملی انجام دهیم. زیرا در مورد بسیاری از همجنس‌گرایان و برخی ترانس‌های ایرانی ممکن است چنین تفکیک میان گرایش جنسی و هویت جنسیتی کارآمد نباشد.

موضوعات این مجموعه مقاله با یکدیگر پیوند دارند و در مجموع حلقه‌های یک ایده را نمایندگی می‌کنند. تلاش شده است که منابع اصلی مباحث شناسایی و معرفی شود. بحث‌های حاشیه‌ای بسیاری که وجود دارد به نحوی درون بحث اصلی طرح می‌شود تا به شکلی دایره‌المعارفی کمتر موضوعی جا بماند. علاوه بر این برخی مباحث را که در فارسی کمتر مجال پرداختن به آن دست داده، مانند ترازبندی‌های گرایش جنس و هویت جنسیتی موضوع این مقالات بوده است. مقاله فویبای‌های جنسی و جنسیتی نخستین مقاله فارسی است که به طور کامل موضوع فویبای‌های مرتبط با گرایش جنسی و هویت جنسیتی را بررسی کرده است. یا در مقاله‌ی منشأ: شناسایی تلاش شده است که به شکلی دایره‌المعارفی همه‌ی مباحث موجود عرضه گردد و نقائصی که در مقالات مشابه وجود داشته مرتفع

شود. اما مهمترین مشخصه‌ی این مقالات پیوستگی استدلال مبحث و روند تکمیل شونده آنهاست که مورد اشاره قرار گرفت.

این کتاب چنانکه گفته شد نگاه جامع و نظام‌مندی به مجموعه‌ی دیدگاه‌های موجود در اختیار خواننده قرار می‌دهد. اما واقعیت گرایش جنسی همیشه فراتر از چارچوب‌های نظری می‌رود. چنانکه در طی این مقالات نیز خواهیم دید در واقعیت میل جنسی چارچوب‌پذیر نیست و این اصلی است که مبنای مبارزه با خشک‌اندیشی‌های جوامع سنتی است. تعریف گرایش جنسی به معنی عرضه محصول بسته‌بندی شده‌ای از میل جنسی نیست. به تعداد انسان‌ها می‌توان خصوصیات متنوعی از میل جنسی را ثبت کرد که با دیگری یکسان نیستند. حتی سکسولوژیست‌ها نیز برخلاف تصویری که وجود دارد مدعی چنین خط‌کشی‌هایی برای میل سیال آدمی نبوده‌اند. برای مثال اگر در بخش دوم به ترازهای گرایش جنسی بنگریم، بسیاری از ایشان تعیین گرایش جنسی را در قالب طیف‌های سیالی عرضه کرده‌اند که نمی‌توان آن را به طور قطعی تعیین کرد. اما واقعیت این است که علم به مثابه‌ی علم همواره طبقه‌بندی‌هایی را مفروض می‌گیرد. حتی زمانی که میل جنسی را سیال تعریف می‌کند. بدون چنین طبقه‌بندی‌هایی زبان قادر به سخن از پدیده‌ها نیست مگر در قالب شعر. اما مادامیکه سروکار ما با زبان علمی روز است خوب است که بدانیم این زبان چگونه به کار می‌رود و پس از درک آن قادر خواهیم بود در مورد ویژه‌گی‌های فردی خود نیز بهتر داورى کنیم و یا به نقد این نظریات علمی بنشینیم.

در زمان تحریر این مقالات این امید وجود داشت که مجموعه همچنان تکمیل گردد. اما در حال حاضر مجموعه مبانی بحث از گرایش جنسی و هویت جنسیتی در یک جزوه عرضه می‌شود. این کتاب می‌تواند برای کسانی به کار آید که علاقه‌مند به آشنایی به این موضوع هستند. این اثر همچنین می‌تواند برای خانواده‌ها و کسانی که برای فهم این مقولات کنج‌کاوی علمی دارند مفید باشد. اطلاعات این جزوه متعلق به تحقیقات انجام شده تا سال ۲۰۱۳ است. مزیت نسخه‌ی کتاب شده این جزوه (که توسط انتشارات گیلگمیشان و گروه مطالعات جنسیت منتشر خواهد شد) این است که این اطلاعات را تا زمان حاضر دنبال می‌کند و علاوه بر این مشخصاً به بحث در مورد گرایش‌های جنسی (همجنس‌گرایی، دوجنس‌گرایی، دگرجنس‌گرایی و غیره) نیز می‌پردازد.

زمانی که در مورد تحریر این سری مقالات در حال چت با یکی از دوستان ایرکو بودم، همزمان اتفاقی افتاد که باعث شد این سری مقالات به نام مرجان اهورایی منتشر شود؛ ترانس‌کسوالی ایرانی ساکن ترکیه که ضمن انتظار برای فرآیند پناهندگی و پیش از بازاسکان در کشور جدید، جان‌اش را از دست داد. دوست من که در مورد تحریر این مقالات با او بحث می‌کردم مدتی چت را ترک کرد و بعد خبر درگذشت یکی از بچه‌ها را در ترکیه داد که پیشتر مریض بود. شاید این تنها کاری بود که برای یادآوری نام مرجان می‌شد کرد.

نیما شاهد، لندن جولای ۲۰۱۵

فصل نخست: مفاهیم مقدماتی

تعریف اصطلاحات:

۱-۱-۱ سکس [Sex]: به جنسیت بیولوژیک ما اشاره دارد. همان چیزی است که در فارسی به عنوان «جنس» می‌شناسیم؛ یعنی آنچه با وجود اندام جنسی ما تعیین می‌شود. برای مثال داشتن پستان زنانه و واژن نشانه‌ای از کارکرد بدن ما به عنوان جنس مؤنث است و داشتن آلت مردانه به جهت زیست‌شناختی حاکی از این است که این بدن در نقش یک فرد مذکر کارکرد دارد. اینها «نقش‌های زیست‌شناختی-جنسی» ما هستند.

۱-۱-۲ جنسیت [Gender]: اما اندام جنسی تنها بخش تعیین‌کننده نقش جنسی ما نیستند و ما به‌صورت اجتماعی نیز نقش‌های زنانه/مردانه دریافت می‌کنیم. اجتماع برای هر کسی بر اساس جنسیت بیولوژیکی‌اش «نقش جنسی» می‌بخشد. نقش جنسی عبارت است از وظیفه و کارهایی که ما در جامعه موظف به انجام آن می‌شویم. برای مثال کسی که با بدن زنانه به دنیا می‌آید ملزم می‌شود طرز خاصی لباس بپوشد، سخن بگوید، راه برود، برقصد، آواز بخواند، شغل برگزیند و الخ. برای اشاره به این بُعد از امور جنسی از واژه «جنسیت» استفاده می‌کنند. بنابراین «جنسیت» بنابر تعریف نقش اجتماعی است که ما بر حسب اینکه جنس ما چیست می‌آموزیم و آن را اجرا می‌کنیم!

۱-۱-۳ گرایش: تمایلی که در انسان‌ها به صورت عاطفی یا جنسی به امری وجود دارد. در مورد گرایش جنسی ما سخن از تشخیص و آگاهی از این تمایل به صورت یک هویت به میان نمی‌آوریم. در «گرایش جنسی» تنها سخن از این است که «میل» به چه سمتی جهت‌گیری می‌کند.

۱-۱-۴ هویت: وقتی این تمایل جنسی ما به دیگری به صورت یک امر آگاهانه و عامدانه از طرف فرد تشخیص داده شد می‌توان از این گرایش به صورت یک هویت سخن گفت. یعنی زمانی که ما تشخیص دادیم و تأیید کردیم که گرایش ما به یک جنس (مذکر/مؤنث) هویت جنسی ما را تشکیل می‌دهد و ما آن را می‌پذیریم.

۱-۱-۵ بیان جنسیتی [gender expression]: شیوه‌ای که فرد جنسیت خود را به عنوان مرد، زن یا اشکال دیگر بیان می‌کند. فرد از طریق طرز صحبت کردن، حرکات بدن، رفتار با دیگران «مردانگی» یا «زنانگی» اظهار می‌کند. مطابق با الگوی اجتماعی قالب این بیان جنسیتی باید مطابق با جنس بیولوژیک فرد باشد. اما لزوماً چنین نیست و بیان جنسیتی یک نفر ممکن است با این الگوی مسلط

^۱ . برخی نظریه‌پردازان مانند جودیث باتلر حتی تصور «جنس» را نیز محصولی اجتماعی می‌دانند. در اینجا نظر به شرح ساده و عمومی از مفاهیم اولیه داشته‌ایم و بنابراین صرف نظر از نظریات محل نزاع، عموماً جنس به اندام و جنسیت به نقشی که بر حسب این اندام آموخته می‌شود اشاره دارد. تفاوت این دو نقش مهمی در همه مباحث مربوط به مطالعات جنسی و جنسیتی دارد. در صورتی که علاقه‌مندید این موضوع را بیشتر مطالعه کنید بنگرید به :

Mikkola, M. (2008, May 12). *Feminist Perspectives on Sex and Gender*. Retrieved March 3, 2013, from Stanford Encyclopedia of Philosophy: <http://plato.stanford.edu/entries/feminism-gender/>

یکسان نباشد؛ کسی ممکن است جنس مذکر داشته باشد و بیان جنسیتی‌اش مذکر نباشد و یا به عکس. این شیوه‌ی بیان از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر ممکن است متفاوت باشد.

۱-۱-۶ نقش جنسیتی [gender role]: آنچه در بیان جنسیتی اظهار می‌شود نقش جنسیتی است. نقش جنسیتی مجموعه قواعد و دستورهایی را حکایت می‌کند که برای یک بیان جنسیتی (زنانه/مردانه) به کار می‌رود. این قواعد نیز تابع فرهنگ و جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم و از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر متفاوت است و یا در یک جامعه نیز ممکن است این قواعد متفاوت باشد.

نکته: در مورد همجنس‌گرایان به ویژه زنان از دو اصطلاح بوچ [butch] و فم [femme] استفاده می‌شود. این اصطلاح به نقش جنسیتی اشاره می‌کند که برخلاف جنس بیولوژیک ممکن است وجود داشته باشد. کسی که بیشتر رفتار و بیان جنسیتی مردانه دارد را بوچ و کسی که بیان جنسیتی‌اش زنانه باشد را فم می‌نامند. این اصطلاح لزوماً محدود به لزیبن‌ها و زنان نیست و در زبان جنسی گی‌ها، دوجنس‌گرایان، ترانس‌جندر‌ها، مبدل‌پوشان نیز به کار می‌رود. حتی زنان دگرجنس‌گرا ممکن است نقش جنسیتی بوچ داشته باشند، اما این امر تعیین‌کننده هویت جنسی‌شان به عنوان دگرجنس‌گرا نباشد.

۱-۱-۷ هویت جنسیتی [gender identity]: هویت جنسیتی تصور آگاهانه فرد از جنسیت او است به عنوان زن، مرد یا هر شکل ممکن دیگر. همانطور که گفته شد جنسیت نقش اجتماعی است که فرد به عنوان مرد یا زن می‌پذیرد و اجرا می‌کند. اما فرد قبل یا همزمان با تمایل به دیگری‌تصوری از نقش جنسی خود به عنوان زن/مرد دارد. به لحاظ عرفی اینکه نقش جنسی فرد چیست با اینکه جنس بیولوژیک او چیست مرتبط است. جامعه از قبل برای هر کدام از جنس مذکر و مؤنث نقش‌های جنسیتی در نظر گرفته است و فرد از کودکی موظف می‌شود که این نقش‌ها را ایفا کند. کسی که اندام جنسی مردانه دارد نقش‌های مردانه و کسی که اندام جنسی زنانه دارد نقش‌های زنانه را/جباراً می‌آموزد. جامعه نپذیرفتن این نقش‌ها را معمولاً با تنبیه و سرزنش پاسخ می‌دهد و فرد ناچار است همین نقش‌ها را به عنوان هویت جنسیتی (مرد یا زن بودن) بپذیرد.

۱-۱-۸ نقش جنسی [sexual role]: نقشی که دو شریک جنسی نسبت به یکدیگر ایفا می‌کنند. این عنوان اغلب در سکس میان افراد دگرجنس‌گرا با نقش جنسیتی‌شان یکسان است. یعنی کسی که نقش جنسیتی‌اش زن است بنابر فرض نقش جنسی‌اش نیز مفعول است و کسی که نقش جنسیتی‌اش مرد است نقش جنسی‌اش هم‌کننده یا فاعل باید باشد. هرچند ممکن است بین یک زن و مرد دگرجنس‌گرا نیز این قالب رعایت نشود، اما در مورد همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان قطعاً چنین تصور کلیشه‌ای از تطبیق نقش جنسیتی و نقش جنسی صادق نیست. در مورد مردان همجنس‌گرا ممکن است یکی فاعل باشد و دیگری مفعول یا هم فاعل و هم مفعول باشند یا اساساً کنش جنسی‌شان در قالب فاعلی و مفعولی جای نگیرد. در مورد زنان همجنس‌گرا نیز این قالب جنسیتی اساس نقش جنسی ایشان را تعیین نمی‌کند. در بخش مربوط به دگرجنس‌گرایی خواهیم دید که این تصور کلیشه‌ای در میان دگرجنس‌گرایان نیز می‌تواند نقض گردد.

۹-۱-۱ **ترجیح جنسی** [sexual preference]: انتخاب شریک عاطفی/جنسی از میان جنس مذکر/مؤنث یا اشکال دیگر جنسیت. این عنوان اغلب با اصطلاح گرایش جنسی به یک معنی به کار می‌رود. می‌توان گفت عنوان «ترجیح جنسی» بیشتر در مطالعات رفتاری مانند روانشناسی یا زیست‌شناسی به کار می‌رود و به صورت عام‌تر از گرایش جنسی کاربرد دارد و شامل ترجیح جنسی هرگونه‌ی زیستی می‌شود. برخی از محققان که بیشتر بر وجه غیراختیاری بودن تمایلات جنسی تأکید دارند، کاربرد گرایش جنسی را بر ترجیح جنسی توصیه می‌کنند. چراکه به نظر می‌رسد در عنوان ترجیح جنسی نوعی آگاهی و اختیار در کار است، در حالیکه در مطالعات جدید این امر خارج از انتخاب و اختیار فرد تلقی می‌شود.^۲

۱۰-۱-۱ **رفتار جنسی** [sexual behaviour]: عبارت است از تعامل و مبادله جنسی/عاطفی با یک جنس دیگر (هم‌جنس یا دگرجنس) صرف نظر از اینکه گرایش جنسی و هویت جنسی ما چه باشد. گاه یک دگرجنس‌گرا ممکن است به دلایلی مانند عدم دسترسی به جنس مخالف رفتار جنسی همجنس‌گرایانه داشته باشد، یا یک همجنس‌گرا به دلیل اجبار و تحمیل اجتماعی دست به رفتار جنسی دگرجنس‌گرایانه بزند. بنابراین رفتار جنسی صرفاً اشاره به کنش ما دارد.

۱۱-۱-۱ **گرایش جنسی** [sexual orientation]:

طبق تعریف انجمن روانشناسان آمریکا «گرایش جنسی به یک الگوی پایدار^۳ (دراز مدت) از جذابیت‌های عاطفی، روماتیک، و/یا جنسی در انسان اشاره دارد که نسبت به مردان، زنان و یا هر دو جنس وجود دارد» (APA, Sexual orientation and homosexuality, 2008). به بیان دیگر گرایش جنسی نوع تمایل «عاطفی» و «جنسی» ماست نسبت به دیگران. حال این میل ممکن است:

الف) منحصرأ معطوف به یک همجنس باشد که در این صورت **همجنس‌گرایی** خوانده می‌شود،

ب) یا فقط به جنس مخالف باشد که **دگرجنس‌گرایی** است و

پ) یا هر دو را شامل شود که در این صورت **دوجنس‌گرایی** است.

ت) نزد برخی از سکسولوژیست‌ها نوع دیگری نیز وجود دارد که عبارت است از **بی‌جنس‌گرایی**^۴ به این معنی که فرد فاقد تمایل جنسی به «دیگران» است.

ث) در تعریف بالا تمایز ناظر بر دوگانه‌ی زن/مرد بود. اما ممکن است کسی «بیان جنسیتی» خود را به صورت زن/مرد بودن تعریف نکرده باشد. گرایش جنسی/عاطفی به چنین شخضمی رابری

^۲ . بنگرید به Gensiorek and Weinrich (1991) به نقل از:

Randel L. Sell, Sc.D.(1997) "Defining and Measuring Sexual Orientation: A Review". *Archive of Sexual Behaviour*. Vol:26 (6), p.6.

^۳. Indurable

^۴. Asexuality

همه‌جنس‌گرایی نمی‌نامند. همه‌جنس‌گرایی گاهی در رسته دوجنس‌گرایی قرار می‌گیرد اما دلالت دقیق‌تر آن چنانکه بیان شد فراتر از دوجنس‌گرایی است؛

اما تعریف بالا از گرایش جنسی سه عنصر مهم دارد که آنها را توضیح می‌دهیم:

الف) الگو [pattern]: الگو اشاره به یک قالب و طرح دارد که بر اساس داده‌های تجربی که مشاهده می‌کنیم به دست می‌آید. داده‌هایی مانند بیان جنسی، رفتار جنسی، هویت جنسی و مواردی مانند آن (چنانکه در بخش بعدی خواهیم دید) می‌توانند در طول زمان متغیر باشد. مثلاً «رفتار جنسی» یکی از این داده‌هاست که ممکن است در طول زندگی یک شخص تغییر کند. گاهی رفتار جنسی فرد متمایل به همه‌جنس باشد و سپس در دوره‌ای مشخص این رفتار دگرگون شود. اما در یک واحد طولانی به نظر برسد که این رفتار مشخصاً با جنس مخالف یا موافق یا هر دو آن‌هاست و فرد از این امر رضایت دارد. مجموعه چنین عواملی که در ترازبندی‌های گرایش جنسی ذکر خواهیم کرد در کنار هم یک الگو را شکل می‌دهند که حکایت از تمایلی پایدار در فرد دارند. در این‌صورت ما سخن از گرایش جنسی می‌زنیم.

ب) الگوی پایدار [enduring pattern]: الگوی پایدار، درازمدت یا مقاوم^۶ در اینجا به معنی وجود یک طرح ماندگار در رفتار جنسی و عاطفی ما است که در طول زمان در برابر تغییرات خودخواسته ما مقاومت می‌کند. همانطور که گفتیم گرایش جنسی الگویی است که بر اساس داده‌های مشاهدتی به دست می‌آید. در مقایسه با هویت جنسی، رفتار جنسی و سایر عناصری که در تعریف گرایش جنسی به کار می‌روند، این عناصر ممکن است در طول زمان تغییر کنند. برای مثال دختری را در نظر بگیرید که به جهت تحمیل جامعه و خانواده تن به ازدواج داده‌است و مدتی «رفتار جنسی» و «بیان جنسی» دگرجنس‌گرایانه از خود بروز می‌دهد و حتی بناچار «هویت جنسی» خود را «دگرجنس‌گرا» می‌داند. اما وقتی از این اجبار و تحمیل رها می‌شود در جامعه‌ای دیگر رفتار، بیان و هویت جنسی دیگری را اظهار می‌کند. در این صورت می‌توان گفت حتی پیش از اظهار هویت جنسی جدید او تمایل به همه‌جنس داشته اما ناچار از اظهار هویتی دیگر بوده است. حتی گاهی فرد با میل و رغبت خود رفتار، بیان و هویت جنسی خود را تغییر می‌دهد. در این صورت الگوی رفتار او متناسب با این تغییرات و وضعیت کنونی‌اش نامگذاری می‌شود. در بخش بعدی بیشتر این نامگذاری‌ها را شرح می‌دهیم.

ج) جذابیت‌های عاطفی، روماتیک و/یا جنسی: این گرایش می‌تواند هم ابعاد روماتیک و عاطفی فرد نسبت به دیگری را شامل شود و هم شامل میل جنسی او باشد. معمولاً در مورد گرایش جنسی از هر دو عنصر عاطفی/جنسی یاد می‌کنند. اما در اینجا به جهت در نظر گرفتن برخی دیدگاه‌های دیگر

^۶ Pansexuality

^۶ . برای مطالعه همه‌جنس‌گرایی به این منبع بنگرید:

Marshall Cavendish, ed. (2010). *Sex and Society*. Marshall Cavendish. p. 593. See it here: https://books.google.co.uk/books?id=YtsxeWE7VD0C&pg=PA593&redir_esc=y#v=onepage&q&f=false

^۷ . این‌ها معادل‌های ممکن هستند برای enduring .

حرف «یا» میان این دو بعد گرایش جنسی اضافه شده است؛ یعنی ممکن است یکی از این دو بعد کافی باشد. اما در تعریفهای گرایش جنسی عموماً هر دو بعد مذکور به کار می‌رود. بنابراین گرایش جنسی فقط بر حسب میل جنسی ما به یک جنس تعیین نمی‌گردد. اهمیت ذکر هر دو بعد عاطفی و جنسی در این تعریف این است که برخلاف تصور رایج در میان مردم همخوابگی دو همجنس یا دو نفر از جنس مخالف دلیل کافی برای تشخیص گرایش جنسی ایشان به عنوان همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا یا دگرجنس‌گرا نیست. در ایران مانند بسیاری کشورهای دیگر تعداد زیادی از مردم ممکن است همجنس‌خوابی را تجربه کرده باشند؛ یعنی تجربه جنسی با همجنس خود داشته باشند، اما خود یا دیگران این را همجنس‌گرایی ننامند. اصطلاح «رفتار جنسی» به همین جهت به کار می‌رود. در مورد اخیر رفتار جنسی یک نفر ممکن است همجنس‌گرایانه یا دگرجنس‌گرایانه باشد اما به جهت فقدان انتخاب آزادانه و آگاهانه رخ داده باشد. در مورد این پدیده تحت عنوان همجنس‌خوابی و دگرجنس‌خوابی در دو فصل بعدی بحث خواهیم کرد.

مقوله‌های اصلی گرایش جنسی شامل همجنس‌گرا، دگرجنس‌گرا و دوجنس‌گرا است. اما باید در نظر داشت که گرایش جنسی معمولاً به صورت سخت و غیر منعطف در نظر گرفته نمی‌شود. به بیان دیگر مردم تنها در یکی از قالب‌های گرایش جنسی قرار نمی‌گیرند و بین این مقوله‌ها درجه‌بندی‌های دیگری نیز وجود دارد. به همین جهت در سکسولوژی این مقوله‌ها به صورت یک طیف نمایش داده می‌شود؛ برای مثال مطلقاً همجنس‌گرا، اغلب همجنس‌گرا، به ندرت همجنس‌گرا، به طور مساوی همجنس/دگرجنس‌گرا، به ندرت دگرجنس‌گرا، اغلب دگرجنس‌گرا و مطلقاً دگرجنس‌گرا، اشکالی از طبقه‌بندی گرایش‌های جنسی هستند که آلفرد کینزی پیشنهاد کرده است (Kinsey Institute, 2013). این شیوه‌ی ترازبندی معمولاً دقت بیشتری برای تشخیص گرایش جنسی افراد به ما می‌دهد، چرا که افراد ممکن است گرایش جنسی خود را میان این طیف بیابند. در مورد اشکال این جهت‌یابی‌ها در مقاله‌ی بعدی (چگونه گرایش‌های جنسی و هویت‌های جنسیتی را تشخیص می‌دهند؟) سخن خواهیم گفت.

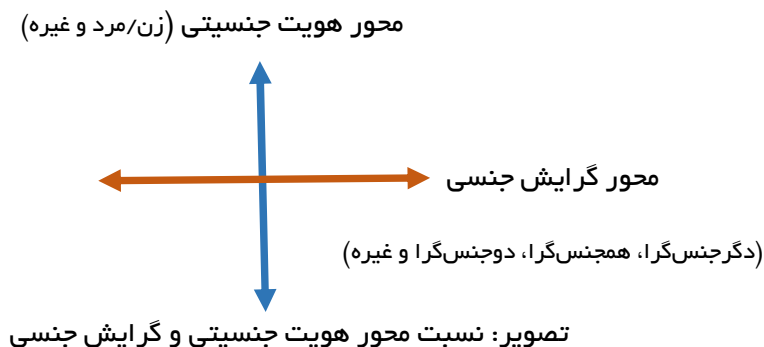
۱-۱-۱۲ هویت جنسی [Sexual Identity]:

وقتی فرد قادر به تشخیص گرایش خود به عنوان امری پایدار در خود شود و این تمایل خاص را بپذیرد، آنگاه گرایش جنسی او به صورت یک هویت جنسی مورد تأیید وی قرار می‌گیرد. بنابراین هویت جنسی مربوط به تشخیص و تأیید فرد از گرایش جنسی خویش است. بدیهی است که این امر در طول زمان روی می‌دهد. فرد از ابتدای مواجهه با تمایلات جنسی و عاطفی‌اش به دیگران خود را تحت عنوان دگرجنس‌گرا، همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا نامگذاری نمی‌کند. در جوامع بشری به جهت ترس از همجنس‌گرایی یا دوجنس‌گرایی از آغاز همه دگرجنس‌گرا شمرده می‌شوند و بنابراین رفتارهای دگرجنس‌گرایانه از آغاز هنجار اصلی رفتار و هویت جنسی معرفی می‌شود. اما تدریجاً کسی که گرایش دیگری دارد آگاهی و تشخیص خود را در تعارض با این هنجارهای

متداول ارزیابی می‌کند. هویت جنسی امری تکوینی است؛ به این معنی که در مراحل زندگی تدریجاً کشف و مورد تشخیص فرد قرار می‌گیرد. پذیرش این هویت بستگی به شرایط زندگی و آموزش‌هایی دارد که از محیط دریافت می‌کند. بنابراین برخلاف گرایش جنسی که یک تمایل پایدار و مقاوم تعریف شد، هویت جنسی انعطاف بیشتری دارد و ممکن است در طول زمان دستخوش تغییر باشد. همین امر و یکی گرفتن گرایش جنسی با هویت جنسی موجب شده است برخی مدعی امکان تغییر گرایش جنسی در فرد شوند. همانطور که در مقاله مربوط به این موضوع («آیا گرایش جنسی قابل تغییر است؟») خواهیم گفت آنها بیش از آنکه گرایش جنسی را دگرگون کنند تصور فرد از خود یا هویت جنسی اش را موضوع تغییر قرار می‌دهند. اما تشخیص هویت جنسی و مراحل تشخیص آن در اقلیت‌های جنسی مبنای تحقیقات جامعه‌شناختی و روانشناختی جنسیت بوده است. در مقاله «برون‌آیی و تشخیص هویت جنسی و جنسیتی» دیدگاه‌هایی که این هویت یابی را تشریح کرده‌اند بررسی می‌کنیم.

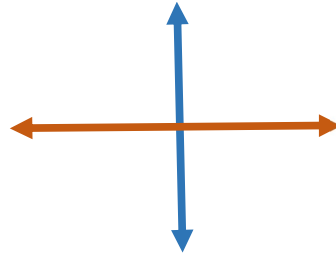
۱-۱-۱۳ تمایز هویت جنسیتی از گرایش جنسی:

در مورد گرایش جنسی ما به تمایل فرد به دیگری اشاره کردیم که معمولاً چنین بیان جنسیتی‌ای با جنس بیولوژیک‌اش هم‌مشکل است. مثلاً یک زن که مشکلی با جنس بیولوژیک خود ندارد و یک زن دیگر را شریک عاطفی/جنسی خود می‌داند نه یک مرد را اصطلاحاً همجنس‌گرا می‌خوانند. در اینجا ما در محور «گرایش جنسی» سخن می‌گوییم. چنین فردی اغلب مشکلی با بدن یا جنس بیولوژیک خود ندارد. اما وقتی فرد بیان جنسیتی‌اش (مرد/زن بودن) با جنس و اندام جنسی‌اش همسان نیست مسئله در سطح هویت جنسیتی مطرح می‌شود. برای مثال زنی که بیان جنسیتی‌اش با بدن‌اش همسان نیست و در واقع خود را ا‌سا سا زن نمی‌داند. اما در عین حال او در این بیان جنسیتی به عنوان مرد متمایل به زنان دگرجنس‌گراست. هویت چنین فردی را دیگر نمی‌توان بر محور گرایش جنسی ارزیابی کرد.



اما گاه (از منظر عرف) جنس بیولوژیک فرد با بیان جنسیتی‌اش همسان نیست. برخی با بدن زنانه تمایل به ایفای نقش‌های مردانه دارند و برخی نیز با اندام مردانه علاقه‌مند به ایفای نقش‌های زنانه‌اند. دختري که ناچار است لباس زنانه بپوشد این نقش جنسیتی را نمی‌پذیرد و علاقه دارد که لباس مردانه داشته باشد، بازی‌های پسران را انجام دهد و پسری نیز ممکن است نقش مقابل را برای خود شایسته بشمارد. در این مورد ما با یک اختلاف در بیان جنسیتی فرد با هنجارهای عرفی روبروئیم. علت این اختلاف این است که مردم اغلب اندام جنسی [sex] را مبنای جنسیت [gender] می‌شمارند. چنانکه در ابتدای مقاله توضیح دادیم این دو، دو مسئله‌ی متفاوت‌اند. زمانی که فرد اندام جنسی خود را با جنسیتی که تشخیص داده‌است یکی نمی‌شمارد اختلاف «هویت جنسیتی» میان فرد و اطرافیان بروز می‌کند. مقوله‌های ترانس‌سکسوال و ترانس‌جندر در این مورد خاص مطرح می‌شود. این مسئله‌ای است که باید آن را ذیل مقوله‌ی «هویت جنسیتی» بررسی کرد. برای مثال یک دختر با هویت جنسیتی ترانس‌سکسوال خود را مردی می‌داند که مانند سایر مردان دگرجنس‌گرا به زنان علاقه دارد. او گرایش جنسی متفاوتی با سایر دگرجنس‌گرایان ندارد. او خود را به عنوان دختر یا پسری می‌شناسد که به جنس مخالف‌اش تمایل دارد. اختلاف او تنها در هویت جنسیتی است. بنابراین جایگاهی که ما هویت‌هایی مانند ترانس‌سکسوال و ترانس‌جندر یا مبدل‌پوش را بررسی می‌کنیم محور هویت جنسیتی است و فصل جداگانه‌ای به آن اختصاص خواهیم داد.

ترانسکسوال، ترانسجندر، مبدل پوشان و غیره



دگرجنس‌گرا،
همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا

تصویر: نسبت هویت‌های جنسیتی و گرایش‌های جنسی در محور هویت جنسیتی و گرایش جنسی

اما از سوی دیگر تمایز میان گرایش جنسی و هویت جنسیتی مانند بسیاری امور جنسی یک تمایز خط کشی شده و مکانیکی نیست. در این مورد نیز باید به طیف گرایش جنسی و هویت جنسیتی اشاره کرد. کسانی هستند که بیان جنسیتی‌شان متفاوت با جنس بیولوژیک‌شان است اما تمایلی هم به ایجاد رابطه دگرجنس‌گرایانه ندارند و کسی را با بیان جنسیتی مشابه برمی‌گزینند. بنابراین اشکال متنوعی از رابطه بر این دو محور ممکن است که در قالب یک شکل هندسی بیان شدنی نیست. این مورد را در دو فصل بعدی، پس از توضیح تفصیلی انواع گرایش جنسی و هویت جنسیتی بهتر می‌توانیم بررسی کنیم.

جمع‌بندی:

«گرایش جنسی» مربوط به تمایل جنسی و عاطفی ماست به دیگران. اما وقتی ما آگاهانه این گرایش را در خود می‌پذیریم و آن را هویت خود تلقی می‌کنیم این تلقی به عنوان «هویت جنسی» شناخته می‌شود. علاوه بر این دو مفهوم، «هویت جنسیتی» موضوع دیگری است که عبارت است از تشخیص ما از نقش جنسیتی که به عنوان زن، مرد و غیره برمی‌گزینیم؛ اینکه خود را زن می‌دانیم یا مرد و رفتار زنانه یا مردانه را به عنوان هویت جنسیتی خود می‌پذیریم.

این مباحث صرفاً در حوزه مفاهیم اولیه مطرح شد. پس از این باید ببینیم ترازبندی یا طبقه‌بندی که برای گرایش جنسی مطرح شده است کدام است؟ چگونه این گرایش جنسی در مراحل زندگی فرد شکل می‌گیرد و آن را می‌پذیرد؟ آیا این گرایش جنسی قابل تغییر است؟ هویت جنسیتی چگونه شکل می‌گیرد؟ چگونه گرایش‌ها و هویت‌های جنسی و جنسیتی قابل تشخیص‌اند؟ این موضوعات را به تدریج دنبال می‌کنیم.



«توهم جنسیت» نام این تصویر است. در این تصویر در نگاه نخست به نظر می‌رسد ما با دو هویت جنسی طرفیم؛ یک دختر و یک پسر. در نگاه دقیق‌تر مشخص می‌شود این دو احتمالاً دوقلویی با دو هویت جنسی نیستند، بلکه هر دو تصویر دستکاری شده یک فرد است که توسط ویراشگر رایانه‌ای از هم جدا شده‌اند. اما چرا عموماً تصور می‌کنیم که تصویر سمت راست از آن یک پسر است و سمت چپ چهره یک دختر را نمایش می‌دهد؟» (ابراهیمی، ۱۳۹۰)

۲،۱. مقدمه: ساختار اجتماعی جنسیت

زن یا مرد بودن مانند بسیاری از امور اجتماعی در بستر مناسبات اجتماعی ساخته می‌شود. این سخن به این معنی است که برخلاف تصور عمومی که از این مقولات وجود دارد جنسیت امری سخت و غیر قابل تغییر نیست بلکه مانند هر پدیده اجتماعی از یک فرهنگ به فرهنگی دیگر، از یک زبان به زبانی دیگر و از یک دوره‌ی تاریخ به دوره‌ای دیگر متفاوت است. برای فهم این نکته همانطور که در ابتدای کتاب نیز اشاره کردیم باید میان جنس (sex) و جنسیت (gender) تمایز بگذاریم. اولی اشاره به اندام جنسی دارد، دومی به هویت جنسیتی اشاره می‌کند. از نظر مطالعات جنسیت ارتباطی که جامعه میان این دو ایجاد می‌کند ارتباطی است که در بستر یکسری مناسبات مثل سنت، قوانین و آداب و رسوم ساخته می‌شود. تلقی ابتدایی همه ما این است که ارتباط قطعی و غیر قابل تخلفی میان این دو وجود دارد؛ هرکس که اندامش شکل «الف» را داشته باشد باید جنسیت «الف» را برگزیند و هر کس شکل «ب» را داشت جنسیت‌اش «ب» خواهد بود. اما برخلاف این تصور در جامعه‌ی انسانی زن و مرد بودن بیشتر بر اساس خصوصیات غیر از «جنس» [sex] به دست می‌آید.

در میان محققان جنسیت دو نظریه در این مورد وجود دارد. نظریه نخست معتقد است که ارتباط ذاتی و سختی میان جنس و جنسیت یا ویژگی‌های بیولوژیک و جنسی وجود دارد. این دسته را ذات‌گرایی بیولوژیک می‌نامند. دسته دوم معتقداند که چنین ارتباط ذاتی‌ای وجود ندارد و جنسیت مستقل از اندام و ویژگی‌های بیولوژیک در جامعه و تاریخ ساخته می‌شود. دسته دوم را «ساخت‌گرایان اجتماعی» می‌نامند. اهمیت این تقسیم‌بندی و ذکر آن از این جهت است که عموماً تلقی نخست که مبنای سیاست جنسی در ایران و برخی کشورهاست و بر اساس باور عامه از جنسیت استوار شده است می‌تواند منجر به سخت‌گیری‌های بی‌اساسی برای فهم مفهوم جنسیت برای دگرجنس‌گرایان، همجنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان و ترانس‌ها شود. بنابراین پیش از ورود به مبحث هویت جنسیتی و به ویژه مسایل مربوط به ترانس‌کسوال‌ها و ترانس‌جندرها خوب است این دو تلقی از جنسیت را کمی بررسی کنیم.

سیمون دوبوآر فیلسوف فرانسوی در کتاب «جنس دوم» جمله‌ای دارد که بسیار نقل می‌شود: «هیچ کس زن به دنیا نمی‌آید بلکه زن می‌شود». او ادامه می‌دهد:

«سرنوشت بیولوژیک، روانی و اقتصادی فرد نیست که پذیرش شخصیت مؤنث را برای زن در جامعه تعیین می‌کند، بلکه این تمدن به شکل کلی‌اش است که این محصول میانجی [یعنی زن] را میان مرد و موجود اخته در ست می‌کند... پسر بچه مادامیکه به خودش رها شده باشد خود را به عنوان فردی متمایز درک نمی‌کند. برای پسرها و دخترها، بدن نخست بازتاب سوژه بودن ایشان است، بدن نقش ابزاری را دارد برای درک جهان؛ آن‌ها جهان را از طریق چشم و دستانشان درک می‌کنند نه اندام جنسی‌شان. داستان تولد و رشد و از شیر گرفتن برای هر دو جنس کودک یکسان روی می‌دهد؛ آنها هر دو یک شکل از علایق و لذا یز را دنبال می‌کنند» (de Beauvoir, 2010, p. 330).

مفهوم این تز این است که جنسیت امری نیست که سرنوشت‌اش به اندام جنسی یا فاکتورهای دیگری از این قبیل گره خورده باشد. بلکه به تدریج فرد می‌آموزد که چگونه زن یا مرد باشد. بنابراین پیوستگی بیولوژیکی میان جنسیت و جنس وجود ندارد. مسئله‌ی بعدی این است که چه حد می‌توان از این تقدیرگونگی که مردم برای اندام جنسی تصور می‌کنند خلاص شد. چه چیزی این پیوند میان اندام جنسی و جنسیت را چنین محکم کرده است که برای هرکس عبور از این سرنوشت غیر قابل گذر به نظر می‌رسد.

به نظر می‌رسد تکرار و تداوم یک رفتار در زمان که کلید فهم این مسئله است. جنسیت مانند مناسک و آیین است. در تکرار یک چیز به شکل آیینی نوعی اعتبار و ثبات در مورد آن شکل می‌گیرد. به همین جهت باتلر در توضیح ایده‌ی مرلوپوتتی و بووآر از یک مردم‌شناس به نام ویکتور ترنر یاد می‌کند که معتقد است تکرار یک اجرای آیینی آن را به لحاظ اجتماعی تثبیت می‌کند (Butlet, 1988, p. 526). باتلر از مفهوم «اجرا»، به عنوان یک مفهوم برگرفته شده از تئاتر، استفاده می‌کند تا این پدیده را توضیح دهد. ژست‌ها، شیوه‌ی حرکت و سکون، شیوه‌ی سخن گفتن، میمیک‌های چهره‌ی ما هنگام ارتباط، لحن و آهنگ صدا و خصوصیت کرداری مانند اینهاست که جنسیت ما را اجرا می‌کند. باتلر همچنین معتقد است که آنچه باعث می‌شود این اجراها تبدیل به اموری غیر قابل تخطی و سخت درآید تنها تکرار مداوم آن در روابط اجتماعی است. اما برخلاف برداشت سیمون دوبوآر و مرلوپوتتی این اجرا در یک زمینه‌ی اجتماعی معنی پیدا می‌کند. در واقع فرد به تنهایی اجراگری نمی‌کند بلکه در یک بستر و زمینه‌ی اجتماعی مشخص است که اجرا معنا پیدا می‌کند. باتلر میان دو نوع اجرا تمایز می‌گذارد. اجرا به مثابه امر واقعی و اجرا به مثابه امر نمایشی. مثلاً رقص یک درگ‌کوبین (کسی که برای یک اجرای نمایشی مبدل‌پوشی می‌کند) بر روی سن نمایشخانه برای مردان و زنان دگرجنس‌گرا یک اجراست و از آن احتمالاً لذت می‌برند و به خانه خود باز می‌گردند و احتمالاً فراموش‌اش می‌کنند. اما همین درگ‌کوبین زمانی که در اتوبوس در کنار ایشان نشسته است وجودش مشمئزکننده است. باتلر به همین جهت به «قرارداد» نقش اساسی می‌دهد و تلاش می‌کند تمایز این اشکال قرارداد را درک کند.

نظریه پردازانی مانند باتلر، مرلوپوتتی، بوآر و دیگرانی مانند ژولیا کرستوا یا میشل فوکو همگی بر این نکته متفق اند که جنسیت امری تاریخ مند و اجتماعی است. امروزه کمتر کسی به نظریه قدیمی و عرفی ذات گرایی در زمینه جنسیت باز می گردد؛^۸ نقد ذات گرایی می تواند در فهم هویت جنسیتی به ما کمک کند. ما عموماً شیوه های اجرای جنسیت در زندگی مان را بدیهی فرض می کنیم. اما قراردادهای اجتماعی بدون آنکه متوجه شویم از طریق پاداش یا تنبیه سمت و سوی خاصی به این اجرا می دهند. این قراردادها در غیاب ما برای شیوه بیان جنسیتی ما تصمیم می گیرند و ما تنها اجراکننده آن هستیم. بنابر این وقتی مردم با اشکال هویتی مانند مبدل پوشان و ترانس ها مواجه می شوند ممکن است پریشان شوند. این هویت ها مانند یک اثر هنری آنچه را که برای ما بدیهی تلقی می شد آشفته می سازند. معمولاً مردم در مواجهه با برخی از این افراد احساسی میان تعجب، ستایش و اشمئزاز از خود نشان می دهند چرا که نظم ذهنی آنها بهم ریخته است؛ یعنی همان کاری که یک اثر هنری انجام می دهد

در ادامه به این هویت ها و شیوهی شکل گیری آنها می پردازیم. این مجموعه بحث ها نظریاتی است که در حال حاضر حول این هویت ها طرح شده است و می تواند تنها به عنوان یک مقدمه به کار رود. در مطالعه این نظریات و شناخت هویت های جنسیتی اقلیتی مانند ترانس ها خوب است که دائماً در نظر داشته باشیم که تفاوتی که در اینجا مشاهده می شود تنها نقض یک آیین به نام جنسیت است نه یک تخطی از قانون طبیعی (اگر اساساً چیزی به عنوان قانون طبیعی در حوزهی اجتماعی قابل تصور باشد).

۲،۲. ترانسکسوال و ترانسجندر ها:

در مقاله نخست اشاره کردیم که اگر هویت جنسیتی ما و جنس بیولوژیکی ما به صورتی باشد که جامعه غالباً می پذیرد (مثلاً ما واژن داشته باشیم و رفتارمان با ظرافت و ویژگی های موسوم به زنانه همراه باشد) در این صورت ما سیس-جندر هستیم. اگر هویت جنسیتی و جنس بیولوژیک ما مطابق با این الگو نباشد، ما اصطلاحاً ترانس-جندر (ترانسجندر) هستیم. این اصطلاحی عام است برای اشکال مختلفی مانند ترانسکسوال بودن، مبدل پوشی و غیره. برای نامیدن همه ی این گونه ها از اصطلاح ترانس بودن نیز استفاده می شود. زمانی که فرد نسبت میان این دو دسته از امور را نپذیرد آنگاه وی از دید جامعه دچار اختلالی در رفتار محسوب می شود. اختلال یا عدم تطبیق مورد اشاره به معنی عدم سازگاری میان هویت جنسیتی و جنس بیولوژیک است. فردی که ترانس است به صورت

^۸ . این به معنی مرگ نظریه ذات گرایی در میان نظریه پردازان فمینیست نیست. می توان گفت ذات گرایی بیولوژیکی که معتقد به نسبت عمیق میان جنس و جنسیت است کمتر مورد طرفداری محققان است. اما نوع دیگری از ذات گرایی پس از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ رشد کرد که معتقد به «اشتراک زنان» در برخی ویژگی های فرهنگی است (Stone, 2004, p. 139). برای مثال گیاتری اسپیواک به جای ذات گرایی بیولوژیک ذات گرایی استراتژیک را پیشنهاد می کند و از نسبت و زنان دفاع می کند.

مختلف نشانه‌های هویت جنسیتی مانند رفتار، طرز پوشش و احساسات‌اش را مطابق با هنجار اجتماعی از جنسیت نمی‌بیند و جنسیت تعیین شده برای خود را نمی‌پذیرد.

۲,۳. تاریخچه ظهور مفهوم ترانسکسوال/ترانسجندر

سکسولوژیست‌ها در قرن نوزدهم از ناخرسندی مردان یا زنان از جنسیت بیولوژیکی و تمایل جدی‌شان به تغییر آن تحت عنوان «وارونگی جنسی»^۹ یاد کرده‌اند. اما در این دوره به جهت اینکه میان جنس و هویت جنسیتی تمایزی جدی تشخیص داده نمی‌شد، گاه این مقوله با بحث از همجنس‌گرایی یکی شمرده می‌شد. به نظر می‌رسید که همجنس‌گرایان مرد کسانی هستند که روحی لطیف و زنانه دارند و همجنس‌گرایان زن کسانی هستند که عکس ایشان خصایل مردانه دارند. اولین بار در سال ۱۹۱۰ بحث از ترانس‌ها به صورت علمی مورد نظر دانشمندان قرار گرفت. در این سال آلفرد آدلر در مقاله‌ای به مسئله‌ی ترانس‌ها ذیل عنوانی «هرمافرودیت» پرداخته است؛^{۱۰} این عنوانی است که ما امروزه به کسانی اطلاق می‌کنیم که دوگانگی در اندام جنسی دارند و عنوان دقیقی برای ترانس‌ها نیست. اما در این مقاله مسئله با چنین وسعتی دنبال شده است. مهمتر از آدلر سکسولوژیست مشهور و حامی حقوق همجنس‌گرایان هیرشفیلد این بحث را مطرح ساخته است. او نیز در این سال در مقاله‌ای از مبدل‌پوشان و ترانسکسوال تحت عنوان مبدل‌پوشی سخن گفته است؛^{۱۱} او نخستین محقق است که از امکان تغییر جنسیت برای کسانی سخن گفت که به شکل اختلال‌گونه‌ای در پی تغییر جنسیت بیولوژیک هستند. این امر در سال ۱۹۱۱ توسط او و پزشک همکارش یوگن اشتاینناخ دنبال شد. هیرشفیلد اعلام کرد که در ۱۹۱۲ اولین عمل تغییر جنسیت در جهان بر روی یک زن ترانسکسوال به طور ناموفق انجام شده است. این تلاش‌ها همچنان برای تغییر جنسیت ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۹۳۱ نخستین عمل واژینوپلاستی^{۱۲} برای یک مرد ترانسکسوال به طور موفق انجام شد. این عمل توسط دو همکار هیرشفیلد و تحت تأثیر آموزه‌های او در این مورد انجام شد. فرد مورد نظر سال‌ها به عنوان یک زن بیولوژیک با نام «دورشن»^{۱۳} زندگی کرد. در این دوره عنوان ترانسکسوال در آثار هیرشفیلد استفاده می‌شود.

۹. Sexual Inversion

^{۱۰} . در مقاله‌ای با این مشخصات:

Alfred Adler, (1910) "Die psychische Hermaphroditismus im Leben und in der Neurose", *Fortschritte die Medizin* 10, pp.486-93.

^{۱۱} . در اثری با این مشخصات:

Magnus Hirschfeld, (1925) *Die Tranvestiten. Eine Untersuchung über den erotischen Verkleidungstrieb mit umfangreichen casuistischem und historischem Material*, Pulvermacher, Berlin

^{۱۲} [Vaginoplasty] عمل ایجاد واژن برای مرد ترانجسنی.

^{۱۳} Dorchen

اصطلاح ترانسجندر بودن بعداً با اثری از اف اولیون^{۱۴} به نام «بهداشت جنسی و بیمارشناسی»^{۱۵} بیشتر عمومیت یافت. اما نویسنده‌ای دیگر به نام ویرجینیا پرینس^{۱۶} که خود یک ترانسجندر است به این عنوان معنای ویژه‌ای داد که از طریق نشریه‌ی او «ترانس وستیا» عمومیت یافت. او تمایز هویت جنسیتی و جنس بیولوژیک را بیشتر مورد تأکید قرار داد. و خود را یک ترانسجندر نامید؛ یعنی کسی که نمی‌خواهد جنسیت‌اش را تغییر دهد، اما هویت جنسیتی دیگری را برگزیده است. بنابراین ترانسجندر بیشتر با هویت جنسیتی نزدیک شد و نامی عام‌تر از ترانسکسوال قلمداد گردید. اما تقریباً همزمان با او برای نخستین بار کاربرد عنوان ترانسکسوال در کتابی از هنری بنجامین به نام «پدیده ترانسکسوال» استفاده شد و معنای جدید پیدا کرد. او این عنوان را در یک تراز تشخیص هویت جنسیتی مطرح کرد. در این تراز در یک سر طیف کسانی قرار دارند که صرفاً برای لذت بردن از مبدل‌پوشی استفاده می‌کنند، اما مسئله‌ی هویت جنسیتی برایشان چندان حساس نیست. در سوی دیگر طیف ترانسکسوال‌هایی قرار دارند که موضوع هویت جنسیتی به طور جدی برایشان مطرح است و تنها از طریق عمل تغییر جنسیت به آرامش می‌رسند (Benjamin, 1966, p. 16). می‌توان گفت بنجامین آغاز کننده گفتمان جدیدی است که در آن به مسئله‌ی ترانسکسوال‌ها مستقل از سایر هویت‌های اقلیت جنسی نظر افکنده می‌شود؛ البته در کنار اشکال دیگری که هر یک به نوعی به هویت جنسیتی مربوط هستند.

بنابراین تحت تأثیر کاربرد اصطلاح ترانسکسوال توسط کسانی مانند بنجامین این اصطلاح بیشتر برای کسانی که آمادگی برای تغییر جنسیت دارند و در شرایط حادث‌تر تن به چنین تصمیمی می‌دهند به کار می‌رود و اصطلاح عام‌تر ترانسجندر، که می‌تواند شامل وضعیت یک ترانسکسوال نیز بشود، صرفاً به کسی اطلاق می‌شود که الگوی اجتماعی از تطبیق میان جنس بیولوژیکی و هویت جنسیتی را نمی‌پذیرد. به معنای خاص این واژه ترانسجندر کسی است که علاوه بر نپذیرفتن الگوی اجتماعی هویت جنسیتی در مورد خود، مانند ویرجینیا پرینس تن به عمل جراحی تغییر جنسیت نیز نمی‌دهد. در واقع ترانسکسوال در نهایت با عمل جراحی تن به چنین الگویی می‌دهد تا با آن تطبیق پیدا کند، اما ترانسجندر این مسیر را دنبال نمی‌کند.

^{۱۴}John F. Oliven

^{۱۵}Sexual Hygiene and Pathology (1965)

^{۱۶}Virginia Prince

۲,۴. ترازبندی‌های تشخیص هویت جنسیتی اقلیتی

اصطلاح ترانسکسوال در اثری از هنری بنجامین برای نخستین بار به طور دقیق تعریف و تراز برای تشخیص هویت ایشان در نظر گرفته شد. بنجامین این تراز را همسوی با تراز کینزی به صورت یک طیف و شش مرتبه‌ای در نظر گرفت. همانطور که برای کینزی نیز حرکت طیف از یک گرایش مطلق به سمت یک سر دیگر طیف بود، در اینجا نیز حرکت از یک تمایل ضعیف به ترانسکسوال بودن به سمت یک تمایل قوی و اختلال‌گونه برای ترانسکسوال بودن است. او به صورت زیر این تراز را نمایش می‌دهد (Benjamin, 1966, p. 16) :

نام	سنخ	گروه
شبه مبدل‌پوشی	I	گروه اول
مبدل‌پوش فتیشی	II	گروه اول
مبدل‌پوش حقیقی	III	گروه اول
ترانسکسوال بی‌نیاز به جراحی	IV	گروه دوم
ترانسکسوال نیازمند به جراحی تقریباً	V	گروه سوم
ترانسکسوال نیازمند به جراحی شدیداً	VI	گروه سوم

از نظر عرف میان هویت جنسیتی و اندام جنسی تطبیق وجود دارد؛ یعنی مرد کسی است که دارای اندام جنسی است که این اندام آلت مردانه قلمداد می‌شود و زن از نظر عرف کسی است که آلت جنسی‌اش بر اساس شکلی که دارد آلت زنانه خوانده شده است. بر اساس این نامگذاری ما کسانی را مرد و دسته دیگری را زن خوانده‌ایم. حال در صورتی که نقش جنسیتی ما با این مردانه/زنانه بودن آلت تطبیق کند هویت جنسیتی ما از سوی مردم متعارف قلمداد می‌شود. چنین کسانی اصطلاحاً سیس‌جندر [cisgender] خوانده می‌شوند؛ یعنی افرادی که هویت جنسیتی که برای خود می‌شناسند از نظر عرف با اندام جنسی‌شان تطبیق می‌کند. اما کسانی هم هستند که از این تطبیق مورد نظر عرف فراتر می‌روند و هویت جنسیتی که برای خود قایل‌اند با اندام جنسی که مردم آن را مردانه یا زنانه نامیده‌اند تطبیق نمی‌کند. این مفهوم اخیر طیفی از کسانی را در بر می‌گیرد که مبدل‌پوش، درک‌کوین/کینگ، ترانس‌جندر، ترانسکسوال و غیره خوانده می‌شوند. بنابراین در اینجا نیز به مانند گرایش جنسی ما مجموعه‌ی متنوعی از هویت‌ها را باید بشناسیم.

در این تراز هویت جنسیتی ترانسکسوال در گروه اول صرفاً امری مربوط به جابجایی در پوشش و نقش و ژست‌های جنسیتی است. این امر ممکن است شکل یک اجرا و نمایش را داشته باشد و دلالت واقعی در آن نباشد. اما در گروه دوم این مبدل‌پوشی یا ژست‌ها و حرکات متفاوت با جنسیت بیولوژیک صرفاً شکل نمایشی ندارد و شخص تمایل جدی به تغییر در هویت جنسیتی‌اش دارد. در گروه سوم این نمایش به صورت یک اختلال ظاهر و فرد را به طور جدی با زندگی جنسیتی‌اش دچار تعارض می‌سازد. در این شکل از هویت جنسیتی مسئله تطبیق اندام جنسی بیولوژیک با هویت جنسیتی‌ای که فرد برای خود به رسمیت می‌شناسد مطرح می‌گردد. این موضوع به جهت اینکه مشکلاتی در زندگی فرد ایجاد می‌کند گاهی تحت عنوان اختلال شناخته می‌شود.

برای تشخیص این اختلال‌گونه شاخص‌هایی نیز وجود دارد. معیارهای تشخیصی مورد اشاره در آنچه فهرست اختلالات روانی نامیده می‌شود، از سوی انجمن روانشناسی آمریکا اعلام می‌گردد. در نخستین نسخه‌ی این فهرست (DCM-III) که در آن مفهوم ترانسکسوالیتی هنوز به عنوان اختلال شناخته می‌شود چنین ملاک‌هایی برای شخص ترانسکسوال بالغ ذکر شده است (APA, DSM, 1987, p. 76):

شاخص معاینه 302.50 برای ترانسکسوال‌گرایی

- ناهمگونی مداوم و عدم تناسب با جنسیت مفروض (اندام جنسی بیولوژیک) شخص
- مشغولیت مداوم دست کم دو سال برای خلاص شدن از شخصیت جنسی اولیه و ثانویه و کسب خصوصیت جنسی جنس مخالف
- شخص باید بالغ بوده باشد.

در نسخه‌ی بعدی نیز این اختلال‌گونه تعریف شده است و همچنان موضوع مداومت و مقاومت تمایل فرد برای ایفای نقش معکوس جنسیتی به عنوان یک شاخص مطرح است. این امر به جهت آن است که ترانسکسوال زمانی شکل اختلال‌گونه می‌گیرد که زندگی عادی فرد در جامعه را مختل کند. برای یک مبدل‌پوش یعنی کسی که صرفاً اجرای یک نقش جنسیتی دیگرگونه اهمیت دارد یا کسانی که در نمایش‌های جنسیتی به عنوان درگ‌کینگ [Drag King] یا درگ‌کوبین [Drag Queen] معرفی می‌شوند، مسئله به شکل حادی در نمی‌آید و پس از اجرا و نمایش همه چیز به نظم روزمره باز می‌گردد. اما برای یک ترانسکسوال این نظم خود مختل تمایل اوست و بنابراین در ستیزی مداوم با نقشی است که جامعه به جهت اندام جنسی به او تحمیل کرده است.

البته در جدیدترین نسخه منوال فوق یعنی DCM-V روانشناسان از عنوان اختلال اجتناب کرده‌اند. هرچند عنوان جایگزین همچنان وضعیت ناهمسان فرد با جامعه را حفظ می‌کند. بنابر

اعلام انجمن روانشناسان آمریکا در این نسخه به جای اختلال هویت جنسیتی از عنوان «Dysphoria» استفاده شده است^{۱۷} که می‌توان آن را به «آشفته‌گی» یا «بیقراری» ترجمه کرد. بیقراری که فرد از جهت ناهمسانی بدن و اندام جنسی‌اش با هنجارهای عرفی در مورد هویت جنسیتی احساس می‌کند. البته باید متذکر شد منشأ اصلی این بیقراری جامعه و هنجارهای خشک و نامتعطف است.

در رابطه با همین نکته و نیز در جهت فهم بهتر ترازبندی‌های هویت‌جنسیتی دو مقوله‌ی زیر گاه از یکدیگر تمیز داده می‌شود:

الف) ترانسکسوال [Transsexual]: یعنی کسی که نقش جنسیتی که می‌خواهد داشته باشد با تلقی عرفی از اندام جنسی‌اش تطبیق نمی‌کند. او این نظم و تطبیق عرفی را می‌پذیرد اما نقش جنسیتی‌اش را مطابق با این الگوی عرفی نمی‌بیند. بنابراین می‌خواهد مطابق با همین نظم عرفی نقش جنسیتی‌اش را اجرا کند. این امر مستلزم تغییری در اندام بیولوژیک اوست. بنابراین در ترازبندی بنجامین مفهوم ترانسکسوال در گروه سوم از جدول او قرار می‌گیرد.

ب) ترانسجندر [Transgender]: یعنی کسی که عدم تطبیق مذکور را در تغییر اندام جنسی‌اش نمی‌بیند بلکه صرفاً از هویت جنسیتی‌ای که برای او تعیین شده فراتر می‌رود و ستیز خود را نه با اندام جنسی بلکه با نقش از قبل تعیین شده‌ی جنسیتی‌اش توسط جامعه دنبال می‌کند. بنابراین مانند ترانسکسوال در پی تغییر اندام جنسی نمی‌رود. می‌توان گفت ترانسکسوال چنانکه امروزه استفاده می‌شود مطابق با گروه اول و دوم در ترازبندی بنجامین است.

توضیح: با استفاده از تعاریفی که در مقاله پیشین ذکر کردیم باید میان جنسیت بیولوژیکی [sex] و نقش جنسیتی [gender] تمایز قایل شد. چنانکه گفتیم اولی به جنسیت بر مبنای اندام جنسی اشاره دارد و دومی به شکل اجتماعی زن یا مرد بودن که مقوله‌ای اجتماعی است نه بیولوژیکی. در مورد تفکیک بالا نیز خوب است همین تفکیک را در نظر آوریم. ترانسکسوال تمرکزش بر جنسیت بیولوژیکی است که به نظرش باید با جنسیت اجتماعی تطبیق پیدا کند. اما ترانسجندر تمرکزش بر جنسیت اجتماعی است و آن را محور تغییر می‌شمارد. بنابراین تطبیق جنسیت مورد نظرش را با جنسیت بیولوژیکی دنبال نمی‌کند و در پی جراحی نیز نمی‌رود.

۲.۵. هویت جنسیتی و فرهنگ

پذیرش هویت جنسیتی و تعارض با آن همیشه شکل نسبی پیدا می‌کند. برخی رفتارها که نقش جنسیتی متفاوتی را نشان می‌دهد ممکن است در یک فرهنگ رفتاری ترانس‌گونه قلمداد نگردد.

^{۱۷} . بنگرید به گزارش این متوال در سایت مطالعات جنسیت در این نشانی: <http://i-ss-g.org/index.php/viewpoint/314-mental-disorders>

برای مثال در ایران در دوره‌ی قاجار رفتارهای خاصی مردانه تلقی می‌شده است و لباس خاصی برای مردان در نظر گرفته می‌شده. در دوره‌ی پهلوی این شاخص‌های جنسیتی تغییر کرده است. لباس مردان تنگ‌تر شد و برای بخش سنتی‌تر جامعه این شکل از پوشش حاکی از زنانگی و «مزلف» بودن مردان مدرن داشت؛ مردانی که به همین مناسبت «فُکلی» خوانده می‌شدند. همچنین امروزه ممکن است برخی پسران جوان لباس‌های تنگ بپوشند، یا رفتار لطیفی داشته باشند که برای نسل قبلی رفتاری زنانه تلقی می‌شده است. چنین مردانی در مقایسه با شخصیت مرد داستان «حسین کرد» که باز مانده از دوره‌ی صفوی و قاجار است، ممکن است یک زن یا یک «مزلف» یا «امرد» تلقی گردد. بنابراین شاخص‌های بیان جنسیتی چنانکه بارها در این کتاب ذکر شد از یک فرهنگ به فرهنگ یا از یک نسل به نسل دیگر متفاوت است. تشخیص هویت جنسیتی شاخصهای فرهنگی و نسلی دارد و در یک فرهنگ و نسل مشخص باید ملاک «تفاوت» و «ناهمسانی» جنسیتی را جست‌وجو کرد.

دامنه نامحدود هویت‌های جنسیتی

امروز در کنار طبقه‌بندی‌هایی که ذکر شد نامگذاری‌های بسیار دیگری نیز آفریده شده است که نمی‌توان به راحتی در ترازهای مورد اشاره قرارشان داد. به عنوان نمونه به این اصطلاحات توجه کنید:

هرمافروditism [Hermaphroditism]: این واژه‌ای قدیمی است که به هرمافروdit، پسر هرمس و آفرودیت دو تن از خدایان یونان باستان اطلاق می‌شود. پسری که آلت جنسی مردانه و پستان زنانه دارد. اما در زیست‌شناسی به گونه‌های دو جنسی اشاره دارد که هر دو اندام را دارا هستند. همچنین در انسان نیز به گونه‌های دو جنسی اشاره دارد.

تنوع جنسیتی [Gender Variant]: کسانی که به نقش جنسیتی واحدی، اعم از اینکه مطابق با جنسیت بیولوژیک‌شان باشد یا نه، پایبند نیستند و تنوعی از این گونه‌ها را برای خود دوست دارند و اجرا می‌کنند.

این فهرست را می‌توان ادامه داد. این اقسام و گونه‌های دیگر به راحتی روی نمودارها قرار نمی‌گیرند و وقتی نموداری می‌سازیم گویا هنوز چیزی هست که بیرون می‌افتد. شاید این خصلت عمومی میل جنسی و جنسیت است که در برابر خط‌کشی‌ها مقاومت می‌کند. در بررسی هر یک از انواع گرایش جنسی می‌توان این مقوله‌های متنوع را بازشناخت که به راحتی ممکن است با یکدیگر خلط شوند. برای درک بهتر مقوله‌ی گرایش جنسی و هویت جنسیتی مراحل تشکیل این امور و تشخیص آن در فرد به صورت یک هویت اهمیت دارد. در مقاله بعدی این امر را بیشتر توضیح خواهیم داد.

۲,۶. اشکال ترانس بودن

ونسا شرایدن^{۱۸} در کتابش «راهنمای کاملی از وضعیت ترانسجندر ها در محیط کار» اشکالی از ترانس بودن را به صورت زیر برمی‌شمرد:

۲,۶,۱. ترانسکسوال های اولیه و ثانویه

همه ترانسکسوال ها تجربه ای از مبدل پوشی را در آغاز داشته اند. این تجربه برای کسانی که در این دوره باقی می‌مانند به عنوان ترانسکسوال نامگذاری می‌شود. در این مرحله مبدل پوشی وجهی فتیشی دارد و هنوز مسئله‌ی هویت جنسیتی نقش بارزی ندارد. در مرحله‌ی بعدی ترانسکسوال های ثانویه قرار دارند که وجه فتیشی مبدل پوشی برایشان موضوعی هویتی می‌شود و تدریجاً از دوره‌ی بلوغ این کار را به طور جدی‌تری در زندگی شان دنبال می‌کنند.

۲,۶,۲. ترانسکسوال های پیش از عمل و پس از عمل جراحی

پس از دوره‌ی بلوغ برخی از کسانی که پیش‌تر تجربیات فوق را داشته‌اند هویت جنسیتی را بخشی از زندگی خود می‌یابند و تمایل درونی به تغییر فیزیکی بدن خود پیدا می‌کنند. همچنان که بزرگتر می‌شوند برخی از ایشان احساس می‌کنند که واقعاً دخترانند (با آنکه اندام و بدن پسران را دارند) و یا پسرند (با آنکه اندام و بدن دختران را دارند). این ترانس ها تدریجاً برنامه‌ای را که جامعه برای پذیرش هویت جنسیتی برایشان تعیین کرده است نمی‌پذیرند و تلاش می‌کنند تا از طریق در پیش گرفتن برنامه‌های کلینیکی مربوط به ترانسکسوال ها از طریق هورمون‌تراپی یا عمل جراحی وارد عمل شوند (Sheridan, 2009, p. 9).

۲,۶,۳. ترانسجندر ها

کسانی هستند که بخشی یا تمام ساعات روزانه را در جنسیتی متفاوت با جنس بیولوژیکی شان سپری می‌کنند. و تمایلی به عمل تغییر جنسیت ندارند. این افراد معمولاً خود را ترانسکسوال نمی‌شمارند. این افراد تعارض و ناخرسندی بابت داشتن اندام جنسی متفاوت با هویت جنسیتی‌شان ندارند؛ یعنی یک ترانسجندر زن که هویت جنسیتی‌اش را مردانه تعریف می‌کند بابت داشتن آلت زنانه‌اش ناخرسند نیست و یا یک مرد ترانسجندر که هویت جنسیتی‌اش را

^{۱۸}Vanessa Sheridan

زنانه تعریف کرده‌است بابت داشتن آلت جنسی مردان در بدنش ناخرسندی ندارد. اندامی که برای یک ترانسکسوال ممکن است به شدت مشمئز کننده باشد.

۲,۶,۴. مبدل‌پوشان^{۱۹}

هرچند مبدل‌پوشی تقریباً برای همه‌ی ترانس‌ها وجود دارد، اما مبدل‌پوشان کسانی هستند که پس از دوره‌ی بلوغ مسئله‌ی هویت جنسیتی اهمیت ویژه‌ای پیدا نمی‌کند و این کار را به عنوان موضوع لذت پی می‌گیرند. این افراد ممکن است دوجنس‌گرا یا دگرجنس‌گرا باشند و در زندگی عادی خود رابطه معمولی دوجنس‌گرایانه یا دگرجنس‌گرایانه با جنس دیگر برقرار کنند و مشکلات مربوط به هویت جنسیتی را تجربه نکنند.

۲,۶,۵. ترانس‌سوستیت؛^{۲۰} ترانس‌سوستیسم؛^{۲۱} ترانس‌سوستیتیسم^{۲۲}

برخلاف مبدل‌پوش برای برخی دیگر از ترانس‌ها مبدل‌پوشی یک مسئله‌ی هویتی است. بنابراین در روانشناسی برای وضعیت‌های بیمارشناختی که مبدل‌پوشی در آن امری موقتی و پاره‌وقت نیست و زندگی فرد را مختل می‌کند از اصطلاحات ترانس‌سوستیت، ترانس‌سوستیسم یا ترانس‌سوستیتیسم استفاده می‌کنند.

اما امروزه به جهت نقد چنین رویکرد بیمارشناختی از واژه مبدل‌پوشی به جهت اصطلاحات فوق استفاده می‌شود و ترجیحاً در مواردی که مبدل‌پوشی وجه جدی‌تری به خود می‌گیرد نیز از واژه مبدل‌پوشی استفاده می‌کنند (Sheridan, 2009, p. 10).

۲,۶,۶. زنانِ مردانه^{۲۳}

این یک مسئله فرهنگی است که زنان پوشش و رفتار و زندگی را انتخاب می‌کنند که ممکن است نسبت به گذشته یا نسبت به یک فرهنگ دیگر مردانه تلقی گردد. موهای کوتاه، لباس‌هایی که مردان می‌پوشند، انتخاب شغل‌هایی که ویژه‌ی مردان تلقی شده است در جوامع امروز دلیلی بر این که چنین زنی لزبین یا ترانس‌جندر است نمی‌تواند تلقی گردد. گاه زنان دگرجنس‌گرا چنین شکل بیان جنسیتی را برمی‌گزینند و ممکن است دلایل آن صرفاً مدهای فرهنگی یا انتخاب فردی باشد.

^{۱۹}Cross-dressers

^{۲۰}Transvestite

^{۲۱}Transvestism

^{۲۲}Transvestitism

^{۲۳}Manish female

۲,۶,۷. مردان زنانه^{۲۴}

برخلاف مقوله‌ی بالا مردان نیز در جوامع امروز تدریجاً هم‌دلی و هم‌نوایی بیشتری با بیان جنسیتی زنان یافته‌اند و اشکالی از پوشش، مدل مو، رفتار و خلیات و مشاغلی که زنانه تلقی می‌شد را مردان برمی‌گزینند. این عمل به معنی این نیست که چنین افرادی ترانس‌کسوال هستند یا همجنس‌گرا هستند، ممکن است اساساً چنین مقولاتی در مورد ایشان صدق نکند. اما چنین زنان و مردانی را به جهت وارد شدن در مقوله‌ی هویت جنسیتی می‌توان ذیل اشکال ترانس بودن مطالعه کرد. اصطلاح دیگری که شراییدن در کتابش برای این اشکال از هویت جنسیتی ذکر نکرده است عنوان مترو سکسوال است که به چنین افرادی اطلاق می‌شود؛ یعنی کسانی که هویت جنسیتی‌شان در شهرهای بزرگ امروزی برخلاف سنت‌های جنسیتی مناطق توسعه نیافته شکلی متفاوت دارد و نظم مرسوم را رعایت نمی‌کنند؛ مردانی که از لوازم آرایش زنانه بهره می‌برند یا برخی اشکال لباس زنانه را استفاده می‌کنند یا زنانی که به چنین شیوه‌ی پوشش و آرایشی که خاص مردان است علاقه‌مندند.^{۲۵}

۲,۶,۸. بین جنسی و هرما فردیت:

کسانی که از نظر اندام جنسی ابهام یا دوگانگی داشته باشند و بر اساس اندام جنسی یا خصلت‌های بیولوژیک جنسی دیگر مانند نوع کروموزوم (X,Y) یا هورمون‌های جنسی (استروژن، تستسترون)، نتوان ایشان را در مقوله‌های مذکر/مؤنث دسته‌بندی کرد، بین جنسی یا هرما فردیت نامیده می‌شوند؛ یعنی کسانی که مثلاً برخلاف ظاهر و اندام جنسی که به عنوان یک زن دارد، ترکیب کروموزومی‌اش به صورت x,y است. این حالت بیشتر نوعی ابهام در تشخیص جنس بیولوژیک است که بین جنسی نامیده می‌شود. اما به معنای خاص هرما فردیت شکل نابی از دوگانگی اندام جنسی زنانه-مردانه در بدن را دلالت می‌کند. در واقع چنین چیزی که یک بدن همزمان هم آلت زنانه داشته باشد و در کنارش آلت مردانه، امری بسیار نادر است. چنین موارد نادری را «هرما فردیت راستین» می‌نامند. در دانشگاه یوسال‌ای چنین مواردی از

^{۲۴} Feminine male

^{۲۵} . برای مطالعه این واژه نگاه کنید به :

<http://www.urbandictionary.com/define.php?term=metro%20sexual>

^{۲۶} . در صنعت پورن چنین افرادی را که مثلاً آلت مردانه دارند اما بدن زنانه دارند را شی میل (shemale) نامیده‌اند که مورد استفاده آن در همین حوزه پورن است.

دوگانگی مورد گزارش بوده است.^{۲۷} اما شکل متدوالی از بین‌جنسی بودن به این صورت است که شخص در کنار یک ارگان جنسی مانند پستان زنانه آلت جنسی مردانه دارد و یا آلت جنسی‌اش مشخصاً در دسته‌بندی واژن/کیر جای نمی‌گیرد. یا اینکه بر خلاف ظاهر زنانه‌اش هورمون مردانه دارد یا به عکس و یا برخلاف ظاهر‌اش کروموزوم او از الگوی مورد انتظار (ایکس/ایکس برای زنان و ایکس/وای برای مردان) تبعیت نمی‌کند (Sheridan, 2009, p. 11).

علاوه بر این انواع مورد اشاره می‌توان چند مورد دیگر را نیز اضافه کرد که با مقوله‌ی هویت جنسیتی مرتبط است. برای مثال «تنوع جنسیتی»^{۲۸} که تقریباً معادل با ترانس‌جندر به کار می‌رود و عبارت است از حالتی که در آن فرد هویت جنسیتی متفاوت با آنچه برای جنس بیولوژیکی که با آن به دنیا آمده می‌طلبد. همچنین اصطلاحات زیادی هستند که در رابطه با هویت جنسیتی به کار می‌روند. برای مثال:

همه-جنسیتی؛^{۲۹} که نه تنها در هویت جنسیتی تعیین شده‌اش خود را تعریف نمی‌کند، بلکه در هویت جنسیتی دیگری نیز باقی نمی‌ماند و بین این هویت‌ها سیالیت را انتخاب می‌کند.

دو-جنسیتی؛^{۳۰} این همان اصطلاح متعارفی نیست که در ایران برخی به ترانس‌کسوال‌ها اطلاق می‌کنند. دو-جنسیتی یا بای-جندر کسی است که هر دو گونه هویت جنسیتی را برای خود قایل است و میان این دو جابجا می‌شود، گاهی این و گاهی آن جنسیت را اجرا می‌کند.

کویر-جنسیتی؛^{۳۱} یعنی تقریباً همه‌ی کسانی که هنجارهای تفکیک بیان جنسیتی زن و مرد را رعایت نمی‌کنند که می‌تواند شامل همه گونه‌های ترانس شود.

درگ‌کویرین/درگ‌کینگ؛^{۳۲} این واژه اشاره به کسانی دارد که در سنت نمایشی کشورها از طریق مبدل‌پوشی نقش ایفا می‌کنند. در این اشکال نمایشی کسی را که مبدل‌پوشی زنانه می‌کند درگ‌کویرین می‌نامند و کسی را که مبدل‌پوشی مردانه می‌کند درگ‌کینگ می‌خوانند. این شکل از ترانس بودن بیشتر نحوه‌ای از اجرای مبدل‌پوشی برای تفریح یا مقاصد دیگر است و اغلب شکل هویتی برای بازیگرانش ندارد. تنها تفاوت این دو در مسئله اجرا و نمایش است. درگ‌کویرین‌ها و درگ‌کینگ‌ها مبدل‌پوشی را در خدمت هنر اجرا قرار می‌دهند و از این طریق معمولاً دو هدف را دنبال می‌کنند: ایجاد تفریح و تفنن به عنوان یک هنر اجراگرانه و دوم ایجاد اثر اجتماعی و سیاسی در فضای عمومی از طریق اجرا. این خصلتی است که کمتر برای کسانی که هنر

^{۲۷} . بنگرید به:

<http://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC153648/>

^{۲۸} Gender Variant

^{۲۹} Pan-gender

^{۳۰} Bi-gender

^{۳۱} Queer-gender

^{۳۲} Drag-Queen, Drag-King

درگ‌کوبین‌ها و درگ‌کینگ‌ها را می‌شناسند آشناست. در ایران از قدیم مبدل‌پوشی به عنوان یک هنر اجراگرانه وجود داشته است. اما تفاوت‌های اساسی میان مبدل‌پوشی نمایشی که در ایران وجود داشته است و آنچه در هنر اجراگری مدرن درگ‌کوبین و درگ‌کینگ خوانده می‌شوند وجود دارد. برای مثال «کریم شیرهای» دلک یا به اصطلاح «مسخره» دوره‌ی قاجار در اجراهای خود از مبدل‌پوشی و رقص با لباس زنان بهره می‌برده است. این شیوه‌ی اجرا هیچ خصلت اجتماعی و سیاسی برای بازی با نشانه‌های جنسیتی نداشته است. این شیوه‌ی اجرای مبدل‌پوشی اغلب در جهت برجسته کردن کلیشه‌های جنسیتی است که در جامعه از زنان وجود دارد. هرچند این انتقاد از سوی برخی به درگ‌کوبین‌ها نیز وارد می‌شود که همین کلیشه‌ها را توسعه می‌دهند اما درگ‌کوبین مدرن اغلب مورد استقبال نظریه‌پردازان جنسیت بوده است، چون نشان می‌دهند که نشانه‌های جنسیت تنها اشکالی از اجرا هستند که پس از اتمام اجرا دیگر وجود ندارند. به همین جهت باید درگ‌ها را از کسانی که میل به هویت جنسیتی دیگری دارند مانند ترانس‌کسوال‌ها جدا کرد. مهترین ویژگی متمایز درگ‌ها از سایر اشکال ترانس را باید نسبت آن با هنر نمایش و اجراگری دانست.

۲،۷. یک تیپ‌شناسی از ترانس‌کسوال/ترانسجندر بودن

نخستین شکلی مقوله‌بندی که در مورد ترانس‌ها وجود دارد بر اساس جنسیت بیولوژیکی است که می‌خواهند از آن فراتر روند. بر این اساس ما دو شکل اصلی «زن به مرد» (F[emale] to M[ale]) و «مرد به زن» (M[ale] to F[emale]) داریم. به این معنی که وقتی جنس تعیین شده برای ما مؤنث است، اما هویت جنسیتی مردانه را دنبال می‌کنیم، یک ترانس «زن به مرد» هستیم و به عکس وقتی جنس تعیین شده برای ما مردانه است و آلت جنسی مردانه داریم، اما هویت جنسی مؤنث را انتخاب می‌کنیم، یک ترانس «مرد به زن» هستیم. اما این قالب کلی حرکت از هویت جنسیتی مردانه به زنانه اشکال متنوعی دارد. بر اساس این دو تیپ اصلی برخی از محققان تیپ‌شناسی فرعی کرده‌اند که مربوط به این است که طرف مقابلی که به سمت آن گرایش داریم چه جنسیتی دارد. در واقع ترکیبی از هویت جنسیتی و گرایش جنسی را پیش کشیده‌اند. لاورنس این دیدگاه‌ها را گرد آورده و به صورت جدول زیر مجموعه تیپ‌شناسی‌ها را ذکر کرده است (Lawrence, 2008, p. 430):

همجنس‌گرا	غیر همجنس‌گرا	
مرد به زن	منحصراً به مردان تمایل دارد	ممکن است جذب زنان، زنان یا مردان، یا هیچکدام از ایشان، شود
در دوره‌ی کودکی‌اش آشکارا دخترانه است	در دوره‌ی کودکی‌اش آشکارا دخترانه نیست	
کسی که آن‌ها را می‌بیند بیشتر به نظرش زنانه می‌رسند	کسی که آن‌ها را می‌بیند بیشتر به نظرش زنانه می‌رسند	
با مبدل‌پوشی برانگیختگی جنسی ندارند	با مبدل‌پوشی برانگیختگی جنسی دارند	
معمولاً در حدود ۲۰ سالگی دوره‌ی انتقال جنسی را می‌گذرانند	معمولاً در ۳۰ سالگی یا دیرتر دوره‌ی انتقال را می‌گذرانند	
اغلب به نحو انحصاری جذب زنان می‌شوند	احتمالاً نخست جذب مردان یا هم زنان و هم مردان می‌شوند	
زنان به مرد	در کودکی آشکارا مردانه هستند	در دوره‌ی کودکی معمولاً به نحو آشکاری مردانه نیستند
نگره‌ی جنسی‌شان بیشتر از نوع مردانه است	نگره‌ی جنسی‌شان کمتر از نوع مردانه است	
تمایل بسیاری به فالوپلاستی دارند	تمایل کمی به فالوپلاستی دارند	
همراهی کمی با روان‌درمانی دارند	همراهی بیشتری با روان‌درمانی دارند	
معمولاً در ۲۰ سالگی دوره‌ی انتقال جنسی را می‌گذرانند	معمولاً در ۲۰ سالگی دوره‌ی انتقال جنسی را می‌گذرانند	

آنچه در این تیپ‌شناسی پیش از همه به چشم می‌آید و تقریباً آزاردهنده است تلقی گرایش جنسی است که با هویت جنسیتی ترکیب شده است. هرچند کسانی که این تیپ‌شناسی را انجام

داده‌اند محققان برجسته‌ای بوده‌اند، اما از دیدگاه اقلیت‌های جنسی چنین تلقی از هویت‌های جنسیتی ترانس به نظر غریب می‌رسد. قرار دادن عنوان همجنس‌گرا در این تیپ‌شناسی به این جهت است که اندام جنسی بیولوژیکی دو جنس ملاک داوری قرار گرفته است و بر این اساس وقتی ترانس به لحاظ بیولوژیکی مرد باشد و به مردان تمایل داشته باشد در این تیپ‌شناسی نوع همجنس‌گرا خوانده می‌شود. هرچند این عنوان همجنس‌گرا همان گرایش همجنس‌گرایی نیست، اما چنین کاربردی حاکی از پذیرش ملاک اندام جنسی است که موجب خرسندی اغلب ترانس‌ها به ویژه ترانس‌هایی که در تراز بالا همجنس‌گرا خوانده می‌شوند نخواهد بود. در این گونه تیپ‌شناسی‌ها معمولاً دانشمندان دقت‌های اخلاقی و توجه به جهان زیست‌کسانی که مطالعه می‌کنند ندارند و از موضع عرف جامعه ادبیات خود را به دست می‌آورند. در این گونه موارد ترانس‌ها بیشتر از همجنس‌گرایان هنوز نیاز به نقد ادبیات علمی دارند.

۲.۸. برون‌آیی و تشخیص هویت جنسیتی در ترانس‌کسوال/ترانسجندر‌ها

در مدل‌های برون‌آیی و تشخیص هویت جنسی کمتر توجهی به نقش و هویت جنسیتی می‌شود. این امر به جهت تمرکز بر گرایش جنسی است. مدل‌های مربوطه عموماً مشغول به گرایش جنسی همجنس‌گرا هستند. از این جهت مدل دوگی گرایش دوجنس‌گرایی را نیز در کنار همجنس‌گرایی در نظر دارد. اما علاوه بر همجنس‌گرایان، ترانس‌کسوال‌ها و ترانسجندر‌ها نیز مسیری مشابه را طی می‌کنند. در مورد ایشان نیز شکلی از زندگی پست‌توخانه‌ای وجود دارد و فرد به مانند یک همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا از پست‌توخانه خود بیرون می‌آید. در این مورد نیز تحقیقاتی انجام شده است که به بررسی نتایج آن‌ها می‌پردازیم.

۲.۸.۱. رشد هویت جنسیتی

خوب است نخست به موضوع عام‌تری که به این نحوه‌ی برون‌آیی می‌تواند مربوط شود توجه کنیم. اینکه چگونه هویت جنسیتی در انسان‌ها به طور عام شکل می‌گیرد. فرد از ابتدا خود را مرد یا زن نمی‌شمارد. بلکه تدریجاً چنین هویت جنسیتی را در خود تشخیص می‌دهد و می‌پذیرد.

در مورد این فرآیند دست کم سه نظریه در روانشناسی رشد جنسی وجود دارد:

(الف) *نظریه روانکاوی*: که معتقد است فرد در فرآیند رشد جنسی مطابق با جنس بیولوژیکی‌اش نوعی تضاد با جنسی موافق و تمایل به جنس مخالف را تجربه می‌کند و نوعی رقابت با (والد) جنس موافق در او پدید می‌آید؛ برای مثال فرزند دختر خود را در رقابت با مادر برای داشتن (مالک شدن) پدر تصور می‌کند. این فرآیند از حدود ۳ تا ۶ سالگی روی می‌دهد. از ۶ سالگی فرزند خود را با والد همجنس‌اش همانندنگاری می‌کند و تلاش می‌کند تا وجوه رفتاری او را بیاموزد. فرزند دختر با مادرش و زنانگی‌اش و فرزند پسر با پدر و مردانگی‌اش همانندی می‌کند

(Stets & J. Burke, 2000, p. 998).

ب) *نظریه شناختی-رشدی*: این دیدگاه برخلاف رویکرد روانکاوی مواجهه کودک با والدین را در تشخیص اولیه هویت جنسیتی یک شرط نمی‌شمارد. کودک پیش از چنین مواجهه‌ای با الگوی جنسیتی والدین، هویت جنسیتی برای خود تشخیص می‌دهد و سپس در مواجهه با والدین آن را تثبیت می‌کند. کولبرگ که این دیدگاه را عرضه کرده است معتقد است که کودک نخست از حدود ۳ سالگی به هویت جنسیتی دست پیدا می‌کند؛ یعنی زمانی که واژه دختر/پسر بودن را می‌شنود و آن را به صورت هویت‌اش می‌آموزد و سپس در حدود سن ۶ سالگی در مواجهه با والدین این هویت را تثبیت می‌کند (ibid, p. 999).

ج) دیدگاه سوم که بیشتر رنگ جامعه‌شناختی دارد معتقد است که کودک جنسیت را از طریق محیط می‌آموزد. اما برخلاف دیدگاه شناختی-رشدی والدین و معلمان را دارای نقش اساسی می‌شمارد. ایشان از طریق آموزش به صورت تنبیه و تشویق کودک را در مسیر پذیرش یک هویت جنسیتی ترغیب می‌کنند (ibid).

۲.۸.۲. تکوین هویت جنسیتی در افراد ترانسکسوال/ترانسجندر

سه نظریه‌ی فوق روند عمومی شکل‌گیری هویت جنسیتی را شرح می‌دهد و لزوماً با شرایط تشکیل این مفهوم برای اقلیت‌های جنسی یکسان نیست. در این نظریات امور خاص ممکن است به صورت یک اختلال یا بیماری توضیح داده شوند. چنانکه نزد فروید ترانسکسوال شکلی از اختلال است که فرد در آن هویت جنسیتی‌اش را پذیرا نیست (van der Ven, 2007, p. 6)^{۳۴}

در نظریات شناختی-رشدی تا حدودی امکان کسب هویت جنسیتی ترانسکسوال قرار داده شده است. فرد پیش از مواجهه با والدین تصویری از هویت جنسیتی‌اش دارد. اما این برداشت ممکن است در مرحله‌ی تثبیت با الگوهای محیطی که وجود دارد تطبیق نکند. در نظریه سوم نیز که جامعه و خانواده نقش اساسی در آموزش هویت جنسیتی دارند دست بالا به آموزش داده می‌شود و تضاد برداشت شخص ترانسکسوال/ترانسجندر از هویت جنسیتی‌اش دیده نمی‌شود. اما فرد ترانسکسوال و ترانسجندر که تمایلی به تشخیص هویت جنسیتی‌اش بر اساس هنجار اجتماعی ندارد به صورت دیگری این فرآیند را طی می‌کند.

اما شرحی از مراحل تشخیص هویت جنسیتی برای فرد ترانسکسوال/ترانسجندر را گانی و همکارانش در تحقیقی تجربی عرضه کرده‌اند. در این تحقیق افرادی شامل مبدل‌پوشان،

^{۳۴} . فروید در خوانشی که از خاطرات قاضی شربر دارد این ادعا را مطرح می‌کند که اختلال هویت جنسیتی شربر ناشی از سرکوب گرایش همجنس‌گراست. شربر یک قاضی مشهور است که در میانه زندگی‌اش دچار این تصور می‌شود که باید به عنوان یک زن سکس کند. او تصور می‌کند که این تصور از خود او نیست و باید به القای هیپنوتزمی در او پدید آمده باشد. فروید معتقد است که او از کودکی زمینه‌ی گرایش به همجنس داشته و در بزرگسالی این میل او به صورت واپس زدن گرایش‌اش ظاهر شده است. بنگرید به:

http://en.wikipedia.org/wiki/Daniel_Paul_Schreber

مبدل‌پوشان فتیشی، ترانسکسوال‌ها و ترانسجندر‌ها انتخاب شده‌اند. تجربه‌ی برون‌آیی و تشخیص هویت برای ایشان ثبت و طبقه‌بندی شده است. به نظر می‌رسد در مورد ایشان نیز اتفاقاتی مشابه به همجنس‌گرایان روی می‌دهد. برخورد با تعاریف رایج از جنسیت و تقابل میل درونی و داغ ننگ بیرونی در اینجا نیز وجود دارد. آنچه در این کشاکش فرد را به تشخیص هویتش وامی‌دارد از یکسو نیاز درونی به یافتن جایگاه مشروع اجتماعی است و از سوی دیگر حس اعتماد به نفسی که ناشی از احساس تعلق به گروهی از افراد مشابه است. مراحل تشخیص هویت جنسیتی برای ایشان شامل این چهار دوره است:

الف. تجارب اولیه ترانسجندر

در نخستین مراحل تشخیص هویت جنسیتی که مطابق با الگوی روانشناسی رشد جنسی معمولاً از ۳ سالگی آغاز می‌شود فرد ترانسجندر نیز تصویری از جنسیت خود دارد. در این تحقیق مشخص شده است که عموماً کسانی که مبدل‌پوش‌اند و در تراز هویت جنسیتی بنجامین در گروه دوم قرار می‌گیرند، کسانی هستند که در این دوره از کودکی، خود را یک دختر می‌دانند. اما در مقابل آن کسانی که مبدل‌پوشی برای ایشان فتیشی است (مطابق تراز هویت جنسیتی بنجامین در گروه نخست قرار دارند)، در کودکی تصویری از جنسیت معکوس ندارند و خود را در قالب جنسیت بیولوژیک‌شان تصور می‌کرده‌اند (Gagne, Tewksbury, & McGaughe, 1997, p. 487). در این دوره اغلب این کودکان از طرف خانواده و محیط ملزم به رعایت نقش‌های جنسیتی می‌شوند که مطابق جنسیت بیولوژیکی ایشان است. اما اغلب نوعی میل مخفی به نقش‌های جنسیتی معکوس برای این کودکان باقی می‌ماند. این فشار محیطی موجب نوعی خجالت و انزوا از طرف این کودکان می‌شوند. برخی از افراد تحت آزمون فوق تدریجاً تمایل داشته‌اند برای کاهش فشار محیطی از مواد مخدر استفاده کنند (ibid, p.488). در این دوره برخی از ترانسکسوال‌ها تصور می‌کنند که می‌توانند دارای اندام جنسی جنس دیگر باشند و تدریجاً این وضعیت در ایشان تغییر می‌کند. اما بنابر گزارش گانبی و همکارانش این تعداد معدوداند و بیشتر ایشان تصویری از امکان تغییر در اندام جنسی‌شان ندارند (ibid, p.489).

ب. برون‌آیی برای خود

به نظر می‌رسد در کودکی تدریجاً برداشتی از هویت برای ترانسکسوال‌ها به دست می‌آید. این مسئله معلول سه عامل است: ۱) به جهت فشار محیطی متوجه می‌شوند که امر خطایی در رفتار او وجود دارد (به جهت اثر دیگران بر او) ۲) متوجه می‌شود نامی برای این رفتارهای او وجود دارد ۳) متوجه می‌شود که دیگرانی نیز هستند که تجارب مشترکی با او دارند.

در این دوره نام‌های زیادی هست که ترانسکسوال‌ها می‌شنوند و هویت خود را با آن مرتبط می‌شمارند. عده‌ی زیادی از ایشان در این مرحله خود را با عنوان مبدل‌پوش می‌شناسند و یا عناوینی که جامعه به ایشان می‌دهد، همجنس‌گرا (همجنس باز در ایران) یا منحرف و همچنین عنوان سی‌سی (اواخواهر در ایران) عناوین دیگری است که شخص ترانسکسوال گمان می‌کند با هویت او مرتبط است (ibid, p.490). بنابراین در این دوره به ویژه در میان دوره‌ی کودکی و بلوغ بیشتر ترانسکسوال‌ها دچار سردرگمی در پذیرش این هویت ننگ‌آوراند. داغ ننگی که در این برچسب‌ها وجود دارد ایشان را در پذیرش این هویت مردّد می‌کند، هرچند همزمان تمایل درونی به آن دارند (ibid, p.491). به جهت مقاومتی که این تمایل در فرد دارد، ترانسکسوال‌ها و ترانسجندرها چاره‌ای جز یافتن راهی برای مشروعیت‌بخشی به شکل زندگی خود ندارند. یکی از این راه‌ها یافتن کسانی است که با تمایل‌شان همانندی دارند. این افراد در میان مجلات، مصاحبه‌های تلویزیونی و تولیدات پورنوگرافی یافت می‌شوند. یافتن یک جامعه‌ی مشابه از افرادی که چنین میلی دارند امکان یک دسته‌بندی جدید در مورد جنسیت را به ایشان می‌دهد تا جایگاه خود را در آن بیابند و احساس تعلیق و بی‌هویتی کاهش یابد. هرچند هنوز این هویت، هویت مشروع اجتماعی نیست و داغ ننگ بر آن خورده است. امروزه یکی از اشکال متداول این هویت‌یابی اینترنت است. بسیاری از طریق گروه‌های تماس در اینترنت این هویت‌های مشابه را می‌یابند (ibid, p.494). این امر در ایران نیز صادق است. به جهت محدودیت مواد تولیدی مربوط به هویت‌های جنسی و جنسیتی خاص، اینترنت یکی از محل‌های یافتن افراد مشابه برای ترانسکسوال/ترانسجندرها و مبدل‌پوشان ایرانی است. تدریجاً در این آشنایی‌ها فرد هویت خود را به صورت یک هویت مستقل می‌پذیرد و آن را نام‌گذاری می‌کند که لزوماً داغ ننگ اجتماعی بر آن نخورده است. هرچند این به معنی کارکرد مطلقاً مثبت رسانه‌های جدید برای هویت‌یابی ترانس‌ها نیست. در میان رسانه‌های اینترنتی موجود می‌توان دو دسته از فضاهای هویتی را یافت: یک دسته از این جمع‌ها صرفاً همان کلیشه‌های جنسیتی پیشین را بازسازی می‌کنند و اغلب مبدل‌پوشان یا همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان این هویت‌های را می‌پذیرند و آن را ایفا می‌کنند و دسته‌ی دیگر رسانه‌هایی هستند که تلاش می‌کنند تعریف جدیدی از هویت جنسیتی بدهند که صرفاً همان داغ ننگ پیشین را تکرار نمی‌کند و برای مثال بر اهمیت روابط عاطفی در کنار تمایلات جنسی، به عنوان شاخصه‌ای از تعریف هویتی تأکید می‌کنند.

ج. برون‌آیی برای دیگران

وقتی شخص هویت جنسیتی برای خود یافت و آن را مشروع شمرد، توان برون‌آیی برای دیگران را نیز حاصل می‌کند. اما این امر به سادگی روی نمی‌دهد. میزان ترس فرد از اعلام این هویت برای دیگران به عوامل بسیاری بستگی دارد که در آن قرار گرفته است. ترس از برخورد دیگران و ترس از تصور دیگران در مورد این رفتار غیر متعارف در تعیین میزان این برون‌آیی،

تأثیر مثبت یا منفی دارد. فشار مذکور از یکسو و نیاز یک ترانسکسوال به آشکار سازی جنسیت خود موجب می‌شود که برخی از ایشان در جوامع غربی محیط‌های امنی که برای حضور اقلیت‌های جنسی هست را انتخاب کنند. کار کردن در بارهای همجنس‌گرایان در این تحقیق یکی از راه‌های زندگی اجتماعی برای ترانسکسوال‌ها بوده است (ibid, p.499). امری که البته برای ترانسکسوال‌های ساکن در ایران معنایی ندارد. اما مهمی اشکال اجتماعی که حضور ترانسکسوال‌ها را تحمل می‌کنند می‌تواند نخستین گزینه برای بیرونی کردن هویت جنسیتی باشد.

در این مورد فضای مجازی یکی از مهمترین امکانات پیوند خوردن همه هویت‌های اقلیتی مانند ترانس‌هاست. اما به عنوان یک فضای فیزیکی بیشتر مهمانی‌های مخفی و گروه‌های دوستی زیرزمینی می‌تواند جایگزین چنین فضای اجتماعی باشد. یکی از فضاهایی که ترانسکسوال/ترانسجندرهای ایرانی در سایه قانون تغییر جنسیت برای این کار برمی‌گزینند اماکنی است که امکان ملاقات آن‌ها را میسر می‌کند. از جمله کلینیک‌های جراحی یکی از فضاهای ملاقات و برخورد ایشان بوده است. برخی نیز دست به ابتکارهایی در ایجاد فضاهای ملاقات تحت عنوان پاتوق در شهرهای ایران زده‌اند. در برخی پارک‌ها و کافه‌ها این پاتوق‌ها برای ملاقات و آشنایی ایجاد شده. اغلب این پاتوق‌ها بعد از مدتی غیر قابل دسترس می‌شود و نیروی انتظامی ممکن است آن را برای تداوم چنین فضایی ناامن سازد. این مسئله تا حدی ناشی از سیاست جنسی کشور ایران است که فضای عمومی را برای آنچه برخلاف هنجارهای جنسی حاکم است نمی‌پسندد. بخشی از این مسئله ترکیب غیر قابل تشخیص ترانس/ترانسجندرها و همجنس‌گرایان است که در همه‌ی این فضاها ممکن است وجود داشته باشد. این ابهام از سویی موجب می‌شود که ایجاد فضای روابط اغلب از سوی حاکمیت ناامن شود و از سوی دیگر یک امکان مخفی برای زندگی همجنس‌گرایان فراهم می‌سازد. اغلب این امر موجب ناخرسندی ترانس‌هایی می‌شود که از مزیت‌هایی دولتی بهره می‌برند و خود را جدای از جامعه همجنس‌گرایان می‌شمرند؛ هم به جهت تمایز هویت جنسیتی از گرایش جنسی همجنس‌گرایان و هم به جهت به خطر افتادن منافع فعلی خود از بابت حکومت.

د. عزم هویتی

ترانسکسوال‌ها پس از برخوردهای زیادی که بر اثر فشار محیطی تجربه می‌کنند، تدریجاً قادر به قبول هویت خود می‌گردند. به میزانی که جدیتی در فرد برای کسب هویت جنسیتی باشد، این امر محتمل‌تر است. بنابراین طبق این تحقیق کسانی که ترانسکسوال هستند اغلب این هویت را به طور کامل در خود و در محیط می‌پذیرند. اما مبدل‌پوشان به طور موقت چنین برون‌آیی هویتی را دنبال می‌کنند (ibid, p.500-1).

۲,۸,۳. بحث

عناصر مشترکی در میان مدل‌های تشخیص هویت جنسیتی وجود دارد: ۱) ترانس‌های اغلب با تجربه مشابهی از «تفاوت» روبرو هستند و انگ‌های اجتماعی آن‌ها را درون‌گرا و منزوی می‌سازد. این امر که به عنوان ترانس‌فوبیا شناخته می‌شود اثر ویژه‌ای بر ساختار هویتی ایشان به عنوان یک خرده فرهنگ دارد. ۲) در برخورد با ترانس‌فوبیا آنچه هویت اقلیتی را مقاوم‌تر می‌سازد آشنایی با افراد همانند است؛ یعنی تجربه «اجتماع» شدن «ما» در برابر «آن‌ها»، شجاعت بودن می‌دهد.

آنچه در مدل گانی و همکارانش مفقود است و جای تأمل دارد رابطه‌ی میان تشخیص هویت همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا و هویتی‌های جنسیتی ترانسکسوال و ترانس‌جندر است. به نظر می‌رسد در هوموفوبیای اجتماعی تمایز دقیقی میان همجنس‌گرا و سایر اشکال هویت اقلیت جنسی وجود ندارد. این فشار اجتماعی تا پیش از تشخیص گروه همسان از طرف فرد، برچسب جنسیتی را تولید می‌کند. فرد در این دوره هنوز تشخیص دقیقی از همجنس‌گرا یا ترانسکسوال/ترانس‌جندر بودن خود ندارد. اینکه چگونه این مرحله از تمایز میان این دو برای فرد محقق می‌شود، مسئله‌ای است که در این مدل می‌تواند بیشتر بسط داده شود. این امر روشن می‌سازد که چه نسبتی میان مفهوم گرایش جنسی و هویت جنسیتی می‌توان در نظر گرفت. اهمیت این نکته در این است که ترانسکسوال/ترانس‌جندر بودن و همجنس‌گرا بودن در واقعیت به صورت طیف‌هایی متداخل تجربه می‌شوند. بنابراین سختی و دقتی که ما در تحقیقات علمی در نظر می‌گیریم اغلب با واقعیت زندگی جنسی یکسان نیست. افرادی هستند که به دقت در یکی از ترازهای هویت جنسی و یا گرایش جنسی همجنس‌گرا قرار نمی‌گیرند و نقش‌های میانی ایفا می‌کنند. تنها در مرا حل تشخیص هویت جنسیتی است که گرایش جنسی و هویت جنسیتی به طور مشخصی متمایز می‌شوند. اما به ویژه در زمینه‌ی ایران این امر بسیار پیچیده است و ممکن است فرد همچنان هویت‌اش را چیزی میان هویت جنسیتی (به عنوان

ترانس) و هویت جنسی (به عنوان همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا) تعریف کند. این امر اغلب محققان غربی را سردرگم می‌کند. بنابراین مادامیکه چنین تحقیق مشخصی در زمینه ایران وجود نداشته باشد بهترین کار استفاده از این نظریات به عنوان ملاک‌های بالفعل موجودی است که بخشی از حقیقت را به ما نشان می‌دهند.

۲,۹. ترانس‌فوبیا

اساس تبعیض اجتماعی علیه اقلیت‌های جنسی همیشه شکل برهنه‌ای ندارد. لزوماً نباید عده‌ای در آتش سوزانده شوند تا متوجه تبعیض علیه ایشان شویم. گاه تبعیض و ستم به صورت عواطفی منفی وجود دارد که ممکن است فوراً منجر به جرح و اقدام فیزیکی علیه اقلیت‌های جنسی نشود. شناخت این زیبایی‌شناسی و عواطف منفی گاه مستلزم دقت بیشتر در ساختار زبان و رفتار است. این دیدگاه‌های منفی را در روانشناسی تحت عنوان فوبیاهای مرتبط با گرایش جنسی و هویت جنسیتی می‌شناسیم. این چشم‌اندازهای منفی مفروضات پنهانی هستند که با فرض آن‌ها برخی در پی تغییر گرایش جنسی می‌روند. اما امروزه با نقد این مفروضات نشان داده می‌شود که اساس همه‌ی آن‌ها ترس و نگرانی نامعقولی است که در مردم وجود دارد. به همین جهت امروزه این چشم‌اندازهای منفی به عنوان یک اصطلاح بیمارشناختی یعنی فوبیا دسته‌بندی می‌شود.

۲,۹,۱. انواع فوبیا:

سه دسته کلی برای فوبیاهای در فهرست اختلالات روانی وجود دارد (APA, DSM, 1987):

۱. **فوبیاهای خاص یا ساده:** که ناشی از ترس و اضطراب در برابر یک موقعیت یا شیئی خاص است. چنین ترس‌هایی شامل ترس از حیوانات بدون خطر، ترس از محیط‌های خاص مانند محیط تاریک، ترس از خون، تزریق یا جراحی و غیره است.
۲. **«آگورافوبیا»:** در فهرست اختلالات روانی شق دومی نیز برشمرده می‌شود که عبارت است از ترس از مواجه شدن با موقعیتهایی که نمی‌توان از آن گریخت یا خود را فاقد پناهگاه احساس می‌کنیم. در اغلب موارد این ترس یک اوبژه مشخص ندارد و می‌توان آن را نوعی ترس از بی‌پناهی تلقی کرد. بنابراین ترس از مسافرت کردن، قرار گرفتن در موقعیت‌های دور از خانه

و در میان جمعیت بودن اشکالی از ترس‌هایی است که در روانشناسی «آگورافوبیا» خوانده می‌شود (APA, DSM, 1987, p. 236).

۳. **فوبیاهای اجتماعی:** برخی از این ترس‌ها شکل اجتماعی دارند و به جهت حضور در برابر دیگری روی می‌دهد. مانند فوبیا حضور در جمع. یا اینکه ناشی از دسته‌بندی‌های اجتماعی است و به جهت حضور در برابر یک گروه اجتماعی دیگر روی می‌دهد مانند ترس از بیگانگان [زنوفوبیا]؛^{۳۶} ترس از سیاهان [نگروفوبیا]^{۳۷} و غیره. در این گونه ترس‌ها شکل بی خطر آن تنها شامل یک بیزاری یا ترس از دیگری است و اگر منجر به آزار رساندن به خود یا دیگری نیز بشود نیازمند معالجه است. ترانس فوبیا، هوموفوبیا و بای فوبیا جزو این دسته دوم قلمداد می‌گردد که ریشه اجتماعی و فرهنگی می‌تواند داشته باشد. در اینجا به شکل نخست این فوبیاهای می‌پردازیم و در فصل بعدی سایر اشکال فوبیاهای مبتنی بر گرایش جنسی را شرح می‌دهیم.

تعریف: «ترانس فوبیا عبارت است از ترس یا بیزاری نامعقول یا تبعیض آمیز علیه کسانی که هویت، ظاهر یا رفتار جنسیتی‌شان از هنجارهای اجتماعی تبعیت نمی‌کند» (Serano, 2007, p. 10).

همانطور که در اولین بخش از فصل نخست بیان شد باید میان گرایش جنسی و هویت جنسیتی تمایز گذارد. حال با توجه به این تفکیک، هوموفوبیا ترس و بیزاری نامعقولی است که نسبت به گرایش‌های جنسی غیر متعارف ابراز می‌شود. اما ترانس فوبیا ترس و بیزاری نامعقولی است که مردم از جهت مسئله‌ی هویت جنسیتی اظهار می‌کنند. شکل ابراز فوبیا در قبال هر کدام از اینها می‌تواند متفاوت و ناشی از خاستگاه دیگری باشد. البته در این بحث باید در نظر داشت که به جهت خلط این دو مقوله (گرایش و هویت جنسیتی) مردم اغلب همان کلیشه‌های هوموفوبیک مربوط به همجنس‌گرایان را در مورد ترانس‌سکسوال‌ها و ترانس‌جندرها ابراز می‌کنند و به عکس آنچه مربوط به سو، فهم ایشان از مسئله‌ی هویت جنسیتی است را تثار کسانی می‌کنند که همجنس‌گرا هستند. ضمن آنکه همجنس‌گرایان و ترانس‌سکسوال/ترانس‌جندرها نیز شباهت‌های رفتاری دارند که موجب می‌شود هر دو گروه رفتارهای تبعیض آمیز مشابهی را تجربه کنند. اما در مجموع می‌توان این دو فوبیا و اشکال آن را در مردم از یکدیگر متمایز ساخت. در این بخش به این موارد خاص می‌پردازیم.

^{۳۶}Xenophobia

^{۳۷}Negrophobia

همانطور که گفتیم ترانس فوبیا با مقوله‌ی هویت جنسیتی و پیش فرض مردم در مورد اینکه هر کس باید در چه قالب جنسیتی رفتار کند، مرتبط است. در این مورد تفاوتی میان ترانسکسوال‌ها و ترانسجندر‌ها هست. ترانسجندر‌ها به جهت حفظ وضعیت اندامی پیشین به نحوی مورد طرد قرار می‌گیرند و ترانسکسوال‌ها به ویژه پس از عمل جراحی و هورمون تراپی و تغییر جنسیت همچنان تبعیض‌های دیگری را تجربه می‌کنند که مبنای مهمی آنها پیش انگاره‌های جنسیتی مردم است. این پیش انگاره‌ها را در قالب واژه «سیس‌سکسیسم» توضیح می‌توان داد.

۲،۹،۲. ترانس فوبیا و «سیس-سکسیسم»

همانطور که قبلاً گفتیم [cisgender] اصطلاحی بود که در نخستین مقاله در این سری مقالات نیز مورد اشاره قرار داشت. یعنی کسانی که رفتار و بیان جنسی‌شان همسان با آن الگویی است که جامعه برای همه فرض می‌گیرد. این اصطلاح در برابر ترانسجندر [transgender] قرار دارد که از قالب جنسیتی مفروض فراتر می‌رود. علاوه بر این واژه، اصطلاح سکسیسم نیز چنانکه گفتیم پذیرش تعصب‌آمیز برتری یک جنس بر دیگری است. حال از ترکیب این دو چنین واژه‌ای ساخته می‌شود: سیس سکسیسم [cissexism]؛ یعنی باور تعصب‌آمیز برای برتری کسانی که «سیس‌جندر» اند؛ یعنی هویت جنسیتی مفروض را برای خود پذیرفته‌اند، بر کسانی که هویت جنسیتی مفروض را نمی‌پذیرند. این تلقی تعصب‌آمیز مبنای تبعیض‌هایی علیه ترانسکسوال‌ها و ترانسجندر‌هاست. یکی از محققان ترانسکسوال، «ترانس فوبیا» را به تصور رایج مردم از جنسیت ربط می‌دهد؛ یعنی هر کس باید در جنسیتی باشد که جامعه برای آن از قبل مقرر کرده‌است (Serano, 2007, p. 93). این تصور در زندگی روزمره یک ترانسکسوال یا ترانسجندر به صورت برخی تبعیض‌ها روی می‌دهد. مثلاً نپذیرفتن حضور یک ترانسکسوال در مکانی که برای زنان در نظر گرفته شده است. ترانسکسوال‌ها اغلب به جهت هویت جنسیتی که برای خود قایل‌اند نمی‌توانند در مکان‌هایی مانند دستشویی مردان یا خوابگاه مردان یا سایر مکان‌هایی که تنها برای مردان در نظر گرفته شده است به سر برند. این امر ناشی از سیس سکسیسمی است که در جامعه وجود دارد. چنین تلقی موجب می‌شود که تبعیضی بر اساس جنسیت شکل گیرد. این شرایط خاص را می‌توان حاصل ترانس فوبیا نامید. یعنی ترس و طردی که به طور خاص از تلقی مردم از هویت جنسیتی ناشی می‌شود.

۲،۹،۳. زن‌ستیزی [misogyny] و ترانس-ستیزی [trans-misogyny]

مقوله‌ی دیگری که در کنار تبعیض‌های اجتماعی علیه ترانسکسوال‌ها و ترانسجندر‌ها وجود دارد به ویژه در مورد زنان ترانسکسوال/ترانسجندر عبارت است از میزان تعصباتی که یک جامعه‌ی

پدرسالار از زنانگی و زن بودن دارد. امری که حتی ممکن است در خود زنان نیز درونی شده باشد و نوعی احساس برتری و ستایش از مرد بودن در برابر زن بودن در ایشان وجود داشته باشد. در عرف برخی عبارات مانند این که «مرد باش!» یا «نامردی نکن» حتی ممکن است در زبان زنان نیز جاری شود. در کنار این تبعیض عمومی که برای همگی زنان وجود دارد، جامعه الگو خاصی را برای نقش جنسیتی مفروض می‌شمارد و اشکال فراروی از این الگو را مورد حمله قرار می‌دهد. بنابراین هرچند لباس یک زن موضوع خنده مردان نیست اما همین لباس بر تن یک ترانسکسوال/ترانسجندر موضوع تمسخر و خنده می‌شود. به همین جهت *سرانو* از عنوان ترانس-ستیزی برای اشاره به این مقوله استفاده می‌کند؛ مفهومی که به ویژه در لطیفه‌ها توسط مردم بازتولید می‌شود (Serano, 2007, p. 11). چنین عرفی آن شکل زنانگی که به ویژه یک ترانسکسوال یا ترانسجندر (مرد به زن) ابراز می‌کند را موضوع تمسخر، انزجار یا نفرت می‌شمارد. به همین جهت برخی اصطلاحات در برخی موقعیت‌ها به صورت توهین آمیز به کار می‌رود و خصلت ترانس‌فوبیایی دارد مانند سیسی، اوخواهر و غیره.

۲،۹،۴. بحث

اشکال مختلف فوبیاهای جنسی و جنسیتی وجود دارد که هر یک در ساختار جامعه به صورت مختلفی بر فرد اعمال می‌شود. فرد در چنین ساختاری به سختی قادر به در پیش گرفتن نظم زندگی معمول خویش است؛ از قبل برای فرد تعیین می‌شود که به چه صورت زندگی کند. نقشه‌ای که در واقع زندگی دگرجنس‌گرایانه را تنها شق ممکن برای زندگی سالم و آبرمندانه تلقی می‌کند و از طرق مختلفی مانند فحش‌ها و ناسزاها فرد را شرم‌منده از گرایش جنسی یا هویت جنسیتی‌اش می‌سازد. این امر چنان مفروض دانسته می‌شود که گویا تخطی از آن ناممکن است. اما با بررسی افرادی که چنین فوبیاهایی دارند می‌توان نشان داد که گاه برخی از این افراد ترس ناشی از دست دادن جایگاه اجتماعی خود به عنوان دگرجنس‌گرا را به صورت این بی‌زاری‌ها ابراز می‌کنند. از سوی دیگر جامعه پدرسالار نیاز دارد که تمایز زن و مرد را به شکلی سخت حفظ کند، حال آنکه گروه‌های اقلیت جنسی و جنسیتی این مرزها را به رسمیت نمی‌شناسند. برخی از اشکال فوبیاهای مربوط به اقلیت‌های جنسی در پیش‌انگاره‌های مردم از اقلیت‌های جنسی ریشه دارد. بررسی این پیش‌انگاره‌ها نشان می‌دهد که مبنای آن‌ها تصورات نادرست از واقعیت‌های تجربی است. در این مقاله برخی از این پیش‌انگاره‌های غلط را مورد اشاره قرار دادیم.

۲،۱۰. چگونه باید در مورد ترانس‌ها سخن گفت

ترانس فوبیا موجب می‌شود به شکل آشکار یا پنهان ترانس‌ها مورد توهین یا آزار قرار گیرند. یک شکل از این امر کاربرد زبان ترانس فوبیک است. در منابعی که مربوط به آموزش پوشش خبری مربوط به ال‌جی‌بی‌تی است^{۳۸} قهرستی از این اصطلاحات در زبان انگلیسی گرد آورده که باید از آن اجتناب شود یا اینکه اساساً آنقدر توهین آمیز است که نباید به کار برده شود. اما در میان مردم این زبان همچنان کاربرد دارد و در فضاهای خاصی دست کم توسط رسانه‌ها باید موضوع آموزش باشد. برای مثال در زبان انگلیسی به جای استفاده از "Transgenders" یا "a Transgender" بهتر است از "Transgender People" یا "a Transgender Person" استفاده کنیم. همچنین از کاربرد واژگانی مانند "Transgendered" پرهیز کنیم. در زبان فارسی نیز به همین گونه از کاربرد اصطلاحاتی که حاکی از تحقیر و درجه دوم تلقی کردن ترانس‌هاست باید پرهیز کنیم. این امر به ویژه به این جهت وجود دارد که مردم گمان می‌کنند یک زن ترانس‌کسوال یک زن اصیل نیست یا یک مرد ترانس‌کسوال مردانگی واقعی ندارد. واژگانی مانند «دوجنس» در زبان فارسی به اشتباه و به جهت خلط «بین‌جنسی»‌ها و «ترانس‌کسوال»‌ها به کار می‌رود، گاه با نوعی تحقیر همراه است. آموزش درست این اصطلاحات برای هر هویتی می‌تواند بخشی از احترام مردم به یکدیگر باشد.

۲.۱۱. ترانس بودن به عنوان اختلال، بیماری یا صرفاً عدم تطبیق

تفاوت هویت جنسیتی با جنس بیولوژیکی از قرن نوزدهم به عنوان شکلی از اختلال یا بیماری تشخیص داده شده است. اما در تازه ترین برداشتهایی که از مفهوم اختلال و بیماری وجود دارد انجمن روانشناسان آمریکا در کاربرد چنین عنوان احتیاط می‌کنند. در سایت این انجمن در این مورد چنین می‌خوانیم:

و وضعیت روانشناختی زمانی یک اختلال روانی محسوب می‌شود که موجب یک پریشانی یا ناتوانی معنادار شود. بسیاری از ترانس‌جندرها و وضعیت خود را به مثابه‌ی یک پریشانی یا ناتوانی تجربه نمی‌کنند، این بدان معناست که ترانس‌جندر بودن یک اختلال ذهنی را ایجاد نمی‌کند. برای چنین افرادی مسئله‌ی مهم یافتن منابع دارای صرفه است، در زمینه گرفتن مشاوره، هورمون‌درمانی، فرآیندهای پزشکی، و حمایت اجتماعی برای بیان آزادانه هویت جنسیتی‌شان و کاهش تبعیض علیه ایشان. برخی دیگر از منشأهای پریشانی عبارت است فقدان تأیید در میان جامعه، تجربه مستقیم یا غیر مستقیم تبعیض یا حمله به ایشان. چنین تجاربی ممکن است ترانس‌جندرها را متحمل اضطراب، افسردگی یا اختلالات مرتبطی در درجات بالای آن سازد که برای افراد غیر ترانس‌جندر تجربه نمی‌شود (APA, Is being transgender a mental disorder?, 2013).

^{۳۸} . نمونه‌های مختلفی از راهنمای پوشش خبری مربوط به ال‌جی‌بی‌تی وجود دارد. برای مثال بنگرید به این بخش از راهنمای

GLAAD در این نشانی: <http://www.glaad.org/reference/transgender>

سایت این انجمن اشاره می‌کند که مطابق با DCM-IV یا فهرست اختلالات ذهنی اشخاصی که دارای تجربه شدید و پایدار در مورد ناسازگاری در زمینه هویت جنسیتی شان هستند، دچار اختلال قلمداد می‌شوند. چنانکه این انجمن نیز اعتراف می‌کند چنین برداشتی در فهرست اختلالات روانی امروزه مورد انتقاد روانشناسان و نیز جامعه‌ی ترانسجندرهاست. بسیاری به همین دلیل پیشنهاد می‌کنند که در فهرست جدید اختلالات روانی باید این تلقی تغییر کند. به تازگی (حدود ده روز پیش از نگاشتن این مقاله) نسخه پنجم این کتاب (DSM-V) توسط انجمن منتشر شده است؛^{۳۹} در این نسخه از عنوان اختلال عقب نشینی شده است. به جای این عنوان از عنوان دیگری استفاده شده است که پیشتر توسط بنجامین (۱۹۶۶) در کتاب «پدیده ترانسکسوال» استفاده شده بود؛ یعنی «بی‌قراری جنسی». این عنوان به این معنی است که فرد ترانسجندر میان جنس و هویت جنسیتی که برای خود می‌شناسد نوعی بی‌قراری را تجربه می‌کند. بنابراین هنوز امکان تبدیل شدن مسئله‌ی هویت جنسیتی برای وی به یک مشکل در زندگی روانی‌اش مفروض است. این امر امکان می‌دهد تا به ترانسکسوالی که نیاز به عمل تغییر جنسیت دارد به عنوان کسی نگریسته شود که همچنان نیاز به مشاوره روان‌شناختی دارد و باید تحت مراقبت‌هایی باشد.

اما شاید مهم‌تر از تمرکز بر این بی‌قراری‌ها در فرد ترانسجندر باید بر بیماری مردمی تمرکز کنیم که تسامح لازم را هنوز برای به رسمیت شناختن زندگی خصوصی یکدیگر ندارند؛ امری که چنین بی‌قراری‌هایی را تشدید و در نهایت مبدل به اختلال می‌کند.

۲،۱۲. مسایل کلینیکی و عوارض آن

گاه پریشانی مورد اشاره منجر به تمنای تغییر در بدن به عنوان مبنای تمایز جنس بیولوژیک می‌شود. این امر مستلزم دخالت پزشکی و تغییر در بدن است. بنابراین بخش مهمی از زندگی یک ترانس مربوط به مسایل بهداشتی و پزشکی مرتبط با هویت جنسی‌اش می‌شود. به ویژه برای یک ترانسکسوال که نیاز به عمل جراحی در جهت تغییرات اندامی دارد. در این مورد مرکزی به نام «انجمن حرفه‌ای جهانی بهداشت ترانسجندرها» [WPATH]^{۴۰} قرارآیند تغییر جنسیت را در سه مرحله شرح می‌دهد:

۱. مرحله پیش از عمل (روان درمانی و مراقبت‌های روانی از فرد ترانسکسوال)،

۲. حین عمل که مسایل پزشکی و بهداشتی که تحت نظر پزشک معالج مدیریت می‌شود و

^{۳۹}. بنگرید به:

<http://i-ss-g.org/?page=posts&id=34>

^{۴۰} World Professional Association for Transgender Health (WPATH)

۳. مراقبت‌های پزشکی و روانشناختی پس از عمل که شامل تداوم هورمون تراپی و مشاورات لازم برای آماده سازی فرد و محیط اجتماعی‌اش برای برخورد با اوست.

همه‌ی این مراحل و عملیات استانداردهای مشخصی دارد که از سوی مجامع مربوط به عمل تغییر جنسیت بیان گردیده است. همین مرکز در کتابچه‌ای این استانداردها را بیان کرده است که در دوره‌های زمانی مختلف تجدید می‌شود. در حال حاضر می‌توان نسخه هفتم این استانداردها را در اینترنت ملاحظه کرد.^{۴۱}

۱، ۲، ۳. پیش از عمل:

وضعیت فرد ترانسکسوال پیش از عمل و به ویژه پس از انجام عمل برای مواجهه با جامعه اهمیت بسیاری دارد. در شرایط کشوری مانند ایران فرد مذکور ممکن است به جهت ترس از اعدام، احساس گناه یا شرم اجتماعی به دلیل آنچه لواط خوانده می‌شود، سریع‌تر تن به عمل جراحی دهد. پیش از آنکه چنین فردی به اتاق عمل فرستاده شود، دوره‌های روان‌درمانی پیش از عمل می‌تواند به او کمک کند تا گرایش خود را درست تشخیص دهد و روانپزشک نیز درک درستی از وضعیت بی‌قراری جنسیتی او کسب کند. اما کار روان‌درمانگر این نیست که گرایش و نگرانی‌های مربوط به هویت جنسیتی فرد را تغییر دهد. بلکه به او کمک می‌کند تا درک بهتری از وضعیت‌اش پیدا کند و تا آنجاکه می‌تواند در مواجهه با جامعه آمادگی بیشتری کسب کند (WPATH, 2001, p. 29). علاوه بر مشاوره با فرد ترانسکسوال مشاوره با خانواده و خانواده‌درمانی نیز بخش دیگری از استاندارد مربوطه است. روان‌درمانگر باید خانواده را برای تغییر و شرایط مربوط به هویت جنسیتی که فرد برگزیده است آماده سازد (ibid, p.30). این استاندارد تأکید می‌کند که مراقبت‌های روانی از فرد ترانسکسوال و تماس با خانواده او باید در تمام دوره‌ی زندگی‌اش تداوم داشته باشد. این عمل می‌تواند به صورت تماس غیر حضوری نیز دنبال گردد (ibid, p.31). کار دیگری که روان‌درمانگر باید در این مرحله انجام دهد تماس با محیط زندگی فرد ترانسکسوال مانند محل کار، محل تحصیل و غیره است تا بتواند شرایط محیطی را برای پذیرش فرد ترانسکسوال آماده سازد. این تماس می‌تواند به ویژه از طریق صحبت با مربیان و مشاوران مدرسه یا مدیران محل کار و غیره باشد (ibid, p.32). روشن است که این استاندارد از یک فرهنگ و منطقه به یک منطقه و فرهنگ دیگر متفاوت اجرا می‌شود. بنابراین کتابچه استاندارد مراقبتی مذکور تذکر می‌دهد که روان‌درمانگران بر حسب شرایط فرهنگی در کار خود برنامه فوق را دنبال می‌کنند (ibid).

^{۴۱} . بنگرید به این نشانی:

<http://www.wpath.org/documents/Standards%20of%20Care%20V7%20-%202011%20WPATH.pdf>

۲,۱۲,۲. عمل تغییر:

هورمون‌درمانی:

نخستین مورد برای تغییر می‌تواند تغییرات اندام از طریق هورمون‌درمانی باشد. استاندارد مذکور چهار شرط را برای اینکه پزشک وارد درمان هورمونی شود فرض می‌کند:

- ۱) ببقارای جنسی به صورت مستند و به شکل یک گرایش پایدار تشخیص داده شده باشد
- ۲) فرد دارای صلاحیت لازم برای دادن رضایت آگاهانه از این درمان باشد
- ۳) سن قانونی هر کشور برای تصمیم در این مورد را داشته باشد
- ۴) اگر فرد از جهت سلامت ذهنی یا جسمی مشکلی داشته باشد، باید بتواند به نحو معقولی کنترل شود.

این درمان به ویژه مستلزم آن است که فرد پیش از عمل به خوبی از تصمیم و پیامدهای آن توسط پزشک آگاه شده باشد و ا صلاحاً «رضایت آگاهانه» در مورد این درمان داشته باشد و از سر فقدان اطلاعات تصمیمی نگرفته باشد. این وظیفه بر عهده پزشک است (ibid, p.35-34).

پس از انجام هورمون‌درمانی برای ترانس‌کسوال‌های زن به مرد و مرد به زن به ترتیب انتظار چنین تغییراتی می‌رود (ibid, p.36):

۱. زن به مرد: زخامت صدا، بزرگ شدن کلیتورال، رشد موهای صورت و بدن، قطع قاعدگی، لاغری بافت پستان، کاهش درصدی از چاقی بدن نسبت به ماهیچه‌های مردانه.
۲. مرد به زن: بزرگ شدن پستان‌ها، کاهش برانگیختگی آلت، کاهش اندازه آلت، افزایش چاقی بدن نسبت به ماهیچه‌های مردانه.

اثرات و پیامدهای ناشی از هورمون‌درمانی در جدول زیر بر حسب مدت زمانی که ممکن است به طول انجام مرتب شده است. در سمت راست اثرات مورد انتظار. در ستون نخست زمان شروع پدیدار شدن این اثرات. در سمت چپ حداکثر دوره‌ی تداوم این عوارض نشان داده شده است:

اثرات و دوره مورد انتظار آشکار شدن آنها در مردانه سازی هورمونی (ibid, p.37):

اثرات	زمان شروع مورد انتظار	[دوره] حداکثر پیامد مورد انتظار
چربی و آکنه در پوست	۱-۶ ماه	۱-۲ سال
رشد موی صورت و پوست	۳-۶ ماه	۳-۵ سال
ریزش مو	۱۲ ماه	متغیر است
افزایش ماهیچه ها و تقویت آن	۶-۱۲ ماه	۲-۵ سال
توزیع مجدد چربی در بدن	۳-۶ ماه	۲-۵ سال
توقف قاعدگی	۲-۶ ماه	بدون جواب (n/a)
بزرگ شدن کلیتورال	۳-۶ ماه	۱-۲ سال
کوچک شدن واژن	۳-۶ ماه	۱-۲ سال
ضخامت صدا	۳-۱۲ ماه	۱-۲ سال

عوارض و دوره مورد انتظار آشکار شدن آنها در مردانه‌سازی هورمونی (ibid, p.38).

اثرات	زمان شروع مورد انتظار	[دوره] حداکثر پیامد مورد انتظار
توزیع مجدد چربی در بدن	۳-۶ ماه	۵-۲ سال
کاهش حجم و قدرت ماهیچه‌ها	۳-۶ ماه	۲-۱ سال
نرم شدن پوست و کاهش چربی	۳-۶ ماه	نامشخص
کاهش میل جنسی (لیبیدو)	۳-۱ ماه	۲-۱ سال
کاهش برانگیختگی‌های جنسی ناگهانی	۳-۱ ماه	۶-۳ ماه
از کار افتادن میل جنسی مردانه	متغیر	متغیر
رشد پستان	۳-۶ ماه	۳-۲ سال
کاهش اندازه آلت	۳-۶ ماه	۳-۲ سال
کاهش تولید اسپرم	متغیر	متغیر
تُنک شدن و کاهش رشد موهای صورت و بدن	۲-۶ ماه	کمتر از ۳ سال
الگوی طاسی مردانه	رشدی ندارد، کاهش طی ۱-۳ ماه	۲-۱ سال

اثرگذاری هورمون درمانی بستگی دارد به میزان دوز مورد استفاده و واکنش بدن کسی که از آن استفاده می‌کند و حتماً زیر نظر یک متخصص می‌تواند انجام شود.

خطرات هورمون درمانی:

هر هورمون درمانی حتی زیر نظر پزشک می‌تواند در بردارنده خطراتی برای فرد باشد. در جدولی که در زیر آمده این خطرات بر شمرده شده است. در دو ستون افقی اول قید احتمالاً (likely) به کار رفته است و در دو ستون دوم قید امکان دارد (possibly). در انگلیسی قید نخست احتمال قوی‌تری را در بر دارد و دومی درجه وقوع کمتری را نشان می‌دهد (ibid, p.40):

هورمون‌های مردانه‌ساز	هورمون‌های زنانه‌ساز	سطح خطر
پلی سیتمی ^{۴۵} کاهش وزن آکنه ریزش موی آندروژنیک ^{۴۶} قطع نفس هنگام خواب ^{۴۷}	ترمبوز سیاهرگی ^{۴۲} سنگ‌های کیسه صفرا ^{۴۳} افزایش آنزیم‌های کبدی کاهش وزن افزایش حاد تری‌گلیسیرید ^{۴۴}	خطری که احتمالاً افزایش می‌یابد

^{۴۲} venous thrombosis

^{۴۳} Gallstones

^{۴۴} [Hypertriglyceridemia] بالا رفتن میزان تری‌گلیسیرید در خون که می‌تواند منجر به برخی بیماری‌ها شود.

^{۴۵} [Polycythemia] افزایش گلبول‌های قرمز که با علایمی مانند خستگی، سردرد، خواب آلودگی و بزرگی طحال همراه است. و از عوارض آن احتمال سکته مغزی، حمله قلبی، زخم معده و بیماری‌های گوارشی است.

^{۴۶} [Androgenic alopecia] ریزش مو که به جهت بروز صفات مردانه در بدن روی می‌دهد و خاص مردان است.

^{۴۷} [Sleep apnea] بیماری که در وضعیت خواب برای دستگاه تنفسی رخ می‌دهد و منجر به قطع نفس می‌شود.

هورمون‌های مردانه‌ساز	هورمون‌های زنانه‌ساز	سطح خطر
	بیماری قلبی-عروقی ^{۴۸}	خطری که احتمالاً در صورت وجود برخی فاکتورهای جانبی (از جمله سن) افزایش یابد
افزایش آنزیم‌های کبدی هیپرلیپیدمی (چربی خون)	فشار خون ^{۴۹} افزایش پرولاکتین در خون ^{۵۰}	خطری که ممکن است افزایش یابد
عدم ثبات در برخی از اختلالات روانی بیماری قلبی-عروقی فشار خون دیابت نوع ۲	دیابت نوع ۲	خطری که ممکن است در صورت وجود برخی فاکتورهای جانبی (مانند انواع روان پریشی‌ها از جمله شیذوفرنیا و مانیا) افزایش یابد
از دست دادن تراکم استخوان سرطان دهانه رحم سرطان پستان سرطان تخمدان سرطان رحم	سرطان سینه	عدم افزایش خطر یا بدون نتیجه قاطع

^{۴۸}Cardiovascular disease

^{۴۹}Hypertension

^{۵۰} [Hyperprolactinemia] پرولاکتین هورمونی است که برخی از اعمال حیاتی مانند بزرگ شدن پستان در دوره حاملگی را کنترل می‌کنند و افزایش آن منجر به برخی اختلالات مانند عدم کنترل برجریان شیر در پستان‌ها برای زنان و عدم کارکرد تحریک جنسی برای مردان می‌شود.

رژیم هورمونی:

تداوم هورمون درمانی به صورت یک رژیم دارویی دنبال می‌شود. مطابق با استاندارد که WPATH ارائه می‌کند این رژیم در دو تیپ ترانسکسوال‌های زن به مرد و مرد به زن به صورت متفاوتی شرح داده شده است. در این رژیم‌ها داروهایی که خطراتی را به همراه دارند معرفی شده و توصیه‌های لازم به پزشکان و تجویز کنندگان وجود دارد. این رژیم برای ترانسکسوال‌های زن به مرد شامل استفاده از داروهای هورمونی تستسترون است و برای ترانسکسوال‌های مرد به زن شامل استفاده از استروژن، ضد آندروژن‌ها، و پروژستین‌هاست (ibid, p.48-50).

صدا و ارتباط درمانی

بخشی از نیاز به تغییر در فرد ترانسکسوال در شکل رفتاری و صدای او مطرح است. این امر ممکن است به وی احساس ناخوشایندی از عدم تطبیق با هویت جنسیتی‌اش ایجاد کند، اگر صدای مناسب و طرز رفتار اجتماعی متناسب با جنسیت مورد نظرش نداشته باشد. بنابراین همه چیز در تغییر جنسیت، تغییر در فرم اندام نیست. این امر بنابر توصیه این استاندارد باید از طریق متخصصان صدا و ارتباط درمانی صورت گیرد که در جلسات آموزشی و درمانی‌شان مهارت‌های لازم را به فرد ترانسکسوال منتقل می‌کنند (ibid, p.52).

عمل جراحی:

ممکن است تغییراتی که تا اینجا برای بدن فرد ایجاد می‌شود هنوز او را در داشتن آنچه برای خود می‌شناسد و آرام‌اش می‌کند کفایت نکند. بنابراین در آخرین مرحله اگر هنوز این رضایت به دست نیامده باشد، سومین گام جراحی است. این مرحله حساس‌ترین مرحله است و بنابراین استاندارد WPATH متذکر حساسیت اخلاقی این مرحله و وظایف پزشک می‌شود. مطابق این روش پزشک موظف است که این موارد را حتماً با فرد ترانسکسوال در میان بگذارد (ibid, p.56):

۱. تکنیک‌های جراحی متفاوتی که قابل اجراست (با ارجاع به همکاران دیگرش که تکنیک‌های دیگری را می‌توانند اجرا کنند).
۲. توضیح در مورد مزایای و معایب هر تکنیک.
۳. توضیح محدودیت‌هایی که برای به دست آوردن نتایج ایده‌آل وجود دارد؛ جراح باید فهرست کاملی از تصاویر پیش و پس از عمل بیمار را خودش به فرد عرضه کند، که این تصاویر هم در بردارنده موارد موفق عمل هست و هم شامل موارد ناموفق.
۴. خطر ذاتی و پیچیدگی‌های ممکن در مورد تکنیک‌های مختلف؛ جراح باید بیمار را از میزان پیچیدگی که در هر فرآیند گرفتار آن خواهد شد مطلع سازد.

این موارد اخلاقاً و قانوناً بر عهده پزشک است تا بیمار را در مورد شرایط دشوار و امکاناتی که در پیش دارد مطلع سازد.

آنچه که پزشک در عمل جراحی بر بدن ترانسکسوال‌های زن و مرد انجام می‌دهد طبق این استاندارد شامل این موارد است (ibid, p.57):

۱. ترانسکسوال مرد به زن:

جراحی پستان/سینه: ماموپلاستی (از طریق ایمپلنت [کاشت پروتز] یا لیپوفیلینگ [تزریق چربی، چربی‌گذاری])

عمل جراحی آلت تناسلی: ارکیدکتومی (تخلیه بیضه)، واژینوپلاستی (واژن سازی)، کلیتوروپلاستی (کلیتوریس سازی)، ولووپلاستی (ساخت ولوو).

جراحی غیر اندامی: جراحی زنانه‌سازی صورت، چربی‌بردای، چربی‌گذاری، جراحی صدا، کاهش غضروف تیروئید، افزایش ماهیچه گلوئال (ماهیچه باسن و کنار ران) از طریق امپلنت یا چربی‌گذاری، بازسازی موها و سایر عملیات زیبایی.

۳. ترانسکسوال‌های زن به مرد:

جراحی پستان/سینه: برداشتن پستان‌ها^۱، ساخت سینه مردانه

جراحی آلت جنسی: هیستریکتومی (برداشت رحم)^۲، برداشت تخمدان^۳، بازسازی بخش ثابت مجرای خروجی مثانه، متویدیوپلاستی (افزایش حجم کلیتوریس برای تبدیل به آلت مردانه)، فالوپلاستی (کاشت آلت مردانه)، تخلیه واژن^۴، سکروتوپلاستی (ساخت بیضه‌ها)^۵، کاشت پروتزهای مربوط به تحریک و آلت (بدنه آلت).

شرایط تأیید برای عمل جراحی

در هر یک از اشکال عمل جراحی پزشک باید شرایط لازم را در فرد ترانسکسوال مشاهده کند. همانطور که در مورد هورمون‌درمانی ۴ شرط ذکر شد، در اینجا علاوه بر این چهار شرط که باید احراز شود یک شرط دیگر نیز برای دو عمل خاص باید مد نظر باشد. نخست در مورد عمل هیستریکتومی و تخلیه تخمدان در ترانسکسوال‌های زن به مرد و عمل تخلیه بیضه در ترانسکسوال مرد به زن، باید ۱۲ ماه مداوم هورمون‌درمانی انجام شده باشد (ibid, p.60). همچنین در مورد متویدیوپلاستی و فالوپلاستی در مورد ترانسکسوال زن به مرد و واژینوپلاستی در مورد

^۱Liposuction

^۲subcutaneous mastectomy

^۳hysterectomy

^۴ovariectomy

^۵vaginectomy

^۶scrotoplasty

ترانسکسوال مرد به زن نیز باید هورمون درمانی دوازده ماه مداوم انجام شده باشد و دوازده ماه فرد مذکور در هویت جنسیتی جدیدش زندگی کرده باشد و تطبیق با بدن جدیدش را در زندگی تجربه کرده باشد. مدت این دوره دوازده ماه است زیرا بر پایه تحقیقات موجود طی این دوره فرد تشخیص درستی از وضعیتش پیدا می‌کند.

۲،۱۲،۳. شرایط پس از عمل

پس از عمل دو وجه عمده برای مراقب باقی می‌ماند. نخست آزمون اینکه تغییر اندامی که ایجاد شده است تا چه اندازه کارآمد بوده و فرد از این تغییر رضایت دارد. علاوه بر این مسئله‌ی مراقبت و کنترل بدن است به جهت آنکه برخی از عوارض ناشی از عمل به سراغ فرد نیاید. علاوه بر این بخش دیگری که فرد مورد نظر را نیازمند به مراقبت مداوم می‌سازد موقعیت اجتماعی و روان‌شناختی اوست. اینکه چگونه خود وی، خانواده‌اش و اجتماع با این تغییر سازگار می‌شوند در همه‌ی افراد تغییر جنسیت داده یک مسئله‌ی مهم است. عوارض ناشی از این ناسازگاری‌ها زندگی فرد را ممکن است بسیار سخت سازد.

۲،۱۳. حقوق ترانسکسوال/ترانسجندر

جنبش حمایت از حقوق ترانسکسوال/ترانسجندرها طی سال‌ها فعالیت در سراسر جهان توانسته است برخی از مشکلات مربوط به حقوق زندگی ترانس‌ها را در کشورهای مختلف رفع کند. یکی از مهمترین بیانیه‌های حقوقی که توسط جمعی از متخصصین و فعالان در این زمینه منتشر شده است، بیانیه «اصول جوگ جاکارتا» است که به گرایش جنسی و هویت جنسیتی و حقوق مربوط به ال‌جی‌بی‌تی پرداخته است. این بیانیه چه برای همجنس‌گرایان و دو جنس‌گرایان و چه برای ترانس‌ها حقوق پایه زندگی مانند حق برخورداری از بهداشت، تشکیل خانواده، مشارکت اجتماعی و فرهنگی، آزادی بیان و اندیشه و غیره را مورد دفاع قرار داده و به دولت‌ها متذکر شده است.^{۵۷} مجموعه فعالیت‌های مذکور به ویژه در کشورهای اروپایی و غربی شرایطی بهتری برای زندگی برابر ترانس‌ها با سایر افراد پدید آورده است. اما همچنان در همه‌ی این کشورها بخشی از حقوقی که ترانس‌ها مطالبه می‌کنند با موانعی روبروست.

^{۵۷} . برای مطالعه این اثر بنگرید به ترجمه فارسی آن توسط سایت بنیاد برومند در این نشانی:

<http://www.asre-nou.net/1387/ordibehesht/30/Principes%20Jogjakarta%20Farsi%20final.pdf>

برای مثال در آلمان قانون مربوط به ترانس‌ها تحت عنوان «قانون ترانس‌کسوال‌ها»^{۵۸} تدوین شده است که شرایط مربوط به تغییر نام در شناسنامه، تغییر جنسیت و زیست اجتماعی ایشان را دربر می‌گیرد. این امر ناگهان به دست نیامده است. بلکه نخست امکان تغییر نام و تدریجاً امکان تغییر جنسیت نیز در این قانون حاصل شده است. اما این قانونگذاری‌ها همچنان مورد نقد مدافعان حقوق ترانس‌جندرهاست. برای مثال حق تغییر جنسیت را تنها به آلمانی‌ها می‌دهد و کسانی که به صورت ساکن در آلمان به سر نمی‌برند را واجد این حق نمی‌شمارد یا اینکه پروسه مربوطه پروسه‌ای طولانی است یا مواردی ازین دست.

بریتانیا از کشورهای پیشقدم در زمینه تشخیص حق تغییر جنسیت برای ترانس‌کسوال‌ها بوده است. علاوه بر این تدریجاً سایر حقوق مدنی ترانس‌ها نیز در قانون این کشور تأیید شده است. از سال ۲۰۰۴ طبق «قانون تشخیص جنسیت» ترانس‌کسوال‌ها حق دارند که جنسیت مشخص شده برای ایشان را تغییر دهند. این قانون به فرد ترانس‌کسوال این حق را می‌دهد که مطابق خواسته‌اش دارای اوراق هویت جنسیتی مطابق نظرش باشد و مدارک قدیم خود را تغییر دهد و تمامی حقوق قانونی برای جنسیت‌اش از جمله کار و تحصیل و ازدواج را خواهد داشت.^{۵۹}

از جهت قانونگذاری در این مورد لهستان یکی از پیشگامان تصویب قوانینی است که فرآیند تغییر جنسیت و حقوق شهروندی ترانس‌ها را به رسمیت شناخته است. از دهه‌ی ۱۹۶۰ لهستان قانونگذاری در زمینه آزادی انتخاب جنسیت برای افراد ترانس‌کسوال داشته است.^{۶۰} در سال ۲۰۱۱ نخستین نماینده مجلس ترانس‌کسوال در اروپا به نام آنا گروتزکا^{۶۱} لهستان وارد مجلس شده است.

در اینجا نمی‌توان به بررسی قانونگذاری تمامی کشورها پرداخت اما به طور خلاصه تشخیص چنین حقوقی از مطالبات جامعه‌ی ترانس‌کسوال و ترانس‌جندر در سراسر جهان بوده است:

حقوق مشترک با سایر افراد:

مانند حق داشتن شغل، تحصیل، ازدواج و سایر حقوق افراد دیگر

حقوق اختصاصی مربوط به هویت جنسیتی:

آزادی انتخاب جنسیت و پوشش در فضاهای عمومی

^{۵۸} [Transsexuellengesetz](http://www.transsexuellengesetz.de)

^{۵۹} . برای ملاحظه این قانون بنگرید به این نشانی:

<http://www.legislation.gov.uk/ukpga/2004/7/contents>

^{۶۰} . برای مثال بنگرید به:

<http://visegradrevue.eu/?p=750>

^{۶۱} . [Anna Grotzka] اطلاعات شخصی او را در اینجا ملاحظه کنید:

<http://sejm.gov.pl/sejm7.nsf/posel.xsp?id=119>

حقوق مربوط به تغییر هویت جنسیتی (تغییر نام یا جنسیت)

حقوق مربوط به برخورداری از مراقبت‌های پزشکی و بهداشتی مربوط به تغییر جنسیت

و حمایت‌های دولتی

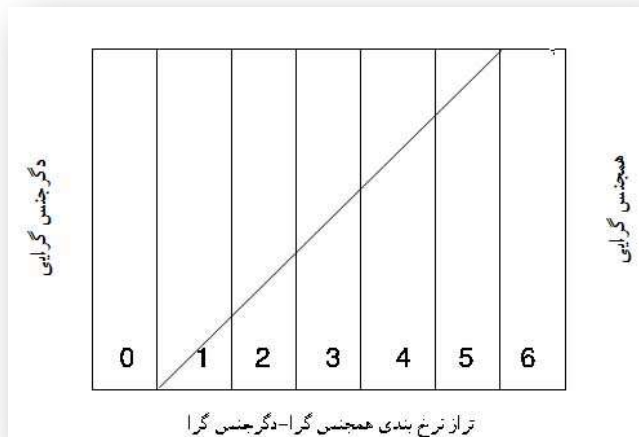
حقوق مربوط به مصونیت از تعرض و مداخلات اجتماعی ناشی از هویت جنسیتی.

فصل سوم: گرایش جنسی

۳,۱,۱. نامگذاری و ترازبندی گرایش جنسی

۳,۱,۱. مقدمه:

مردم گرایش جنسی را شامل چند تیپ خاص می‌دانند مانند همجنس‌گرا، دگرجنس‌گرا، دوجنس‌گرا. اما در واقع این تیپ‌های جنسی با آنچه همگان در خود تشخیص می‌دهند یکی نیست. ممکن است ما خود را به طور مطلق درون این تیپ‌ها نبینیم. در صورتی که با گرایش جنسی افراد سروکار داشته باشیم، متوجه می‌شویم که در زندگی واقعی تنوع تمایلات جنسی پیچیده‌تر از مقوله‌بندی‌های ساده‌ای است که مردم استفاده می‌کنند. اما از سوی دیگر روانشناسی و سکسولوژی که به عنوان علم نیاز به ابزارهای سنجش و کمیت پردازی‌اند، چاره‌ای جز تعیین مقولاتی مشخص برای دسته‌بندی گرایش‌های جنسی ندارند. دسته‌بندی‌هایی که دانشمندان می‌کنند همیشه می‌تواند موضوع نقد باشد. اما خوب است ابتدا با برخی از این مقوله‌بندی‌ها و منطق توصیفی ایشان آشنا شویم.



در این جا ما بر اساس مهمترین مدل‌های تفکیک و نامگذاری گرایش‌های جنسی و ترازهایی که برای این نامگذاری‌ها وجود دارد گرایش جنسی را معرفی می‌کنیم. این ترازها مشهورترین استانداردهای موجود در سکسولوژی هستند. اما درواقع تعداد ترازهای موجود برای تشخیص گرایش جنسی در میان

روانشناسان و سکسولوژیست‌ها بیش از این چند تراز اصلی است که در اینجا مورد اشاره ماست.

۳,۱,۲. تراز جنسی کینزی

آلفرد کینزی ژنیست‌شناس آمریکایی است که با دو کتاب مهم؛ یعنی «رفتار جنسی در انسان مذکر» (۱۹۴۸) و «رفتار جنسی در انسان مؤنث» (۱۹۵۳)، اثر ویژه‌ای بر مطالعات مربوط به همجنس‌گرایی داشته است و هنوز دیدگاه‌های او نفوذ خود را در تحقیقات حفظ کرده.

۹۲ Alfred Kinsey

او برای تشخیص گرایش جنسی به جای دوگانه همجنس/دگرجنس‌گرا طیفی از گرایش را در نظر می‌گیرد که شامل ۶ درجه است. درجه صفر گرایش مطلق به جنس مخالف است و شماره ۶ گرایش مطلق به همجنس. این درجات به ترتیب زیر خوانده می‌شوند:

(۰): مطلقاً دگرجنس‌گرا بدون گرایش به همجنس^{۶۳}

(۱): عمدتاً دگرجنس‌گرا، تنها ندرتاً متمایل به همجنس^{۶۴}

(۲): عمدتاً دگرجنس‌گرا، اما بیشتر از [قید] «ندرتاً» متمایل به همجنس^{۶۵}

(۳): متساویاً دگرجنس‌گرا و همجنس‌گرا^{۶۶}

(۴): عمدتاً همجنس‌گرا اما بیشتر از [قید] «ندرتاً» متمایل به جنس مخالف^{۶۷}

(۵): عمدتاً همجنس‌گرا، ندرتاً متمایل به جنس مخالف^{۶۸}

(۶): مطلقاً همجنس‌گرا^{۶۹}

بر اساس درجاتی که می‌توان برای این تمایل ذکر کرد او سوالاتی را می‌پرسد که بر حسب آن فرد را در یکی از بخش‌های این طیف دسته‌بندی می‌کند.

هدف کینزی و همکارانش والدرو پومروی^{۷۰} و کلاید مارتین^{۷۱} از طرح این الگو مشخص کردن طیفی است که مردم از نظر گرایش جنسی خود را در آن می‌یابند. بنابراین این یک تست برای مشخص کردن گرایش جنسی فرد محسوب نمی‌شود، بلکه بیشتر ارزش جمعیت شناختی دارد. پس از آزمون این الگو او و همکارانش شمار زیادی از مردم را در دسته مطلقاً دگرجنس‌گرا و اقلیتی را در حدود ۱۰ درصد از جمعیت مطلقاً همجنس‌گرا و تعداد دیگری را نیز در میان این دو قرار دادند. کینزی در کتاب «رفتار جنسی در مردان» می‌نویسد:

^{۶۳}Exclusively heterosexual with no homosexual

^{۶۴}Predominantly heterosexual, only incidentally homosexual

^{۶۵}Predominantly heterosexual, but more than incidentally homosexual

^{۶۶}Equally heterosexual and homosexual

^{۶۷}Predominantly homosexual, but more than incidentally heterosexual

^{۶۸}Predominantly homosexual, only incidentally heterosexual

^{۶۹}Exclusively homosexual

^{۷۰}Wardell Pomeroy

^{۷۱}Clyde Martin

«مردان دو جمعیت مجزا را تشکیل نمی‌دهند که شامل همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا باشد. جهان بین گو سفندها و بزها تقسیم نشده است. جهان یک زنجیره است در هر یک از ابعادش» (kinseyinstitute, 2013).

این جمله اشاره استعاره کتاب مقدس به تقسیم مردم به گوسفند و بز توسط چوپان (خداوند) دارد. اما کینزی با چنین دوگانه انگاری موافق نیست. البته در نهایت کینزی هم یک دانشمند مدرن است که جز از طریق تقسیم‌بندی و کمیت‌سازی تولید دانش را میسر نمی‌داند.

۳,۱,۳. تراز شایولی و دیسکو^{۷۳}

پس از کینزی نقدهای متعددی بر مدل او وارد شد. برای مثال همین تصور طیفی از گرایش جنسی به نظر برخی باعث می‌شود که نتوان گرایش‌های جنسی همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا را به طور مستقل شناسایی کرد. به نظر می‌رسد که باید یکی را با قیاس با فاکتورهای دومی بسنجیم. این نقد زمانی مطرح شده بود که برخی در مورد مدل‌های هویت جنسیتی (زن/مرد بودن) همین نقد را وارد کرده بودند و معتقد بودند که نمی‌توان زن/مرد بودن را به شکل مقایسه‌ای بسنجیم. به همین ترتیب مدل جایگزین در ارزیابی گرایش جنسی نمودار سنجش گرایش همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا را از یکدیگر به صورت زیر جدا می‌کند:

۱	۲	۳	۴	۵
هرگز دگرجنس‌گرا		تاحدی دگرجنس‌گرا		بسیار دگرجنس‌گرا

۱	۲	۳	۴	۵
هرگز همجنس‌گرا		تاحدی همجنس‌گرا		بسیار همجنس‌گرا

تصویر: مدل شایولی و دسکو (۱۹۷۷)^{۷۳}

۳,۱,۴. تراز مایکل دی استورمز^{۷۴}

^{۷۳}Shively & DeCecco (1977)

^{۷۴}Michael D. Storms

استورمز در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۰ تراز کینزی را با تغییراتی عرضه کرد. در این مقاله استورمز دو دسته از نظریات مربوط به گرایش جنسی را از هم تفکیک می‌کند (Storms, 1980) :

الف. گروهی از نظریات که برای تعیین گرایش جنسی «نقش جنسیتی» را مرکز توجه خود قرار می‌دهند. به این معنی که می‌گویند هر کس بر حسب نقش جنسیتی که برای خود در نظر گرفته است گرایش جنسی‌اش تشخیص داده می‌شود. برای مثال مردی که برای خود نقش مردانه در نظر می‌گیرد و به یک زن تمایل دارد یک مرد دگرجنس‌گراست. و مردی که برای خود یک نقش زنانه در نظر گرفته و به یک مرد دیگر تمایل دارد یک همجنس‌گراست. این دیدگاه باقی مانده از دوره‌ای است که نظریه پردازی‌های گرایش جنسی میان همجنس‌گرایی و ترانس‌جندر تمایز قایل نبودند و همجنس‌گرایان مرد را مردانی می‌دانستند که رفتاری زنانه اختیار می‌کنند و همجنس‌گرایان زن را زنانی که می‌خواستند که نقش مردانه داشته باشند. به عبارتی میان محور گرایش جنسی و هویت جنسیتی تفاوت نمی‌گذارند. این تلقی حتی تا فروید نیز ادامه داشته است. اما این برداشت با واقعیت‌های تجربی که از زندگی همجنس‌گرایان به ثبت رسیده سازگار نیست.

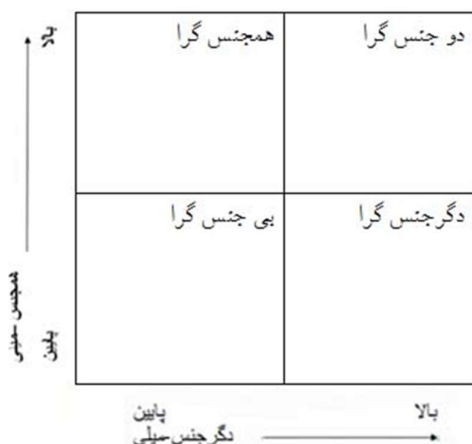
ب. دسته‌ی دیگری از نظریات بر تمایل اروتیک یا میل جنسی فرد به یک جنس تأکید دارند و این را اساس تشخیص گرایش جنسی می‌شمارند. به این معنی که وقتی زنی تمایل اروتیک به مردی دارد، یک زن دگرجنس‌گراست و وقتی زنی تمایل اروتیک به زنی دارد او یک همجنس‌گراست. بنابراین دیگر مهم نیست که نقش جنسی خود را چگونه تعریف می‌کند.

بر اساس این فرض استورمز نمودار دیگری را برای تشخیص گرایش جنسی ترسیم می‌کند. در این نمودار فرد به میزانی که فانتزی‌هایش به سمت یک همجنس می‌رود می‌تواند همجنس‌گرا تشخیص داده شود و به میزانی که این فانتزی‌ها موضوعش یک جنس مخالف است، او یک دگرجنس‌گراست. در این میان شخصی که فانتزی‌هایش در این زمینه خنثی است، یک شخص «بی جنس گرا» است؛ یعنی کسی که در گرایش‌های جنسی در میان دگرجنس‌گرا و همجنس‌گرا قرار دارد. شخصی هم که فانتزی‌های جنسی‌اش با هر دو جنس باشد، یک دوجنس‌گراست. برای این نظریه او از میل اروتیک و فانتزی‌های اروتیک به عنوان شاخص جهت گرایش

جنسی استفاده می‌کند. در ترجمه اصطلاحات جدول او ما از دو واژه زیر استفاده می‌کنیم:

همجنس-میلی [homo-eroticism] ؛ به معنی تمایل جنسی به جنس موافق و

دگر جنس-میلی [hetero-eroticism] به معنی میل جنسی و فانتزی جنسی به جنس مخالف.



۳,۱,۵. شبکه گرایش جنسی کلاین (KSOG)^{۷۵}

همانطور که در تعریف گرایش جنسی گفته شد، گرایش جنسی برآیندی از پارامترهای تجربی است مانند تمایلات عاطفی و جنسی. این پارامترها می‌تواند شامل بیان جنسیتی، هویت جنسی و جنسیتی یا نقش جنسیت، فانتزی‌های جنسی و غیره باشد. بنابراین یکی از مشکلات تزاربندی گرایش جنسی این بوده است که چگونه نقش این پارامترها را تعیین کنند. کلاین در مدل خود این عوامل و تغییری که فرد در مورد آنها تجربه می‌کند را مد نظر قرار داد. طرح او به پژوهشگر امکان می‌دهد تحولات جنسی فرد را زیر ذره بین قرار دهد تا از میان این تحولات جهت یافتگی اصلی یا گرایش جنسی را ردیابی کند. بنابراین مدل او دو تغییر عمده دارد. نخست اینکه مفهوم گرایش جنسی و تشخیص آن را در طول زندگی فرد بررسی می‌کند. به این صورت که وی وضعیت گذشته، حال حاضر و شرایط ایده آل مورد نظرش در آینده را نیز ذکر می‌کند. همچنین کلاین شماره‌بندی تراز کینزی را نیز تغییر داد و آن را به صورت یک تست روانشناختی برای مسئله‌ی گرایش جنسی در آورد. پرسش‌هایی که در این شاخص مطرح می‌شود شامل مواردی است که گرایش عاطفی، سکسی، تخیلی و ترجیحات اجتماعی فرد را نیز در بر می‌گیرد. برای او حتی برداشت سیاسی فرد از هویت‌اش نیز بخشی از تست مذکور است تا میزان جدیت فرد در نامگذاری خود تحت عنوان دگرجنس‌گرا، همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا را درک کند.

^{۷۵}Klein Sexual Orientation Grid

متغیرها	گذشته	حاضر	آینده
الف	جذابیت جنسی: به چه کسی به نحو جنسی جذب می‌شوید؟	گرایش جنسی	هویت جنسیتی
ب	رفتار جنسی: با چه کسی سکس دارید؟		
پ	فانتزی جنسی: در مورد چه کسی فانتزی جنسی دارید؟		
ت	ترجیحات جنسی: به سمت چه کسی احساس می‌کنید به لحاظ عاطفی بیشتر کشیده می‌شوید یا به او نزدیک‌اید؟		
ث	ترجیحات اجتماعی: با چه جنسی از جهت اجتماعی بیشتر می‌جوشید؟		
ج	ترجیحات شیوه‌ی زندگی: در چه اجتماعی دوست دارید که وقتتان را بگذرانید؟ در چه اجتماعی بیشتر احساس راحتی می‌کنید؟		
چ	هویت یابی شخصی: خودتان را چگونه نامگذاری می‌کنید؟		
خ	هویت سیاسی: به لحاظ سیاسی ممکن است کسی خود را لژیون بخواند، مانند برخی از فمینیست‌های معاصر. هرچند به نظر جنسی خود را دگرجنس‌گرا بدانند. خود را به لحاظ سیاسی دارای چه گرایشی می‌شمارید؟		

بنابراین کلاین در کنار شاخص‌های جنسی و عاطفی، گرایش جنسی را در قالب جهت‌یافتگی‌های اجتماعی، ذهنی و تشخیص فردی قرار می‌دهد تا دقت بیشتری را در تحقیق خود از فرد مبذول دارد.

طبقه‌بندی او از گرایش جنسی به صورت زیر عرضه می‌شود:

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
تنها همجنس	همجنس اغلب	همجنس گاهی	هر دو جنس به نحو مساوی	گاهی جنس مخالف	اغلب جنس مخالف	تنها جنس مخالف

این الگو به صورت زیر گرایش جنسی را تعیین می‌کند

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
تنها همجنس گرا	بیشتر همجن س‌گرا	بیشتر همجنس‌گرا	همجنس‌گرا/دگرجنس گرا متساویاً	بیشتر دگرجنس‌گرا	اغلب دگرجنس گرا	تنها دگرجنس‌گرا

نقد: ۳,۱,۶

شاخص‌های تشخیص گرایش جنسی هر کدام برای آنکه تمامیت داشته باشند در قالب یک طرح کمی مسئله را بررسی کرده‌اند. در واقعیت همیشه این قالب‌ها در ست نیستند و ممکن است همه‌ی مردم نتوانند گرایش خود را در آیین این نظریات و مدل‌ها ببینند. هرچند تصویری از آنچه هست را تا حدی برای ما حاصل می‌کنند. هر یک از این سه تراز تشخیص گرایش جنسی مزایا و معایبی دارد.

۳,۱,۶,۱. تراز کینزی این مزیت را دارد که در جاتی برای گرایش جنسی مشخص می‌کند. در واقع امر نیز ما همیشه به صورت مطلق در دو سر طیف یا وسط قرار نداریم. اما عیب عمده این شاخص این است که جایی برای «بی‌جنس‌گرایی» فرض نمی‌کند و چنین افرادی را در نظر نمی‌گیرد.

۳,۱,۶,۲. مدل شیولی و دیسکو قادر به تبیین جداگانه گرایش جنسی دگرجنس‌گرا و همجنس‌گرا است. اما عملاً ایده‌ی پیچیدگی و درهم‌تنیدگی گرایش جنسی را ندیده می‌گیرد تا بتواند به شفافیت و دقت بیشتری دست پیدا کند. به عبارت دیگر هرچند در آزمون و سنجش دقت بیشتری دارد، اما لزوماً نماینده خوبی برای واقعیت درهم‌تنیده میل جنسی نیست. البته این مشکلی است که در مورد مدل‌های دیگر نیز کمابیش قابل طرح است.

۳,۱,۶,۳. شاخص استورمز دقت بیشتری نسبت به کینزی دارد و جای مشخصی برای افراد «بی‌جنس‌گرا» در نظر می‌گیرد و خصلت طیفی بودن برای گرایش جنسی در آن مفروض است. همچنین بر ویژگی دیگری تأکید می‌کند که عبارت است از فانتزی‌های جنسی نسبت به جنس دیگر. این ملاک برای تشخیص گرایش جنسی با داده‌های تجربی بیشتری سازگاری دارد. اما از سوی دیگر تنها بر این فانتزی‌های جنسی تأکید دارد و برای مفهوم تشخیص فرد از هویت جنسی‌اش نقشی قایل نیست. این مسئله می‌تواند در تمایل فرد مؤثر باشد که چه تشخیصی در مورد هویت جنسی‌اش دارد.

۳,۱,۶,۴. کلاین شاخص دقیقی از جهت تأکید بر مسئله‌ی دوره‌های تحول تشخیص هویت جنسی فرد در زندگی‌اش دارد. او سعی می‌کند همهی پارامترهای میل جنسی را در تعیین سمت و سوی گرایش جنسی در نظر بگیرد. و علاوه بر این مسئله‌ی مهم تغییر این پارامترها را در بردار زمان لحاظ کرده‌است. از جهت نکته اول تراز کلاین تراز برجسته‌ای است. اما از جهت طرح نکته دوم امکانی نظری برای کسانی که معتقد به تغییر گرایش جنسی هستند، فراهم می‌شود. به همین جهت این شاخص می‌تواند مورد استفاده «تبدیل درمانی» قرار گیرد، که مدعی است می‌تواند گرایش جنسی را تغییر دهد. وقتی در این شاخص فرد گرایش جنسی خود را به صورت یک نمودار دگرگون شونده گزارش می‌دهد، تبدیل‌درمان‌ها که مدعی تغییر گرایش جنسی هستند می‌توانند مدعی چنین تغییری برای وضعیت ایده‌آل فرد شوند، هرچند این شاخص برای چنین ادعای شبه‌علمی طراحی نشده است، بلکه مسئله‌ی تشخیص هویت فرد در طی زمان برای اوست. یک همجنس‌گرا ممکن است در ابتدای تشخیص بلوغ جنسی‌اش رفتارهای خود را همجنس‌گرایانه نامگذاری نکند و به تدریج این هویت را برای خود تشخیص دهد. اما چنانکه در دو بخش بعدی خواهیم دید این مشکل نه از مدل کلاین که از سوء تعبیر و خلط دو مقوله پیش می‌آید؛ خلط میان گرایش جنسی و تشخیص هویت جنسی که تابع تغییرات در تجربه جنسی است. آنچه در نمودار کلاین تغییر می‌کند پارامترهای میل جنسی است که همگی تابع نمودار زمان هستند. اما گرایش جنسی بنابر تعریف برآیند این تغییرات در یک بردار بلند مدت است که غالباً یک مسیر مشخص را نشان می‌دهد. این موضوع را نیز در مقاله دیگری تحت عنوان «آیا گرایش جنسی قابل تغییر است؟» شرح می‌دهیم.

۳,۱,۷. نامگذاری و ترازبندی هویت جنسیتی

چنانکه در مقاله نخست گفتیم گرایش جنسی چیزی جز هویت جنسیتی است. تا اینجا ما از ترازهای تشخیصی گرایش جنسی سخن گفتیم. اما نقش هویت جنسیتی در این ترازها چیست و آیا برای هویت جنسیتی نیز ترازهایی وجود دارد، به ویژه در مورد آنچه مربوط به گروه‌های جنسیتی مانند ترانسکسوال‌ها و ترانسجندرها است؟ این دو سوال را در دو زیر-بخش ادامه می‌دهیم.

هرچند در ترازهایی که ذکر شد جای مشخصی برای تشخیص هویت جنسیتی مطرح نمی‌شود، اما یک نسبت بنیادی میان نقش جنسیت و گرایش جنسی وجود دارد. همانطور که در مقاله پیشین ملاحظه کردیم تصور فرد از نقش جنسیتی‌اش، هویت جنسیتی او را تشکیل می‌دهد. یک نفر خود را به عنوان مرد می‌شناسد. این آغاز تشخیص گرایش جنسی است. گرایش جنسی اغلب بر اساس جنسیت پارتنر تعریف می‌شود. بنابر این مستلزم تشخیص نقش جنسیتی است که وجود دارد؛ مرد بودن یا زن بودن یا هر هویت ممکن دیگر.

اما هویت جنسیتی همچنین در تشخیص گرایش جنسی اقلیتی نیز می‌تواند اهمیت داشته باشد. تا نیمه قرن بیستم فرض بر این بود که فرد همجنس‌گرا نقش جنسیتی معکوسی را می‌پذیرد. برای مثال مرد

همجنس‌گرا نقش جنسیتی‌اش را زنانه طرح می‌کند، بنابراین گرایش او به یک مرد به عنوان همجنس‌گرایی از دگرجنس‌گرایی جدا می‌شد. اما در مورد گرایش مرد دگرجنس‌گرا که هویت جنسیتی مردانه را می‌پذیرد عنوان دگرجنس‌گرا استفاده می‌شد. اما این تصور از نقش جنسیتی و اثر آن در تعیین گرایش جنسی می‌تواند محل خدشه باشد. همجنس‌گرایان مرد یا زن می‌توانند هویت جنسیتی خود را مرد و زن بدانند اما به همجنس خود میل داشته باشند؛ یک زن همجنس‌گرا لزوماً خود را مرد تصور نمی‌کند بلکه به عنوان کسی که خود را زن می‌شمارد به شخص دیگری تمایل دارد که او نیز خود را زن تعریف می‌کند. تصور پیشین برخلاف تجربه هویت‌شناختی است که در همجنس‌گرایان وجود دارد. به همین جهت در تراز استورمز چنانکه مشاهده کردیم نقش جنسیتی با گرایش اروتیکی جابجا شد.

۳،۱،۸. نتیجه‌گیری:

شاخص‌ها یا ترازهای تشخیص گرایش جنسی تلاش کرده‌اند ویژگی طیفی بودن گرایش جنسی را در نظر بگیرند. این امر در کنار ضرورت کمیت‌پردازی علمی تنگنانهایی برای این شاخص‌ها فراهم ساخته است. این شاخص‌ها ممکن است با پیچیدگی‌های زندگی واقعی و نقش‌هایی که ما در عمل دنبال می‌کنیم تطبیق نکنند. علم اغلب با نگاهی کلی به امور می‌نگرد. مشکل نگاه کلی این است که گاه امر جزئی و تجربیات خرد درون قالب‌های کلی جای نمی‌گیرد. البته طی این سال‌ها تلاش شده است تا این خط‌کشی‌های خشک و تیپ‌سازی‌های هندسی تا حد ممکن پیچیدگی‌ها را لحاظ کند. با وجود آنکه این دسته‌بندی‌ها به ما درکی یکسره ناراست از امور نمی‌دهد اما نباید آن‌ها را متعصبانه به کار ببریم. در نهایت نامگذاری هویت جنسی امری است که تنها خود شخص صلاحیت آن را دارد، البته اگر اساساً مایل به چنین نامگذاری باشد.

۳,۲. آیا گرایش جنسی قابل تغییر است؟

۳,۲,۱. مقدمه:

پس از بحث از چیستی هویت جنسیتی و گرایش جنسی حالا مقدمات لازم برای بررسی این سوال فراهم شده است: آیا گرایش جنسی قابل تغییر است؟

همانطور که در تعریف گرایش جنسی ملاحظه کردیم عنصر دوام و مقاومت گرایش جنسی در برابر خواست و اراده فرد یکی از خصلت‌هایی است که دانشمندان امروزه آن را تأیید می‌کنند (APA, 2008). اما در برابر این دیدگاه هنوز رویکردی وجود دارد که با توسل به برداشتی ارادی و اختیاری از گرایش جنسی مدعی امکان تغییر در گرایش جنسی همجنس‌گرایان است. این امر از این جهت مطرح می‌شود که دو مفروض اصلی وجود دارد: نخست اینکه منشأ گرایش جنسی انتخاب است. این موضوعی است که با بررسی «منشأشناسی گرایش جنسی» در مقاله بعدی می‌تواند نقد شود. دوم اینکه گرایش جنسی به همجنس یک بیماری، یا یک گناه یا یک داغ ننگ اجتماعی است که باید از آن‌ها پرهیز کرد. در مورد این مفروض هم در مقاله مربوط به «هوموفوبیا» و گرایش جنسی همجنس‌گرایان سخن خواهیم گفت و آن را بررسی خواهیم کرد. پیش از آن خوب است رویکرد مذکور را که مدعی تغییر گرایش جنسی همجنس‌گرایان است بیشتر بشناسیم.

۳,۲,۱. مفهوم «تغییر-درمانی»

عنوان «تغییر-درمانی»^{۷۷} یا «بازیابی‌درمانی»^{۷۸} توانی است که برای تغییر در گرایش جنسی همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان استفاده می‌شود. فروید به عنوان پایه‌گذار روانکاوی همجنس‌گرایی را بیماری تلقی نمی‌کرد و درمان‌گری آن را نیز نمی‌پذیرفت.

^{۷۷}Conversion Therapy^{۷۸}Reparative Therapy

(نامه فروید به مادری که از او برای تغییر گرایش جنسی پسرش کمک خواسته است)

خانم عزیز،

از نامه شما چنین دریافتیم که پسر شما یک همجنس‌گراست. من شدیداً متأثر شدم از اینکه شما خود این واژه را در اطلاعاتی که از وی دادید به کار نمی‌برید. آیا می‌توانم بدانم چرا از این کار اجتناب می‌کنید؟ یقیناً همجنس‌گرایی یک امتیاز برای کسی نیست، اما نه مایه شرم است، نه ردیلت [۱] است و نه فرومایگی [۲]، همجنس‌گرایی را نمی‌توان تحت عنوان بیماری طبقه‌بندی کرد، ما [روانشناسان] آن را به صورت یک تنوع در کارکرد جنسی می‌دانیم که به جهت یک توقیف خاص در فرآیند رشد جنسی [۳] روی می‌دهد. بسیاری از افراد بسیار محترم دوران باستان و مدرن که تعدادی از بزرگترین مشاهیر در میانشان هستند (مانند افلاطون، میکل آنجلو، لئوناردو داوینچی، و غیره) همجنس‌گرا بوده‌اند. این بی‌عدالتی بزرگی است که همجنس‌گرایی را به عنوان یک جرم تحت تعقیب قرار دهیم و البته کاری بسیار وحشیانه است. اگر باور ندارید کتاب هاولوک الیس [۴] را بخوانید.

گمان کنم قصد شما از آنچه از من پرسیده اید این است که من همجنس‌گرایی را محو کنم و دگرجنس‌گرایی بهنجار را جایگزین آن سازم. پاسخ این خواسته به طور کلی این است که ما نمی‌توانیم چنین کاری را تضمین کنیم. در برخی از موارد ما موفق به افزایش نطفه های تکثیرشونده [۵] دگرجنس‌گرایی می‌شویم که در هر همجنس‌گرایی هم حضور دارد، اما در بیشتر موارد این کار میسر نیست. مسئله کیفیت و سن فرد است. نتیجه معالجه نمی‌تواند معلوم باشد.

کاری که روانکاوی می‌تواند برای پسر شما انجام دهد چیز دیگری است. اگر او شادمان نیست، پریشان است، به جهت تعارضاتش گسیخته شده، و در زندگی اجتماعی ناسازگار است، روانکاوی ممکن است به او سازگاری، آرامش ذهنی، کارآمدی اجتماعی ببخشد، خواه همجنس‌گرا بماند یا اینکه تغییر کند. اگر نظرتان عوض شد و خواستید او را برای روانکاوی نزد من بیاورید (که من چنین انتظاری ندارم) او باید به وین بیاید. من قصد ترک وین را ندارم. به هر حال منتظر پاسختان هستم.

با احترام و بهترین آروها!

فروید

منبع: سایت مطالعات جنسیت^{۷۹}

^{۷۹} . بنگرید به این نشانی: <http://i-ss-g.org/index.php/viewpoint/313-freuds-letter>

اما برخی از روانکاوان پس از او از جمله آنا فروید^{۸۰} دختر وی، ایزیدور سادگر^{۸۱} فلیکس بوهم^{۸۲} ملانی کلاین^{۸۳} ادموند برگلر^{۸۴} اواسط قرن بیستم بیشترین تحقیقات برای «تغییر-درمانی» را به نام خود ثبت کرده‌اند. اما این فعالیت‌ها و نتایج آن مجموعاً جامعه روانشناسان را برای پذیرش این متدها اقناع نکرد. به همین جهت پس از اعلام ناکامی این روش‌ها از طرف انجمن‌های روانشناسی و خارج کردن همجنس‌گرایی از فهرست اختلالات روانی از دهه هشتاد میلادی، این روش‌ها مدافع جدی در میان دانشمندان نداشته است. اما تغییری که پس از این در نگاه به همجنس‌گرایی پدید آورد موجب شد موج دیگری از تعصبات فرهنگی و دینی برای دفاع از «تغییر-درمانی» به راه افتد که بیشترین مدافعان پرشور آن نیز از کیلسا برخاستند.

یکی از مشهورترین شیوه‌های «تغییر-درمانی» در حال حاضر از مسترز و جانسون است. برنامه این دو محقق یک برنامه رفتاردرمانی است که از طریق کاهش حساسیت فرد همجنس‌گرا به جنس مخالف پیش می‌رود. فرد همجنس‌گرا در معرض تماس با جنس مخالف قرار می‌گیرد و رفتار او از طریق تکنیک‌های رفتاردرمانی نسبت به جنس مخالف حساسیت زدایی می‌شود. کاربرد این روش امروز در مراکز «تغییر-درمانی» همراه با تکنیک‌های بی‌زاری درمانی است؛ یعنی ایجاد بی‌زاری از رفتارهای همجنس‌گرایانه که گاه همراه است با استفاده از داروهای تهوع آور یا شوک الکتریکی (یاسمی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۳).

تکنیک‌هایی که در تغییر درمان در حال حاضر استفاده می‌شود بر اساس برنامه تغییر-درمانی که انتخاب می‌شود متفاوت است. اما معمولاً مجموعه این تکنیک‌ها به کار می‌رود:

هیپنوتیزم: که هدف از آن کنترل ذهن برای پذیرش بهتر دستورات است تا فرد در شرایط آگاه از آنها تبعیت کند.

بی‌زاری درمانی: که عبارت است از ارائه محرک‌های ناخوشایند برای کاهش یک رفتار در فرد که در مورد همجنس‌گرایان این محرک‌ها همراه با فانتزی‌های همجنس‌گرایانه یا رفتارهای همجنس‌گرایانه به آن‌ها داده می‌شود. این محرک‌ها می‌تواند شامل استفاده از داروهای شیمیایی باشد که اثر بدی بر حال عمومی وی می‌گذارد؛ از جمله استفاده از داروهای تهوع‌آور، مواد شیمیایی بد بو و یا استفاده از شوک‌درمانی که با استفاده از شوک الکتریکی فرد را در معرض تحریکات عصبی قوی قرار می‌دهد.

^{۸۰} Anna Freud

^{۸۱} Isidor Sadger

^{۸۲} Felix Boehm

^{۸۳} Melanie Klein

^{۸۴} Edmund Bergler

^{۸۵} [aversion therapy](#)

گروه درمانی؛^{۸۶} روشی که در مورد بیماری‌هایی مانند استرس و افسردگی به کار گرفته می‌شود و به فرد امکان می‌دهد تا مشکل خود را از طریق گفت‌وگوی اجتماعی کاهش دهد. فرد در معرض بحث با دیگران رفتار خود را بیشتر با اجتماع تطبیق می‌دهد. این روش ممکن است بیشتر برای کمک به پذیرش هویت جنسی به فرد کمک کند، اما تغییر-درمانی ممکن است به قصد تشویق هنجارهای همجنس‌گراهراس به کار گرفته شود؛ یعنی بیشتر فرد را برای داشتن همجنس‌گراهراسی تشویق کند.

جلسات درمانی؛^{۸۷} برگزاری جلسات متوالی برای روان درمانی و روانکاوی فرد که ممکن است همراه با تجویز داروهای شیمیایی باشد که به نظر درمانگر برای تغییر رفتار فرد همجنس‌گرا مفید است. استفاده از داروهایی که میل جنسی فرد را کاهش می‌دهد یکی از روش‌هایی است که برای همجنس‌گرایان در این جلسات به کار گرفته می‌شود.

ممکن است در مانگر از تکنیک‌های مختلفی استفاده کند. اما در مجموع هدف از به کارگیری این تکنیک‌ها و داروهای شیمیایی این است که فرد ۱) «رفتار» همجنس‌گرایانه‌اش را کاهش دهد، ۲) «میل» همجنس‌گرایانه‌اش فروکش کند، و ۳) اگر درمان مورد نظر موفق باشد به «رفتار» و «میل» دگرجنس‌گرا سوق داده شود. معمولاً تحقیقات تغییردرمانی ادعای بسیاری در مورد موفقیت خود دارند. اما در مورد موفقیت چنین درمان‌هایی و اعتبار نتایج آن‌تردیدهای بسیاری مطرح شده است که برخی از آنها را بررسی می‌کنیم.

۳،۲،۲. ارزیابی «تغییر-درمانی»

برخی از نقدها بر روش تغییر-درمانی به جهت مشکلات اعتبار علمی یا تقلب در تحلیل‌ها و داده‌سازی‌هاست. برای مثال یکی از مهمترین تحقیقات تغییر-درمانی به مسترز و جانسون تعلق دارد و در محل اتهام بزرگی قرار دارد؛ یعنی داده‌سازی‌های جعلی در طی تحقیق. رابرت کلودنی از همکاران مسترز از او می‌خواهد که پرونده‌های مربوط به داوطلبان را ببیند او از این امر حاشیه می‌رود. به نظر می‌رسد که این امر دلیل مشخصی نداشته است و به نظر کلودنی این امر از جهت علمی به معنی داده‌سازی مسترز است. این حدس از سوی همکار دیگر مسترز ویرجینیا جانسون؛ یعنی همکار دوم مسترز در تحقیقاتش، نیز طرح می‌شود که ظاهراً در کار مسترز تقلبی روی داده‌است. جانسون کتاب «چشم‌اندازی به همجنس‌گرایی» را که منبع روش تغییر-درمانی ایشان است سال‌ها بعد کتابی بد ارزیابی می‌کند (Maier, 2009). اما از این موارد خاص که در مورد بیشتر تحقیقات تغییر-درمانی مطرح شده است صرف نظر کنیم برخی ایرادات روشی و عام در این رویکرد درمانی وجود دارد که مبانی تغییردرمانی را مورد سوال قرار می‌دهد. برخی از این انتقادات را شرح می‌دهیم.

^{۸۶} group therapy

^{۸۷} therapy sessions

۳,۲,۲,۱. گزینش از میان طیف گرایش جنسی تعمیمی نادرست در پی دارد

همانطور که در فصول پیشین دیدیم گرایش جنسی طیفی وسیع را شامل می‌شود و هر کس که تمایلی به همجنس داشت، یک همجنس‌گرا تلقی نمی‌گردد. بدیهی است که در میان این طیف کسانی که گرایش کمتری به همجنس دارند یا دوجنس‌گرا هستند با سهولت بیشتری ممکن است رفتارشان تغییر کند و تحت تأثیر رفتاردرمانی‌های دارویی، شوک الکتریکی و غیره تغییردرمانی را بپذیرند. در بررسی نمونه‌هایی که مدعیان تغییر گرایش جنسی مطرح می‌کنند می‌توان به وفور این امر را ملاحظه کرد که همجنس‌گرایانی که خود را مطلقاً همجنس‌گرا یافته‌اند، مقاومت نشان می‌دهند و سایرین انعطاف بیشتری دارند. برای مثال بنابر گزارش هلدمن در تحقیقات مسترز و جانسون بیشترین تغییرات حول دوجنس‌گرایان روی داده‌است؛ یعنی کسانی که تمایلی به جنس مخالف داشته است و «رفتار» ایشان به دوجنس‌گرا تغییر کرده‌است. در میان نمونه‌های آزمایشی مسترز و جانسون تنها ۱۷٪ کسانی بوده‌اند که خود را همجنس‌گرا می‌شناخته‌اند و ۸۴٪ بین طیف دوجنس‌گرا و دوجنس‌گرا قرار داشته‌اند (Haldeman, 1991, p. 155).

نمونه‌های دیگری از چنین تعمیم‌های ناروایی وجود دارد که هلدمن به آن اشاره می‌کند. از جمله در تحقیقی از بیبر و همکارانش که تنها ۱۸٪ از افراد همجنس‌گرا و ۵۰ درصد دوجنس‌گرا بوده‌اند (ibid, p.151). بنابراین در چنین تحقیقاتی ادعای تغییر گرایش جنسی همجنس‌گرایان و موفقیت در آن با توجه به گرایش شرکت‌کنندگان، تعمیمی خطاست.

۳,۲,۲,۲. بیشترین تغییر در هویت جنسی روی داده است نه در گرایش جنسی

همانطور که در مقاله‌ی نخست اشاره کردیم هویت جنسی تشخیص آگاهانه‌ای است که ما از تمایلاتمان داریم و گرایش جنسی «جذابیت»‌ها و «کشش»‌ها یا «تمایلات»ی است که به دیگری داریم. اولی یک آگاهی است که ممکن است بتوان آن را از طریق برخی جلسات درمانی و مشاوره‌ای در افراد تغییر داد. چه بسا نوجوانی نزد یکی از مشاوران تغییر گرایش جنسی، ذهنیت دیگری پیدا کند و هویت خود را منحرف و بیماری بشمارد. این امر موجب می‌شود تا حد زیادی تمایل جنسی و عاطفی خود را سرکوب کند و به نظر برسد دست از رفتارهای همجنس‌گرایانه برداشته است. اما معمولاً بعد از مدتی کنار گذاشتن این درمان‌ها، رفتارهای مذکور عود می‌کند. به همین خاطر یکی از نگرانی‌های محققان علاقه‌مند به تغییر در گرایش جنسی، بازگشت رفتارهای قبلی است. نکته دیگری که باید در نظر داشت این است که چنین مغزشویی برای کسانی موفقیت‌آمیز است که از عنوان هویتی همجنس‌گرا بیزاری دارند و نگران داغ ننگ اجتماعی‌اند. بنابراین این تحقیقات در مورد کسانی موفقیت حاصل می‌کند که از گرایش جنسی خود ناراضی‌اند و آن را داغ ننگ می‌شمارند و به تعبیری «همجنس‌گرای ناخودپذیر» هستند. رابرت

اسپیتر^{۸۸} که برخی از تحقیقات مشهور مربوط به تغییر-درمانی را انجام داده است در معرض این اتهام است که تنها عنوان هویتی را تغییر داده باشد. در تحقیق او مانند سایر تحقیقات مشابه تعداد زیادی از همجنس‌گرایان ناخودپذیر موفقیت آزمایش‌ها را اعلام کرده‌اند. اما با توجه به نتایج این تحقیق به تعبیر درشر و سوکر^{۸۹} نظر می‌رسد بیش از آنکه تغییری در «جذابیت»‌های جنسی فرد ایجاد شود تغییری در یک برچسب ایجاد شده است؛ یعنی از برچسب هویتی همجنس‌گرا به برچسب هویتی دگرجنس‌گرا منتقل شده است (Drescher & Zucker, 2006, p. 98).

هلدمن برخی از تحقیقات مشابه را مورد اشاره قرار می‌دهد که در آن‌ها افراد پس از تغییر مورد ادعا بیش از آنکه یک تبدیل ماهوی پیدا کرده باشند تنها موفق به «تطبیق» با زندگی دگرجنس‌گرا شده‌اند در حالی که هنوز تمایلات و فانتزی‌هایشان را داشته‌اند. بیرک که یکی از تحقیقات تغییر-درمانی را هدایت کرده است در مورد موفقیت خود می‌نویسد:

من بر این باورم که این [تحقیق] حاکی از تحولی در تطبیق جنسی چشمگیر فرد به سمت زندگی است و نه یک تغییر شکل ماهوی.^{۹۰} اغلب، اگر چه نه همه‌ی کسانی که همجنس‌گرا بوده‌اند همچنان دارای احساسات، فانتزی‌ها و علایق همجنس‌گرایانه‌اند (Haldeman, 1991, p. 151).

مشخص است که این تغییر در گرایش و امیال عاطفی و جنسی همچنان متزلزل است، حتی اگر به تعبیر هلدمن توانسته باشد «تطبیق با زندگی دگرجنس‌گرایانه» را برای برخی ایجاد کند. البته همانطور که هلدمن می‌نویسد این تطبیق به صورت بازداشتن خود از رفتارهایی است که تمایل به آن دارد. اغلب ایشان از طریق رفتار درمانی نوعی ترس و واکنش‌های روانی تولید شده (از طریق تکنیک‌هایی مانند بی‌سازی درمانی) را در خود شاهد هستند. به عبارتی با ضرب و تهدید مکانیسم‌های روانی تولید شده ناچار از چنین تطبیقی می‌شوند (Haldeman, 1991, p. 153).

۳،۲،۳. رویکرد رفتارگرایی اساس تغییر-درمانی است

گرایش رفتارگرایی در روانشناسی بر مبنای برخورد با سطح پدیده‌های روانی یعنی «رفتار» استوار است. این رویکرد هرچند می‌تواند داده‌های تجربی بیشتری فراهم سازد، اما با این مشکل روبرو است که همواره ممکن است اندیشه و مقاصدی که مردم پنهان می‌کنند، دور از دسترس تعمیم‌ها و نتیجه‌گیری‌ها بماند. در مورد تغییر-درمانی نیز همین مسئله وجود دارد. رویکرد رفتارگرایی تقریباً دست بالا را در این تحقیقات دارد و همه در پی کنترل «رفتار» مراجعه‌کنندگان خویش بوده‌اند. چنانکه در نقدهای بالا نیز ملاحظه کردیم از طریق این آزمایش‌ها فرد تنها قادر به نوعی سازگارسازی و کنترل رفتاری در زندگی دگرجنس‌گرایانه می‌شود، اما همچنان خواست‌ها و تمایلات حسی‌اش باقی می‌ماند که راهی برای خروج می‌طلبند. بدون در نظر گرفتن ایرادهای بسیاری که بر این روش‌ها می‌توان گرفت

^{۸۸} Robert Spitzer

^{۸۹} Drescher, Jack & Zucker, Kenneth

^{۹۰} Metamorphosis

مطلب کلیدی این است که رویکرد رفتارگرایانه همیشه در معرض یک نقد ریشه‌ای است؛ اینکه تغییر رفتار و کنترل سطح رفتاری مردم نمی‌تواند ضمانتی برای تغییر محتوای خواست‌های آن‌ها باشد.

علاوه بر این مشکل روش‌شناختی همانطور که در ابتدای کتاب ذکر کردیم «رفتار جنسی» تنها یکی از پارامترهای تعریف گرایش و هویت جنسی است. رفتار جنسی واکنش و کنش فرد در برابر موقعیت‌هاست بدون در نظر داشتن هویت و انگیزه‌های پنهانی که در یک فرد استمرار دارد. رفتار جنسی فرد می‌تواند موقتاً دگرجنس‌گرایانه یا همجنس‌گرایانه باشد. یک سرباز دگرجنس‌گرا ممکن است به جهت فقدان دسترسی به جنس مخالف تن به همجنس‌خواهی دهد و یا یک دختر با عواطف ثابت همجنس‌گرایانه به خاطر فشار خانواده و اجتماع تن به رفتارهای دگرجنس‌خواهی تحت عنوان ازدواج دهد. اما این تنها در سطح رفتار جنسی روی می‌دهد؛ نه گرایش جنسی را مشخص می‌سازد و نه هویت جنسی فرد را.

۳،۲،۴. استفاده از تکنیک‌های غیر اخلاقی

اساس رفتارگرایی این است که انسان نیز مانند یک ماشین برون‌دادهایی دارد؛ یعنی آنچه به صورتی رفتار از این ماشین بیرون می‌آید. بنابراین تکنیک‌های کنترل رفتار مبتنی بر این الگو رفتار ماشین بدن را کنترل می‌کند. برای مثال از طریق الگوی شرطی‌سازی که برای حیوانات به کار می‌رود رفتار همجنس‌گرایانه را با محرک‌های بیزارکننده روبرو می‌سازند. همانطور که در مورد یک سگ دست‌آموز روش شرطی‌سازی کمک می‌کند تا مثلاً از ادرار او در خانه جلوگیری کنیم. مثلاً با محروم کردن سگ از غذایش در صورت ادرار، در بیزاری درمانی نیز محرک‌های بیزارکننده‌ای مانند داروهای تهوع‌آور در زمان بروز رفتارهای همجنس‌گرایانه عرضه می‌شود. این امر انسان را به ماشینی برای تغییرات دلبخواه تبدیل می‌کند. چنانکه در فیلم پرتقال کوکی (۱۹۷۱) از استنلی کوبریک فرد مجرم از طریق شرطی‌سازی تبدیل به یک گربه دست‌آموز می‌شود، در تکنیک‌های بیزاری درمانی نیز کرامت انسانی فرد و خواسته‌هایش به صورت تنبیهی و تأدیبی قرار است مطابق با آنچه همگان می‌گویند تغییر کند. به نظر می‌رسد این رویه به لحاظ اخلاقی قربانی کردن فردیت و استقلال فرد است در پیشگاه هراس‌های اجتماعی مربوط به همجنس‌گرایان؛ هراس‌هایی که با داغ ننگ اجتماعی تقویت و تثبیت می‌شود.

۳،۲،۵. تغییر- درمانی از تعصبات مذهبی مردم بهره می‌گیرد

این امر به ویژه در ایالات متحده وجود دارد که درمان گرایش جنسی مورد حمایت افرادی از کلیساهاست. در ایران نیز به صورت دیگری این تعصبات چاشنی تغییر-درمانی است. تغییر-درمانی امروزه بخشی از رویکرد سیاست جنسی است که در ایران وجود دارد و بخش‌های فرهنگی مربوطه برنامه‌هایی را برای تغییر-درمانی در کنار حمایت از تغییر جنسیت دنبال می‌کنند. برخی از بانیان این روش‌های درمانی در پوشش جلوگیری از گناه، تغییر-درمانی را دنبال می‌کنند. اگر از مشکلات روش

علمی که مدعی استفاده آن هستند صرف نظر کنیم نکته دیگر این است که این مراکز که اغلب به نام دین تشکیل می‌شوند خود موجب رسوایی نهادهای دینی شده‌اند.

کالین کلارک یکی از این مدعیان است که به جهت رفتارهای همجنس‌گرایانه‌اش از ارتقاء مقام کلیسایی باز مانده است. وی یکی از مهمترین سازمان‌های بنیادگرای ضد گی را دارد. در میان کسانی که در این دوره‌ها شرکت کرده‌اند برخی از افراد شرکت کننده از رفتارهای جنسی کلارک با ایشان نقل کرده‌اند که شامل ماساژها برهنه و خودارضایی متقابلی است. این امر موجب رسوایی این مرکز بزرگ بوده است. کلارک در حال حاضر یکی از مشهورترین مدافعان دینی تغییر گرایش جنسی و در عین حال بدنام‌ترین ایشان است (Haldeman, 1991, p. 157).

یکی از دیگر از ایشان گای چارلز است که معتقد است همجنس‌گرایی یک انتخاب است و می‌توان آن را تغییر داد. او نیز در طی مراقبت‌های تغییر گرایش جنسی تماس‌های جنسی با افراد دعوت شده برقرار کرده‌است و به ایشان گفته آنچه میان او و مراجعان وجود دارد همجنس‌گرایی نیست بلکه «رابطه یهوناتان و داوود» است! او نیز بعد از مدتی از کلیسا اخراج می‌شود (ibid, p.158).

یکی از مشهورترین نام‌های دیگر در حوزه‌ی تغییر گرایش جنسی مذهبی دکتر منسل پتیسون است. وی تحقیقاتی را برای این تغییر جنسیت انجام داده‌است. به گزارش بلر این تحقیقات غیر علمی است و نتایج به دست آمده از جهت آماری معتبر نیستند. وی مدعی تغییر قاطع در گرایش جنسی افرادی است که درمان کرده‌است. چون برخی از ایشان حتی ازدواج دگرجنس‌گرایانه کرده‌اند! اما توضیحی برای این ندارد که چرا این افراد پس از ازدواج هنوز فانتزی‌های همجنس‌گرایانه دارند. تنها توضیح او این است که این افراد به خاطر دعوا با همسرشان این واکنش را نشان داده‌اند (ibid)!

ترس‌های مذهبی از گناه همجنس‌گرایی یکی از انگیزه‌های مهم چنین تحقیقاتی است که موجب می‌شود آنچه به عنوان دقت‌های علمی یک تحقیق به آن نیاز دارد با سهل انگاری‌هایی اینچنین جابجا گردد. پرسش اینجا این است که چگونه یک دانشمند می‌تواند ترس‌های مذهبی را اساس یک روش علمی قرار دهد بدون آنکه در مورد چرایی این ترس‌ها سوال کند. در این شیوه روانشناس تغییردرمان نگاهی ابزاری به تعصبات مردم دارد و صرفاً هدف تغییر، وسیله‌ی درمان را توجیه می‌کند. ای بسا مسئله در ماهیت همین وسایل باشد و چیزی که باید تغییر کند فرد نیست بلکه همین تعصبات است.

۳،۲،۶. تأیید ترس اجتماعی از همجنس‌گرایان اساس تغییر-درمانی است

فرا تر از ترس‌های مذهبی که ذکر شد ترس عمومی از همجنس‌گرایی مبنای مهمی برای وجود تغییر-درمانی است. درمانگری گرایش جنسی نیازمند ناخود-پذیری فرد از گرایش جنسی‌اش است؛ یعنی بر مبنای داغ ننگ بودن و ترس از بی‌آبرویی است (Haldeman, 1991, p. 160). بنابراین از اساس این روش خود را با تعصبات فرهنگی آمیخته است و نمی‌تواند یک متد علمی دانسته شود. درمان‌گری گرایش جنسی معمولاً بدون استمداد از این پیش‌فرض‌های فرهنگی وجود ندارد. به همین جهت مشاهده

می‌کنیم که دو گروه این روش‌ها را دنبال می‌کنند: متعصبین فرهنگی که همجنس‌گرایی را داغ ننگ می‌شمارند و متعصبین مذهبی که تصور خاصی از گناه آلوده بودن گرایش جنسی شان دارند.

۳،۲،۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

از قرن نوزدهم تا کنون روانکاوی و روانشناسی و امروزه رفتارگرایی هنوز قادر به ارائه دست‌آوردی قابل قبول در مورد روش‌های تغییر گرایش جنسی نشده‌اند. تغییر-درمانی امروزه بیشتر شامل تکنیک‌هایی است مبتنی بر رفتارگرایی که تلاش می‌کند کنترل بر رفتارهای همجنس‌گرایانه فرد پیدا کند. این روش‌ها عموماً مبتنی بر پیش فرض گرفتن هراس‌های اجتماعی از همجنس‌گرایان‌اند. اما بیزاری از همجنس‌گرایان در جوامع و آنچه به صورت یک داغ ننگ بر هویت جنسی ایشان نقش بسته است حاکی از ترس یا فوبیایی است که جامعه از همجنس‌گرایی دارد. چنین هراسی اغلب شکل بیمارگونه دارد و یا ناشی از هراسی بدون دلیل است که باید به شکل اجتماعی درمان شود. چراکه مبنای تبعیض‌هایی است که بر همجنس‌گرایان روا داشته می‌شود. اینکه می‌بینیم کاربرد تکنیک‌های تغییر-درمانی برای برخی از همجنس‌گرایان گاه چنان ضرورت پیدا می‌کند که خود را به دست چنین تکنیک‌هایی درمانی می‌سپارند، به جهت آن است که جامعه به جای پذیرش این تفاوت سعی در همسان کردن آن‌ها با خودش می‌کند. بنابراین چه بسا بهتر باشد این هراس‌های اجتماعی که مردم را به چنین درمانگری‌های غیر علمی و غیر اخلاقی وامی‌دارد یک بیماری اجتماعی بنامیم، به جای آنکه در پی درمان گرایش جنسی و ناسازگاریهای ناشی از آن برویم و خود را گرفتار روش‌های پرتناقض و غیر علمی و سراسر بیهوده‌ای تحت عنوان تغییر-درمانی کنیم.

۳,۳. فوبیاهای مرتبط با گرایش جنسی

۳,۳,۱. تاریخچه:

عنوان «هوموفوبیا» توسط روشنفکران حامی همجنس‌گرایان یا «همجنس‌گرا دوستان» برای انتقاد از مخالفان حقوق همجنس‌گرایان به کار برده شده است. این مفهوم در کتابی از جورج واینبرگ^{۹۲} روانشناس در سال ۱۹۷۲ تحت عنوان «جامعه و

همجنس‌گرای سالم» مطرح شد.^{۹۴}



جورج واینبرگ

واینبرگ در این کتاب به هراسی اشاره می‌کند که برخی مردم از گرایش همجنس‌گرایان دارند و هیچ مبنای عقلانی نمی‌توان برای آن تصور کرد. در روانشناسی وقتی ترس یا بی‌زاری از چیزی داشته باشیم که نامعقول و بی‌مورد باشد آن را تحت عنوان «فوبیا» دسته‌بندی می‌کنند. مانند ترس از بلندی [آکروفوبیا]^{۹۵} ترس از مکان‌های بسته [کلاستروفوبیا]^{۹۶}

ترس از مردان [آندروفوبیا]^{۹۷} ترس از زنان [جینوفوبیا]^{۹۸}

و غیره. هوموفوبیا در زمره چنین ترس‌هایی قرار دارد. اشکال دیگر فوبیا مبتنی بر گرایش جنسی نیز موضوع سخن قرار گرفت از جمله ترانس‌فوبیا که توضیح داده شد و همچنین بای‌فوبیا و هتروفوبیا که ذکر آن خواهد آمد.

۳,۳,۲. تعریف اصطلاح

^{۹۱} . از کسانی که از حقوق همجنس‌گرایان حمایت می‌کنند اما لزوماً همجنس‌گرا نیستند تحت عنوان «همجنس‌گرا دوستان» [Homophile] یاد می‌شود. این گروه خود جنبشی در کنار جنبش همجنس‌گرایان بوده‌اند که نقش مهمی در موفقیت جنبش همجنس‌گرایان داشته‌اند و بدون ایشان جنبش همجنس‌گرایان در غرب قادر به دستیابی به دستاوردها کنونی اش نبوده است.

^{۹۲} Georg Weinberg

^{۹۳} Society and Healthy Homosexual

^{۹۴} . انتشار این اثر تقریباً همزمان بوده است با خارج کردن نام همجنس‌گرایی از فهرست اختلالات روانی (سال ۱۹۷۳). هردو این‌ها زمینه‌ی مهمی برای تغییر ارزش‌های اجتماعی در مورد همجنس‌گرایان بوده است.

^{۹۵} Acrophobia

^{۹۶} Claustrophobia

^{۹۷} Androphobia

^{۹۸} Gynophobia

هوموفوبیا عبارت است یک «ترس نامعقول» که به صورت انزجار، نفرت، تعصب، تحقیر و بیزاری نسبت به همجنس‌گرایان ابراز می‌شود.

این برداشتی است که در بسیاری از آثار مورد رجوع وجود دارد.^{۹۹} هرچند اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. اغلب هوموفوبیا وسیع‌تر از گرایش جنسی همجنس‌گرایان اطلاق می‌شود. برای مثال پارلمان اروپا در مصوبه مربوط به هوموفوبیا آن را به این صورت تعریف کرده است:

«هوموفوبیا را می‌توان ترس یا بیزاری نامعقول از همجنس‌گرایی ل‌بین‌ها و گی‌ها و دوجنس‌گرایان و ترانس‌سکسوال‌ها (مجموعاً شامل ال‌جی‌بی‌تی) تلقی کرد، که [این بیزاری] مبتنی است بر تعصباتی که مردم در مورد امور دیگری مانند نژادپرستی، بیگانه‌هراسی، یهودستیزی و سکسیسم هم دارند» (European-Parliament, 2006).

در تعریفی دیگر از اندرو اس. فورشی هوموفوبیا متمایز از ترانس‌فوبیا چنین تعریف شده است: «یک اصطلاح روانشناختی است که توسط واینبرگ مطرح شد (۱۹۷۳) برای تعریف یک نفرت، اضطراب و یا ترس نامعقول از همجنس‌گرایی. اخیراً هوموفوبیا اصطلاحی است که برای توصیف یک ترس، ناخوشایندی، عدم تسامح، یا نفرت از همجنس‌گرایی یا علاقه‌مندی همجنس‌ها به یکدیگر یا علاقه‌ای که خود فرد ممکن است داشته باشد (هوموفوبیای درونی) اطلاق می‌گردد» (GLSN, 2002). نمونه‌های هوموفوبیا عبارت‌اند از جرم‌های ناشی از نفرت، درخواست‌های تحقیرآمیز، لطفیه‌های موهن، خدمات ندادن، و یا هر اقدام یا باور سرکوبگرانه دیگر [که به جهت بیزاری از همجنس‌گرایان باشد] (Bonner Curriculum, 2009)».

۳،۳،۳. اشکال هوموفوبیا:

هوموفوبیا اشکال مختلفی دارد. در اینجا به دو شکل این اشکال را معرفی می‌کنیم.

۳،۳،۳،۱. هوموفوبیا از جهت نوع پیش‌فرض‌ها:

نخست از جهت نوع دیدگاهی که هوموفوبیا نسبت به همجنس‌گرایان پیدا می‌کند هوموفوبیا چند گونه پیدا می‌کند. مثلاً اینکه همجنس‌گرایی را یک بیماری بدانیم یا یک گونه نقص و غیره.

^{۹۹}. برای مثال بنگرید به تعریف هوموفوبیا در این منابع:

<http://www.merriam-webster.com/dictionary/homophobia>
<http://dictionary.reference.com/browse/homophobia>
<http://archive.adl.org/hate-patrol/homophobia.asp>

از این زاویه مارتین کانتور مدل‌هایی برای هوموفوبیا بر می‌شمارد به قرار زیر (Kantor, 2009, p. 11):

الف. هوموفوبیای پزشکی: این تصور که همجنس‌گرایان بیمار تلقی می‌شوند و افرادی فاقد صلاحیت برای مسئولیت‌های اجتماعی مانند داشتن فرزند، تحصیل و آموزش دادن دیگران و غیره‌اند. این تلقی است که در تحقیقات موجود در مورد همجنس‌گرایانی که فرزند پذیرفته‌اند یا در مورد معلمان همجنس‌گرا کاملاً رد شده است. ضمن آنکه بسیاری از همجنس‌خواهان در طول تاریخ معلم و مربیان بشر بوده‌اند از جمله سقراط، افلاطون، ویتگنشتاین، داوینچی، میکال آنجلو و دیگران.

ب. هوموفوبیای دینی: این یک تلقی قدیمی است که از جانب مذاهب نسبت به همجنس‌گرایان ابراز شده است دایر بر اینکه همجنس‌گرایی یک گناه است و یا گرایش ناشی از یک گناه در خانواده ایشان یا خود ایشان بوده است. این نیز تلقی نیست که امروز کسی آن را جدی تلقی کند. علت گرایش جنسی موضوع علم است و در مقاله منشأشناسی این موضوع بیشتر بررسی شده است. تلقی گناه نیز جز در میان باورمندان متعصب مذاهب امروزه طرفداری ندارد. بسیاری از مذاهب امروزه تلاش می‌کنند تا روایتی متناسب با «واقعیت» و وجود همجنس‌گرایی به عنوان یک گرایش در میان سایر گرایش‌ها بیابند چراکه نمی‌توان گرایشی را که در انسان پایداری نشان می‌دهد به وسوسه و شیطان و گناه نسبت داد.^{۱۰۰}

ج. هوموفوبیای جرم/انگار: یعنی این تلقی که گویا همجنس‌گرایان مستعد جرم هستند و احتمالاً بیشتر از دیگران مرتکب جرم‌هایی مانند بچه بازی یا تجاوز می‌شوند. این تلقی نیز برحسب تحقیقات موجود یک پیشفرض فرهنگی نامعقول است. برای مثال میزان ارتکاب تجاوز به کودکان برخلاف این کلیشه از طرف مردان دگرجنس‌گرا روی می‌دهد و شاید خانواده و نهاد دگرجنس‌گرایی باید مسئول این معضل شناخته شود که چه رابطه‌ای میان دگرجنس‌گرایی و تجاوز به کودکان وجود دارد. (در این مورد در بخش دگرجنس‌گرایی سخن خواهیم گفت).

د. هوموفوبیای سیاسی: یعنی این تلقی که همجنس‌گرایان «دشمنانی در اتحادی مشترک»‌اند. این تلقی خاص کشورهای غربی است که همجنس‌گرایان در حال حاضر قدرت تغییر در دموکراسی‌های موجود را دارند. بنابراین گروه‌های سیاسی فاقد درک و فهم همجنس‌گرایان آنها را یک ظرفیت برای بالا رفتن از نردبان قدرت می‌بینند نه یک اقلیت صاحب حق. البته این تلقی است که

^{۱۰۰} . آرش نراقی در مورد دیدگاه اسلام نسبت به این موضوع مقاله علمی دارد. برای مطالعه دیدگاه او همچنین می‌توان به گفت و گوی رادیو فردا با وی در این نشانی بنگرید:

http://www.radiofarda.com/content/o2_arash_naraghi_responses_to_web_readers/2158664.html

و نیز مقاله‌ای از اکبر گنجی که امکان بازتفسیر متون دینی اسلامی را در این مورد متذکر گردیده است:

<http://injahaani.blogfa.com/post-17.aspx>

برای مطالعه دیدگاه‌های معاصر مسیحیان و مسلمانان روشنفکر در مورد همجنس‌گرایی و دین می‌توان این وبلاگ را مشاهده کنید.

<http://nimashahed.blogspot.com/>

^{۱۰۰}Criminal Homophobia

قوانین کشورها در مورد

روابط همجنس‌گرایانه و

آزادی بیان مربوط به آن

قانونی بودن ازدواج

محدودیت آزادی بیان

انواع دیگری از پارتنتری و

یا باهم‌بودن ثبت نشده

کیفر اجرا نشده

ازدواج پذیرفته شده اما

اجرا نمی‌شود

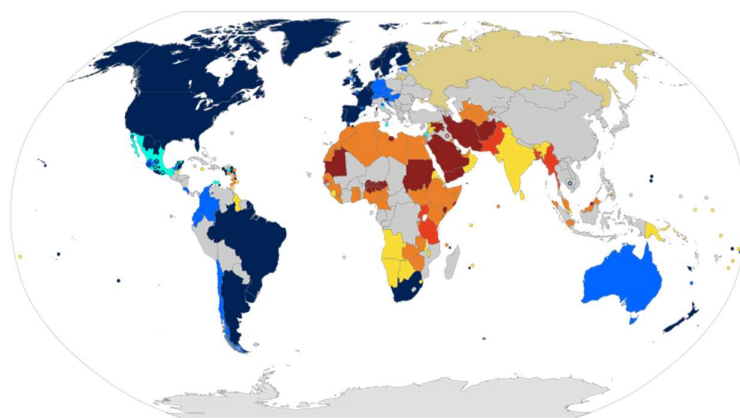
زندان

حبس ابد

با هم بودن دو همجنس

برسمیت شناخته نمی‌شود.

مجازات مرگ



نقشه کشورهای جهان بر اساس تشخیص حقوق همجنس‌گرایان، تا جولای ۲۰۱۱

سیاستمداران ممکن است نسبت به کل گروه‌های اجتماعی داشته باشند. در اینجا این موضوع همراه با سوء استفاده از حقوق یک گروه سرکوب شده است. اما شکل ایرانی این فوبیا تلقی حکومتی است که همجنس‌گرایی را به مثابه یک سوغات غربی و در جانب دولت‌های غربی می‌بیند نه به مثابه یک هویت و گرایش جنسی. تقلیل همجنس‌گرایی به چنین پدیده‌ای در میان کشورهای آفریقایی، روسیه و خاورمیانه مشترک است. این عنوان امکان سخن از حق یک گروه را کاملاً سلب می‌کند، اگر جامعه فوبیا دیگری در مورد کشورهای غربی نیز داشته باشد. برای مثال زنفوبیا به معنی بیگانه‌هراسی ممکن است مبنای چنین هراسی از همجنس‌گرایی به عنوان پدیده‌ای [ظاهراً] مربوط به غربیان باشد یا آن را تقویت کند.

۵. *هوموفوبیای فرهنگی-اجتماعی*: یعنی این تلقی که گویا همجنس‌گرایان خطری برای فرهنگ و بنیان‌های اجتماعی مانند خانواده هستند، آن‌ها تعهدی به چیزی از جمله سنت‌ها ندارند و منجر به تخریب فرهنگ عمومی می‌شوند. این تلقی نیز با وجود همجنس‌گرایانی که خود در ساختن جامعه نقش داشته‌اند و وجود زوج‌های همجنس‌گرای بسیاری که امروزه در کنار دگرجنس‌گرایان خانواده تشکیل داده‌اند تصویری نامعقول است. برای مثال می‌توان به رابطه کوکتو یک نویسنده مشهور فرانسوی و پارتنرش اشاره کرده که ۲۵ سال در کنار یکدیگر

مانند نمونه‌های بسیاری از عشق‌های روماتیکی که میان همجنس‌گرایان زن و مرد وجود داشته است. امروزه بسیاری از زوج‌های دگرجنس‌گرا نیز چنین رابطه‌های طولانی و پایداری را تجربه نمی‌کنند. هرچند در نهایت این تلقی خود جای نقد دارد که چرا باید بیمناک از سنت‌ها بود و آن‌ها را اساس یک جامعه تلقی کرد

در حالی که تاریخ اجتماعی بشر همیشه همراه با تحول و تغییر سنت‌ها بوده است و تدریجاً

^{۱۰۲} . کوکتو [Jean Cocteau] و ژان مره [Jean Marais] بیش از ۲۵ سال به عنوان رابطه عاشقانه خود را حفظ کردند. بنگرید به :

http://en.wikipedia.org/wiki/Jean_Cocteau

سنت‌های دیگری را جایگزین سنت‌های پیشین ساخته است. ساختار اجتماع نیز چیزی نیست که با وجود یک اقلیت جنسی نابود گردد.

و. هوموفوبیای بیولوژیک: یعنی این تلقی که ظاهراً همجنس‌گرایی ناشی از یک نقص آناتومیک یا بیولوژیک در ایشان است که آنها را از دیگران متمایز می‌سازد. تلقی که به یکی از دیدگاه‌های منشأشناختی متوسل می‌شود که ژنتیک یا بیولوژی را منشأ گرایش جنسی همجنس‌گرایان تلقی می‌کند، اما می‌خواهد بر همین اساس از تغییر در این وضعیت سخن بگوید یا آن را نوعی نقص در طبیعت بشمارد. این تلقی توسط نظریه‌پردازان بیولوژی مورد نظر هم حمایت نمی‌شود و کسانی که به وجود چنین منشأی اعتقاد دارند تنها تمایز را مورد دفاع قرار می‌دهند نه نقص آن را. این موضوع را در مقاله مربوط به منشأشناسی بیشتر بررسی کرده‌ایم.

۳،۳،۳،۲. دوم از جهت عامل هوموفوبیا:

از جهت دیگری نیز می‌توان اقسام هوموفوبیا را بررسی کرد؛ یعنی نهادها یا عامل‌هایی که می‌توان به جهت داشتن تلقیات هوموفوبیایی آنها را مورد اشاره قرار داد:

الف. هوموفوبیای دینی: نهاد دین چه به صورت یک سازمان دینی چنانکه در ایران وجود دارد یعنی حوزه علمیه و روحانیتی که به صورت یک نهاد قدرت وجود دارد و چه به عنوان یک نهاد اجتماعی؛ یعنی مجموعه باورهای مردم در مورد دین و مسایل جنسی هر دو عامل بزرگی برای نفی و سرکوب گرایش‌های جنسی غیر دگرجنس‌گرایانه هستند. آنچه این نهاد به آن متوسل می‌شود همان باوری است که در تقسیم پیشین متذکر شدیم یعنی گناه تلقی کردن همجنس‌گرایی.

ب. هوموفوبیای دولتی: این نوع از هوموفوبیا سال‌هاست که تقریباً کمتر دولتی آن را دنبال می‌کند و اغلب دولت‌ها در جهت هماهنگی با سازوکارهای حقوقی جهانی در پی کاهش تبعیض بر مبنای گرایش جنسی و هویت جنسیتی‌اند. اما در برخی کشورها از جمله ایران هنوز می‌توان تصویب قوانین یا حمایت از قوانینی را یافت که منجر به طرد یا نحوی آزار و اذیت همجنس‌گرایان است. نقشه زیر کشورهایی را نشان می‌دهد که در آن رسماً قوانین توسط دولت و قوه قضائیه علیه همجنس‌گرایان تصویب شده و اجرا می‌شود.

ج. هوموفوبیای فرهنگی: فرهنگ نیز به عنوان نهاد اجتماعی می‌تواند عاملی برای توسعه بیزاری و نفرت از همجنس‌گرایان در میان مردم باشد. در ایران به طور خاص این مسئله به صورت یکسری کلیشه‌ها در زبان وجود دارد که فرد همجنس‌گرا را به عنوان یک شخصیت تحقیر شده و پست معرفی می‌کند. عناوینی ناسزاگونه‌ای که در زبان عرف برای خطاب کردن همجنس‌گرا وجود دارد قوت و قدرت خود را از فرهنگ عرفی می‌گیرد که سرچشمه این نوع از سرکوب‌های اجتماعی است. این مسئله در فرهنگ‌های مدرن از طریق نقد هوموفوبیا در رسانه‌ها کاهش یافته است. در زبان فارسی مدتهاست رسانه‌های غیر دولتی تلاش می‌کنند تا زبان هوموفوبیک گذشته را تصحیح

کنند. برای مثال امروز اکثر روشنفکران و رسانه‌های غیر دولتی به جای کاربرد واژه‌ای مانند «همجنس باز» که بار منفی داشته است از واژه «همجنس‌گرا» استفاده می‌کنند که دلالت خشتی‌تری دارد و اغلب مورد کاربرد متون پزشکی بوده است. این نحوه‌ی کاربردها در کشورهای مختلف تلاشی برای کاهش هوموفوبیایی است که به صورت فرهنگی در کشورها رواج دارد.

د. هوموفوبیای درونی شده: هوموفوبیا در اقسام فوق گاهی نهادی بیرونی ندارد که آن را مورد اشاره قرار دهیم بلکه درون افراد مبدل به یک نهاد شده است. این مورد خاص حتی در خود همجنس‌گرایان نیز یافتنی است. بسیاری از همجنس‌گرایان در کشورها و فرهنگ‌هایی که همجنس‌گرایی یک تابو بزرگ قلمداد می‌شود، خود حامل هوموفوبیا هستند. این مسئله موجب می‌شود که برخی از محققان گمان کنند بسیاری از کسانی که نفرت‌های هوفوبیک از خود نشان می‌دهند ممکن است خود ناشی از وجود یک تمایل درونی باشد که به جهت هنجارهای اجتماعی هوموفوبیک سعی می‌کنند آن را پس بزنند. در بررسی منشأ هوموفوبیا به چنین تحقیقاتی اشاره خواهیم کرد.

ه. هوموفوبیای اجتماعی: این عنوان می‌تواند عنوان عمومی شامل همه‌ی عوامل فوق تلقی گردد. اما یک شکل خاص از عامل اجتماعی در رواج نفرت از همجنس‌گرایان این است که فرد به جهت ترس از دست دادن جایگاه اجتماعی و پیوندهای اجتماعی که در شرایط عادی دارد ناچار از اظهار نفرت از همجنس‌گرایان شود. این امر هم برای دگرجنس‌گرایان و هم خود همجنس‌گرایان روی می‌دهد. چرا که جامعه به عنوان یک گروه مرجع و بزرگتر افرادی را که از هنجارهای او تبعیت نکنند از خود جدا می‌سازد و طرد می‌کنند. بنابراین به جهت ترس از دست دادن این موقعیت فرد صف خود را از همجنس‌گرایان جدا می‌سازد. در این جا نیز مانند سایر اقسام هوموفوبیا که ملاحظه کردیم چیزی جز عقلانیت و دلیل روشن برای نفرت و انزجار وجود دارد. در واقع انزجار به جهت انگیزه‌ای جز آن چیزی است که ابراز می‌شود.

۳،۳،۴. لزوفوبیا و گی‌فوبیا

عنوان هوموفوبیا به طور عام شامل ترس از هر دو شکل همجنس‌گرایی زنان و مردان است. اما علاوه بر این به طور خاص از لزوفوبیا^۱ یعنی فوبیا نسبت به زنان همجنس‌گرا نیز یاد شده است. این عنوان به طور کلی به معنی هرگونه ترس و بی‌زاری نسبت به عشق و تمایل زنان به یکدیگر است که از زیبایی شناسی خاصی ناشی می‌شود. زیبایی شناسی که تمایل زن به زن را دوست ندارد. یا به عکس ممکن است کسی مشکلی با عشق زنان به یکدیگر نداشته باشد، چنانکه برخی از مردان دگرجنس‌گرا به ویژه در ایران فانتزی دیدن زنان لزبین با یکدیگر را داشته باشند، اما تمایل مرد به مرد برایشان نفرت انگیز به نظر برسد.

^۱:Lesbophobia

اما به یک معنای تخصصی‌تر لزبوفوبیا اصطلاحی است که توسط سیتتیا پترسون در مقاله‌ای مطرح شده است. قصد او اشاره به دیدگاه تبعیض جنسیتی است که زنان را تابع مردان تلقی می‌کند و بنابراین از اینکه یک زن به جای توجه به یک مرد به زن دیگری توجه و علاقه نشان دهد ابراز نگرانی و بی‌زاری می‌کند. در واقع لزبوفوبیا در تلقی پترسون ناشی از ترس مردان به دلیل از دست دادن جایگاه‌شان در جامعه پدرسالار است (Petersen, 1994). در مورد جامعه پدرسالار و ساختار آن در ایجاد هوموفوبیا کمی جلوتر سخن خواهیم گفت. اما در اینجا جای اشاره دارد که وقتی مردان دگرجنس‌گرا نگران موقعیت خود در جامعه هستند دگرجنس‌گرایی را بهترین راه برای تثبیت موقعیت خود می‌یابند، چرا که زنان در این گرایش جنسی نیازمند به مرد تلقی می‌شوند. این مسئله را فمینیست‌های لژیون محور نقدهای خود از جامعه پدرسالار و دگرجنس‌گرا قرار داده‌اند.^{۱۰۴}

«گی‌فوبیا» هرچند کمتر به کار رفته است، اما در برابر لزبوفوبیایی که پترسون می‌گوید می‌توان یک «گی‌فوبیا» را نیز تصور کرد؛ یعنی ترس از گی بودن مردان از جانب زنان به دلیل نگرانی زنان دگرجنس‌گرا بابت از دست دادن موقعیت و امتیازاتی که در جامعه پدرسالار برای خود تصور می‌کنند. وقتی مردان به جای زنان به یکدیگر تمایل نشان دهند ممکن است برخی از زنان دگرجنس‌گرا نگرانی بابت از دست دادن موقعیت خود به عنوان شخص محبوب و محور توجه احساس کنند. این امر در تجربه‌های ایران بیشتر قابل یافتن است و گویا برخی از فوبیها در زنان دگرجنس‌گرا انعکاس چنین نگرانی است.

۳،۳،۵. بای فوبیا

تعریف: هر نوع نفرت و بی‌زای نسبت به کسانی که دوجنس‌گرا هستند که ممکن است این دیدگاه منفی منجر به تبعیض یا آزار و اذیت دوجنس‌گرایان شود.

دو جنس‌گرایان تقریباً همان شکل از بی‌زاری و نفرتی را که برای همجنس‌گرایان وجود دارد تجربه می‌کنند. از این جهت نکته جدید در اینجا قابل ذکر نیست. در یک تحقیق دانشگاهی مایکل الیاسون از میان دانشجویان خود تصورات و کلیشه‌های مربوط به گرایش جنسی را می‌سنجد. بنابر روایت او تصورات منفی این دانشجویان از دوجنس‌گرایان وسیعتر از این تصور از همجنس‌گرایان بوده است (Eliason, 1977). اگر این نمونه آماری را بتوانیم تعمیم دهیم به نظر

^{۱۰۴} . برای مثال بنگرید به :

Rich, Adrienne. "Reflections on Compulsory Heterosexuality." *Journal of Women's History*: 2004; 16, 1; Research Library pg. 9.

می‌رسد که دوجنس‌گرایان داغ ننگ وسیعی را در جوامع غربی تحمل می‌کنند. شاید به همین جهت باشد که به لحاظ آماری بیشتر از همجنس‌گرایان باید متحمل مشکلات روحی ناشی از این فویباها باشند. اما علاوه بر این دوجنس‌گرایان ممکن است توسط همجنس‌گرایان نیز موضوع بیزاری و نفرت قرار گیرند (Ross, Dobi, & Allison, 2010). برخی سوءفهم‌ها از وضعیت دوجنس‌گرایان وجود دارد که ممکن است مردم نسبت به چنین گرایشی داشته باشند. یک دوجنس‌گرا به هر دو جنس تمایل دارد و این امر موجب می‌شود که مردم تصور کنند که این گرایش دو مسئله پدید می‌آورد:

۳,۳,۵,۱. دوجنس‌گرایی اصالت ندارد و دو جنس‌گرایی بی‌معنی است

این تمایلی شایع است که گویا دوجنس‌گرایی به معنی یک گرایش اصیل نیست بلکه ناشی از دلایلی از این قبیل است:

۳,۳,۵,۱,۱. دوجنس‌گرا کسی است که به جهت محدودیت در دسترسی به جنس مخالف به رابط به همجنس‌اش نیز دست می‌زند. این تلقی به ویژه در ایران به جهت وجود تمایزهای محیطی میان زن و مرد ممکن است بیشتر گفته شود. دوجنس‌گرایان در ایران کسانی هستند که به جهت محرومیت به همجنس‌شان نزدیکی می‌کنند و دوجنس‌گرا معنایی ندارد. این تلقی هرچند در مورد کسانی که هویت جنسی خود را نمی‌شناسند ممکن است درست بوده باشد؛ یعنی کسانی که اصطلاحاً همجنس‌خواب نامیده می‌شوند، اما ممکن است در این میان این تلقی موجب شود که بسیاری که خود را به لحاظ هویتی دوجنس‌گرا شناخته نیز قربانی چنین پیشداوری گردند.

۳,۳,۵,۲,۲. دوجنس‌گرایان در وضعیت گذار هویتی هستند؛ یعنی کسانی هستند که هنوز هویت خود را به درستی تشخیص نمی‌دهند. ممکن است کسی که خود را دوجنس‌گرا می‌داند در واقع همجنس‌گرایی باشد که به جهت هموفوبیای اجتماعی ترس از دست دادن جایگاه خود را داشته باشند. بنابراین می‌توان گفت این اشخاص هنوز یک هویت جنسی اصیل ندارند. این تلقی نیز از قبل تصور می‌کند که هویت جنسی دو جنس‌گرایانه ممکن نیست بنابراین با این فرض این گروه را به مثابه یک گروه غیر اصیل و حاشیه‌ای تلقی می‌کند که خود شکلی از تبعیض اجتماعی در مورد گرایش‌های جنسی است.

۳,۳,۵,۲. دوجنس‌گرایان بی‌قید و بنداند

این تلقی نیز ناشی از تصور بالا است که گویا دوجنس‌گرایی اساساً یک گرایش اصیل نیست و باید ناشی از یک علت تصادفی باشد که ربطی به میل طبیعی افراد به دو جنس ندارد. در این مورد برخی گمان می‌کنند که دوجنس‌گرایی ناشی از شهوت رانی و زیاده‌طلبی است که در افراد وجود دارد و این موجب می‌شود که به هر جنسی تمایل نشان دهند. اگرچه گاه همجنس‌خوابان یا کسانی که صرفاً تمایل جنسی خود را با همجنس و افراد ترانس‌کسوال ارضا می‌کنند ممکن است فاقد تصویری از هویت جنسی دوجنس‌گرا برای خود باشند اما این پیشداوری موجب می‌شود که کسانی که هویتاً خود را دوجنس‌گرا می‌شمارند نیز موضوع طرد قرار گیرند. چنین افرادی تنها

گرایش جنسی خود را با همجنس ارضا نمی‌کنند بلکه تمایل عاطفی نیز به وی دارند همانگونه که به جنس موافق خود دارند. علاوه بر این دوجنس‌گرایی /نروما به معنی تمایل به داشتن دو پارتنر همزمان نیست. همانطور که یک دگرجنس‌گرا یا همجنس‌گرا/نروما عاشق دو یا چند پارتنر همزمان نمی‌شود. دوجنس‌گرا نیز شریک خود را به شکل غیر انحصاری در میان دو جنس می‌جوید و از بابت تک همسری یا چند همسری تفاوت معنی‌داری با سایر گرایش‌ها ندارد. این موضوعات را در بخش مربوط به دوجنس‌گرایی بیشتر بسط خواهیم داد.

تصوراتی مانند پیشداوری‌های فوق منجر به برخی مشکلات در روابط اجتماعی دوجنس‌گرایان می‌شود. این امر چنانکه گفته شد تنها از جهت وجه همجنس‌گرای ایشان نیست که در آن با همجنس‌گرایان همدرداند. بلکه از وجه دوگانه‌ای که گرایش ایشان دارد مورد نفرت همجنس‌گرایان نیز واقع می‌شوند. برای مثال تحقیقی به مسئله‌ی همکاران دوجنس‌گرا و همجنس‌گرا پرداخته است که در آن نشان داده می‌شود بای‌فوبیا در همجنس‌گرایان منجر به موانع و مشکلاتی برای دوجنس‌گرایان شده است (Geen, 2009).

بحث: در ایران هنوز تشخیص هویتی دوجنس‌گرایان مشکل است. بخشی از این مسئله این است که مشکلاتی که منجر به همجنس‌خواهی مردم می‌شود همیشه مانع از تشخیص هویت‌های جنسی است. مردم به جهت چنین مشکلاتی هنوز در دوره‌ی گذر هویتی هستند یا از سر اجبار همجنس‌خواهی می‌کنند. بنابراین کسانی که بنابر تعریف گرایش عاطفی و جنسی به هر دو جنس داشته باشند دشوار است. اما بخشی از تشخیص هویتی نوشتن و سخن گفتن در مورد چنین هویتی است. بافوبیایی که رسانه‌ها همجنس‌گرا نیز از آن بی‌بهره نیستند خود مانع از توزیع دانشی می‌شود که مردم را در تشخیص هویت جنسی‌شان می‌تواند کمک کند. بنابراین مطرح نکردن بحث از دوجنس‌گرایی خود یکی از عواملی است که در فقدان آگاهی از گرایش جنسی و به تبع آن تشخیص هویتی برای دوجنس‌گرایان ایرانی نقش داشته است. همانطور که با رشد رسانه‌های همجنس‌گرا امکان تشخیص هویت همجنس‌گرا بیشتر می‌شود توسعه بحث از دوجنس‌گرایی نیز می‌تواند در شکل‌گیری هویتی ایشان سهم مهمی ایفا کند^{۱۰۵} جهت روشی شاید بهتر باشد تصور نکنیم قالب‌های هویتی که دانشمندان ساخته‌اند (همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا و غیره) ذات ثابت و تغییر ناپذیر طبیعی هستند که افراد یا از آن برخوردارند یا برخوردار نیستند. شاید بهتر باشد بدانیم که این عناوین در طول عمر افراد پذیرفته می‌شود و این پذیرش ناشی از چشمنداز شناختی است که ما به مردم می‌دهیم و آن‌ها آن را می‌پذیرند یا کنار می‌گذارند. گفتن اینکه در ایران دوجنس‌گرا نداریم بخش دیگری از عبارت را پنهان می‌کند. ادامه این جمله این می‌تواند باشد: در ایران آن کسی که طبق طبقه‌بندی مدرن میل جنسی خود

^{۱۰۵} . در زمان انتشار این مقاله در قالب این کتاب این تلاش از سوی برخی دوجنس‌گرایان ایرانی در حال انجام است. برای مشاهده این فعالیت

به ویژه بنگرید به این نشانی:

را دوجنس‌گرا بخواند نداریم. اما بسیاری از کسانی که دوجنس‌خواهی را تجربه می‌کنند مانند بسیاری از کسانی که نخست همجنس‌خواهی داشته‌اند ممکن است روزی به این تشخیص در خود برسد که میل خود را ذیل یک مقوله دسته‌بندی کنند و این اتفاق حاصل توزیع دانش در میان ایشان است.

۳,۳,۶. هتروفوبیا

تعریف: هرگونه بیزاری یا نفرت نامعقول از فرهنگ و طرز زندگی دگرجنس‌گرایان

همجنس‌گرایان ممکن است به جهت هوموفوبیایی که از جانب دگرجنس‌گرایان تجربه می‌کنند نگاه منفی نسبت به ایشان پیدا کنند. این امر اگرچه منشأ معقولی دارد و ناشی از تبعیضی است که جامعه‌ی دگرجنس‌گرای هوموفوب ایجاد کرده‌است، اما جامعه‌ی همجنس‌گرا به دلیل تجربه بیزاری و نفرت تبعیض‌آمیز قادر است که از این موقعیت خصومت و یا خودی/غیر خودی فراتر رود. همجنس‌گرایی فراتر از چنین بیزاری‌هایی می‌تواند هویت خود را به صورت ایجابی و در مواجهه با مطلوب خود تعریف کند. این موضوع منجر به بحث‌هایی در میان همجنس‌گرایان در مورد دگرجنس‌هراسی شده است که خود منشأ خود انتقادی در جامعه‌ی همجنس‌گراست؛ علاوه بر مشاهده تجربی هتروفوبیا در میان همجنس‌گرایان به شکل نظری نیز این عنوان را می‌توان ملاحظه کرد. به ویژه به جهت انتقاد نظریه پردازان فمینیست بر نظام پدرسالار به عنوان یک نظام دگرجنس‌گرا، گاه به نظر رسیده است که صرفاً نوعی هتروفوبیا مبنای نقد نظام دگرجنس‌گرا بوده است و آن را یکسره با پدرسالاری یکسان تلقی کرده‌اند. این موضوع دستمایی عنوان انتقادی هتروفوبیا در کتابی از پاتای شده است که در آن فمینیست‌های اواخر قرن بیستم را به این عنوان متهم می‌کند (Patai, 1988, p. 129).

۳,۳,۷. منشأشناسی فوبیاهای مربوط به گرایش جنسی:

تا اینجا بیشتر ما به اشکال هوموفوبیا و بای فوبیا پرداختیم و در فصل پیشین نیز به ترانس‌فوبیا اشاره کردیم. در مورد هر یک از این فوبیاهای جنسی می‌توان جدا گانه سخن گفت و دلایلی که

^{۱۰۶} . برای مثال بنگرید به :

<http://queersunited.blogspot.com/2009/09/open-forum-does-heterophobia-exist.html>

بر شمرده شده است را ذکر کرد. اما برخی مبانی مشترک وجود دارد که در جوامع اساس تبعیض‌های فوق است. در اینجا به مبانی که ممکن است این فویباها را ایجاد کند اشاره می‌کنیم. این تحلیل می‌تواند شامل ترانس فویبا نیز باشد. این مبانی را می‌توان در دو سطح بررسی کرد:

۱. سطح روانشناختی. ۳,۳,۷,۱

از اولین آثاری که به این مقوله پرداخته شده است این حدس مطرح بوده که ترس و بیزاری از همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان نسبتی با گرایش مخفی و سرکوب شده شخص هوموفوب به همجنسان‌اش دارد. این مسئله در برخی از تحقیقات مربوط به هوموفوبیا نیز نشان داده شده است. در یک تحقیق در مورد مردانی که خود را دگرجنس خوانده‌اند تصاویری هومواروتیک نمایش داده می‌شود. این آزمایش نشان می‌دهد تعداد زیادی از کسانی که رفتار هوموفوبیک داشته است برانگیختگی جنسی بیشتری به این تصاویر نشان می‌دهند (Adams, Wright, & Lohr, 1996). بنابراین این حدس تقویت شده است که هوموفوبیا ناشی از میلی است که افراد به همجنس دارند اما به جهت اجتماعی این میل یک داغ ننگ محسوب شده است و بنابراین تلاش می‌کنند آن را از طریق ابراز نفرت و انزجار پس بزنند. شاید این امر توضیح دهد که چرا در میان روحانیان که بیشترین ابراز انزجار از همجنس‌گرایی مشاهده می‌شود اخبار دیگری حاکی از «آن کار دیگر» در «خلوت» ایشان همیشه درز می‌کند.^{۱۰۷} این مسئله بیش‌تر برای تشخیص منشأ هوموفوبیا و بای فویبا می‌تواند کمک کند. اما برای تشخیص ریشه‌های تبعیض علیه ترانسکسوال/ترانسجندرها باید مسئله را در سطح اجتماعی بررسی کرد.

۱. سطح جامعه‌شناختی. ۳,۳,۷,۱

به نظر می‌رسد فویبا‌های جنسی و جنسیتی به صورت سیستماتیک در جوامع وجود دارند. این نقش سیستماتیک به جهت ساختار پدرسالاری است که در جوامع نقش‌های جنسیتی زن و مرد را از قبل مشخص می‌سازد. همجنس‌گرایان، ترانسجندرها و دوجنس‌گرایان این نظم سنتی و طبیعی فرض شده را مختل می‌کنند. بنابراین انتظار می‌رود که جامعه به صورت سیستماتیک این امر را طرد کند. چنین طردی به صورت نفرت و بیزاری‌هایی ظاهر می‌شود که عقلانیت آن مشخص نیست. نظریه پردازان جنسیت این مسئله را در قالب چند اصطلاح کلیدی توضیح می‌دهند.

نخست مفهوم «دگرجنس‌گرا-هنجاری»^{۱۰۸} به این معنی که هنجار معیار و شاخص در روابط انسانی دگرجنس‌گرایی است. این اصطلاحی است که نخستین بار توسط مایکل وارنر در مقاله‌ای

^{۱۰۷} . برای مطالعه این دیدگاه می‌توانید دیدگاه‌های یک روانشناس را در این ویدئو مشاهده کنید:

<http://www.rochester.edu/news/show.php?id=4040>

^{۱۰۸} Heteronormativity

استفاده شده است. در این مقاله قصد او از کاربرد این واژه اشاره به نظامی از هنجارهای اجتماعی است که یک شکل غالب و معیار برای امور جنسی فرض می‌کند (Warner, 1991). در این نظام اجتماعی که ما در واقع در آن زندگی می‌کنیم فرض بر این است که هویت‌های دیگری جز دگرجنس‌گرایی هویت‌های معیار نیستند. بنابراین حداکثر به عنوان اشکال حاشیه‌ای و استثنایی بر این شکل اصلی و معیار تلقی می‌شوند.

وقتی دگرجنس‌گرا-هنجاری همراه با گرایش آشکار به طرد و محدود کردن هویت‌های جنسی دیگر باشد این را تحت عنوان هتروسکسیسم^{۱۰} می‌نامیم؛ یعنی باور به اینکه تنها شکل مشروع گرایش جنسی گرایش دگرجنس‌گرایانه است. این دیدگاه همراه با تبعیض علیه همجنس‌گرایان است و موجب می‌شود که برخی محدودیت‌ها مانند منع قانونی و آزار و اذیت ایشان را نیز در بر داشته باشد؛ بنابراین هتروسکسیسم نسبت به دگرجنس‌گرا-هنجاری، خشونت آشکارتری را در برابر گرایش جنسی همجنس‌گرایان ابراز می‌کند.

آنچه هتروسکسیسم را در جامعه ضروری می‌سازد ساختاری است که در آن مرد و زن و نقش جنسیتی ایشان را تعریف می‌کند. این ساختار را با عنوان پدرسالاری^{۱۱} می‌شناسیم؛ یعنی نظام جنسی که بر اساس تبعیض میان دو جنس استوار است و در آن پدر یا مرد به عنوان محور ارتباطات خانوادگی و عضو شریفتر جامعه تلقی می‌شود. نظام پدرسالار بر مبنای تبعیض جنسیتی استوار است. اما این تبعیض مستلزم برقرار کردن هنجارهای خاصی است. بر مبنای این هنجارسازی قالب‌های خاصی برای مرد بودن و زن بودن در هر جامعه در نظر گرفته می‌شود که تمایز مردان و زنان را مشخص می‌سازد. جایگاه مرد و زن بر اساس این تمایزهای نمادین حفظ می‌شود. بر هم زدن این تمایزهای نمادین که در واقع همان هویت جنسیتی هستند نظم جامعه‌ی پدرسالار را بر هم می‌ریزد. اما این نظم نمادین جنسیتی چیست؟ برای مثال در این ساختار مرد کسی است که در تمایز با زن باید سنگین و باوقار باشد، طرز خاصی لباس بپوشد، اندام جنسی‌اش در رفتارهای اجتماعی، در الگوی لباس مبهم و نامشخص باشد. در برابر آن زن می‌تواند رفتار سبک‌تری داشته باشد (البته نه در برابر نامحرمان) عاطفی‌تر است نه عقلانی، طرز خاصی برای ژست‌ها، میمیک‌های صورت، حرکات دست و بدن در حین صحبت و غیره دارد. این نظام خاص جنسی در نظریات فمینیستی به تفصیل بازگو شده است؛^{۱۲} لختی از این نظم‌های تعیین شده فرد را منزوی و مطرود می‌سازد. برای مثال مرد همجنس‌گرایی که عاطفی رفتار می‌کند و اصطلاحاً وقار لازم یک مرد دگرجنس‌گرا را ندارد تحت عناوینی مانند «اواخواهر»، «زن

^{۱۰} Heterosexism

^{۱۱} http://gdt.oqlf.gouv.qc.ca/ficheOqlf.aspx?Id_Fiche=8373795

^{۱۲} Patriarchy

^{۱۳} . نظم جامعه پدرسالار و نسبت آن با هوموفوبیا را در گفتاری از یکی از مهمترین نظریه پردازان همجنس‌گرایی کوزووسکی سیجویک در اینجا بخوانید:

http://133.65.151.33/ocha/bitstream/10083/51570/1/04_01_1-11.pdf

صفت» و غیره نامیده می‌شود. عناوینی که ما به عنوان هوموفوبیا یا ترانس‌فوبیا می‌شناسیمشان. به نظر می‌رسد که این گونه از طرد اجتماعی محصول نظام جنسی است که خود مورد نقد جوامع معاصر امروزی است؛ امروزه تدریجاً مردم بداهت و مفروض بودن چنین نظام جنسی را نمی‌پذیرند. برای مثال هنجارهایی مانند اینکه آرایش و لباس تنگ برای یک مرد ننگ آورد است، تدریجاً در ایران تغییر شکل می‌دهد. این مسئله نظم سنتی مردسالار را بر هم زده است. اگرچه این پدیده مستقیماً منجر به تغییر هنجارهای هوموفوبیایی و ترانس‌فوبیایی در ایران نمی‌شود، اما زمینه‌ای برای تغییر یک نظام جنسی کلی است که هوموفوبیا از آن تغذیه می‌کند. در چنین شرایطی می‌توان انتظار داشت که تسامح جامعه نسبت به وجود همجنس‌گرایان، ترانس‌کسوال/ترانسجندرها و دوجنس‌گرایان بیشتر از قبل باشد.

۳,۴ منشأ شناسی گرایش جنسی

۳,۴,۱. مقدمه:

گرایش‌های جنسی آنگونه که ما بر اساس تعریف انجمن روانشناسی آمریکا بیان کردیم تمایلاتی پایداراند که در برابر انتخاب دلبخواهی ما و دیگران مقاومت می‌کنند. این امر به جهت اهمیت عواملی است که خارج از اراده فرد در تعیین گرایش جنسی نقش دارد. منشأشناسی‌ها اغلب حول گرایش‌های اقلیتی انجام شده‌اند. بخشی از این اختصاصی بودن ناشی از این است که خاستگاه گرایش جنسی دگرجنس‌گرا برای جامعه‌ی دگرجنس‌گرا باور بدیهی تلقی شده است. اما از سوی دیگر دمیدن بر تنور این بحث‌ها ناشی از تمایل به رفع تبعیض علیه گروه‌های اقلیت نیز بوده است. از این جهت منشأشناسی‌ها معمولاً در جهت پاسخ به دو گروه تبعیض بوده‌اند. اول کسانی که ادعای انتخابی بودن گرایش جنسی را در پروژه‌های «تغییردرمانی» مطرح می‌کنند. هرچند سستی این مدعا را پیشتر نیز بررسی کردیم، اما تحقیقات منشأشناسی نیز در واقع تلاشی برای مواجهه با این مدعا هستند. گروه دوم هوموفوبیای است که فرض را بر اختیاری بودن گرایش جنسی می‌گذارد و براین اساس دست به تقبیح گرایش‌های جنسی اقلیتی می‌زند. سه دسته از این هوموفوبیا و مفروضات آن را در اینجا ذکر می‌کنیم: همجنس‌گرایی یا دوجنس‌گرایی (به مثابه ۱) گناه، ۲) امر زشت و یا ۳) رذیلت. این سه مفهوم بر پایه این فرض اقلیت‌های جنسی و جنسیتی را تقبیح می‌کنند که گویا آن‌ها انتخابی میان راه «گناه» و «مواب»، عمل «زشت» و «زیبا» یا «رذیلت مندی» و «فضیلت‌مندی» مفروض دارند. اما در تصویری عقلانی از مفهوم گناه در الهیات، مفهوم زیبایی در زیبایی‌شناسی و مفهوم رذیلت در اخلاق، اراده به تغییر آنچه هست شرط ضروری چنین داوریهایی است؛ یعنی باید نخست اختیاری در تغییر آنچه روحانی آن را گناه می‌نامد ممکن باشد، یا اختیاری برای تغییر آنچه افراد هوموفوب زشت تلقی می‌کنند، یا اختیاری برای تغییر آنچه این افراد رذیلت قلمداد می‌کنند، تصور شود.

این موضوع را در قالب چند زیر بخش دنبال می‌کنیم. نخست تاریخچه دیدگاه‌هایی موجود را بررسی می‌کنیم تا تدریجاً برسیم به تحولی که در نگاه دانشمندان در این مورد به وجود آمده است.

۳,۴,۲. تاریخچه:

۳,۴,۲,۱. دیدگاه‌های شبه-علمی:

دیدگاه‌های باستانی در مورد منشأ همجنس‌گرایی بر مدار برداشت اخلاقی خاصی است که از کنش جنسی لواط و نقش مفعول در این کنش داشته‌اند. به این معنی که بیشترین تمرکز فلاسفه

باستان بر علت تمایل برخی به سکس همجنس‌گرایانه است. کنجکاوی علمی ایشان حول این مسئله بوده است که چرا برخی مردان تمایل به مغولیت دارند. بنابراین نمی‌توان نظریه‌ای دقیق را از این نظریات انتظار داشت. صرف نظر از برداشت اخلاقی خاصی که در این نظریات وجود دارد تمرکز ایشان بر علت تمایل برخی مردان به سکس مقعدی ناشی از درک محدودی است که تا اواخر قرن نوزدهم در مورد گرایش‌های ال‌جی‌بی‌تی وجود داشته است. برای مثال ارسطو و افلاطون در این مورد یک علت طبیعی برای ایجاد یک «اختلال» را می‌جویند. به نظر ایشان یک انحراف و قسور طبیعی وجود دارد که این امر یا ناشی از نطفه است و یا ناشی از عادت است که بر اثر تجاوز دوره‌ی کودکی شکل گرفته است (Houston, 2011).

در میان فیلسوفان ایرانی نیز دیدگاه‌هایی برای مسئله‌ی همجنس‌گرایی وجود داشته است که براساس تصویری از منشأ این تمایل روش‌های درمانی برای خود در نظر گرفته‌اند. برای مثال زکریای رازی منشأ آن را ژنتیک می‌داند و آن را «ناشی از تخمه ناتوان پدری» می‌شمارد. راه کار او این است که فاعلیت را در مرد مفعول تقویت کنند. بنابراین توصیه‌هایی بر این اساس می‌دهد مانند «مالش دادن دَکَر و خایه‌ها» به وسیله روغن و هم‌خواگی به عنوان فاعل. در برابر او ابن‌اسینا منشأ را نه بدنی بلکه روانی می‌شمارد و ناشی از «سقوط النفس» می‌داند. بدیهی است که فقیه و فیلسوف دینی مانند او چنین دیدگاه خطرناکی داشته باشد. بنابراین برای رفع این «بیماری نفسانی» توصیه به فلک کردن و تنبیه می‌کند تا نفس متنبه گردد (فلور، ۲۰۱۰، ص. ۲۶۱-۲۶۲).

۳،۴،۲،۲. به سوی یک نظریه علمی:

این شیوه برخورد با موضوع همجنس‌گرایی و اشکال هویت جنسی اقلیت تا اواخر قرن نوزدهم ادامه دارد. در این دوره تدریجاً شاهد جنبشی حقوقی هستیم که حکم لواط را از قوانین برمی‌چیند و به موضوع همجنس‌گرایی ماهیتی پزشکی می‌دهد. طبیعی است هنوز ادبیات «بیمار شناختی» در این سال‌ها غالب است و تلاش می‌شود موضوع را از حوزه‌ی حقوق به حوزه‌ی پزشکی منتقل کنند. اما برخی منشأشناسی‌های شاخص در این سال‌ها وجود دارد که تلاش می‌کند گرایش همجنس‌گرایی را از حوزه‌ی «دگرجنس-هنجاری» خارج کند.

کارل هاینریش اولریکس^{۱۳} نام در این زمینه است. کتاب اولریکس مسئله را از موضع همجنس‌گرایی مردان می‌سنجد. نام این کتاب «تحقیقاتی در باب معمای عشق مردان به

^{۱۳} [Heteronormativity] یعنی دیدگاهی که می‌خواهد مدار داور اخلاقی در مورد امور جنسی را تمایل زن و مرد به یکدیگر قلمداد کند و سایر گرایش‌ها را به صورت حاشیه یا انحراف از این مدار بنگرد.

^{۱۴} Karl Heinrich Ulrichs (1825-1895)

یکدیگر»^{۱۱۵} است. او یک حقوقدان است. وی نظریه جدیدی را مطرح می‌کند که بر اساس آن همجنس‌گرایان نه زن هستند نه مرد بلکه جنس سومی‌اند که او آن‌ها را «اورانی» [Uranier] می‌نامد. خاستگاه این تفاوت جنسیت به نظر او این است که در قالب بدن یک مرد، زنی قرار دارد که عواطفی متفاوت با مردان دیگر دارد و چنین مردانی به یکدیگر میل می‌کنند. بنابراین منشأشناسی اولریکس بیشتر یک دیدگاه ژنتیک می‌تواند قلمداد شود که همجنس‌گرایی را همزاد با فرد می‌شمارد نه اکتسابی.

کرافت-ایبینگ در بخشی از کتاب‌اش «روان-درمانی جنسیت» تلاش کرده‌است تا برداشتی علمی از گرایش همجنس‌گرایی بدهد. اما او در قالب رویکرد «بیمارشناختی» همجنس‌گرایی را به صورت یک بیماری و اختلال رفتاری می‌شمارد که در افراد تحت مطالعه او به جهت اعتیاد به خودارضایی رخ داده‌است. یعنی خودارضایی و داشتن فانتزی‌های همجنس‌گرایانه. به نظر او این فانتزی‌ها خاستگاه این رفتارها بوده است. این دیدگاه موجب شده است که امکان درمانگری آنچه او «اختلال» می‌خواند را فرض کند و در مواردی نیز از اینکه توانسته رفتار برخی را دگرگون کند، ابراز خوشحالی می‌کند (Kraft-Ebing, 1894, p. 307). اما همین رویکرد «بیمارشناختی» کرافت-ایبینگ زمینه‌ی تحولاتی در برخورد با همجنس‌گرایی می‌شود. این امری است که بیشتر توسط ماگنوس هیرشفیلد دنبال شده است.

ماگنوس هیرشفیلد پس از اولریکس نخستین کسی است که نه تنها دیدگاه «جرم شناختی» را در مورد همجنس‌گرایان کنار زد بلکه نگاه «بیمارشناختی» را نیز تا حد زیادی تضعیف کرد. او نیز مانند اولریکس به همزاد بودن گرایش جنسی قایل است، هرچند هنوز مبنای علم ژنتیک در دوره‌ی او شکل نگرفته است، در اثر مشهورش در مورد همجنس‌گرایان تحت عنوان «همجنس‌گرایی مردان و زنان» از ریشه این گرایش به صورت یک گرایش طبیعی و فطری در افرادی که همجنس‌گرا هستند یاد می‌کند. او نیز مانند اولریکس و برخی دیگر در آلمان از ایده‌ی جنس سوم بودن همجنس‌گرایان استقبال می‌کند (Percy & Lauritsen, 2007).^{۱۱۶}

زیگموند فروید یکی از آخرین دیدگاه‌ها در قرن بیستم را عرضه کرده‌است که بر اساس آن انسان به طور طبیعی دوجنس‌گرا است. هم به همجنس خود کشش دارد و هم به جنس مقابل. به نظر او انسان هم به لحاظ بدنی و هم به جهت عاطفی کشش به همجنس خود دارد. اما به مرور زمان و بر اساس نقشی که جامعه دارد تمایلش به سمت دگرجنس‌گرایی سوق پیدا می‌کند، یا اینکه بر حسب تجربیات ناخوشایندی که از دگرجنس‌گرایی دارد (اعم از ترس یا تجربه‌ی ناخوشایند از تجربه جنسی دگرجنس‌گرا) همجنس‌گرایی را بر می‌گزیند. در این شکل‌گیری

^{۱۱۵} Forschungen über das Rätsel der mann-männlichen Liebe

^{۱۱۶} . در دوره حیات هیرشفیلد (۱۹۱۹) فیلمی بر اساس دیدگاه او در حمایت از حقوق همجنس‌گرایان ساخته شده‌است. «تفاوت از دیگران» نخستین فیلم تاریخ سینماست که به این موضوع پرداخته است. هیرشفیلد خود نیز در بخشی از فیلم حضور دارد و به عنوان روانشناس در ماجرا مداخله می‌کند. برای مشاهده فیلم اینجا را کلیک کنید: <https://www.youtube.com/watch?v=QEw7y5Afall>

رفتاری نقش والدین و میل کودک به آنها نیز نقش ایفا می‌کند. به نظر فروید فقدان یک «پدر قوی» ممکن است در ایجاد رفتار جنسی غیر متعارف نقش ایفا کند (Freud, 1905, p. 144). امروزه این دیدگاه منشأشناسانه فروید طرفداران زیادی ندارد، اما جالب است که فروید مصرّ است که نمی‌توان انتظار تغییر در گرایش فرد را داشت. بنابراین او نیز مانند سایر دانشمندان اواخر قرن بیستم بر ثبات آن تأکید دارد و آن را بیماری روانی نمی‌شمارد^{۱۱۷}

۳,۴,۳. تحقیقات معاصر

امروزه بحث از منشأ شناسی درمورد گرایش‌های ال‌جی‌بی‌تی ضمن توجه به دیدگاه‌های پیشین تفاوت اساسی پیدا کرده‌است. مهمترین بحث‌ها در حال حاضر حول مسئله‌ی منشأ وراثتی و بیولوژیک است. اگرچه تحقیقاتی که محیط زیست را منشأ شکل‌گیری گرایش جنسی می‌شمارند هنوز به طور قوی از دیدگاه خود دفاع و دیدگاه مقابل را نقد می‌کنند.

۳,۴,۳,۱. بیولوژیک

دست کم دو سطح در تحقیقات بیولوژیک مرتبط با گرایش جنسی قابل تشخیص است دسته‌ی نخست در پی اثر وراثتی و ژنتیک هستند و دسته‌ی دیگر در اندام هدایت‌گر مغز برنامه ریزی متمایزی را میان گرایش‌های جنسی یافته‌اند.

۳,۴,۳,۲. ژنتیک

بحث از منشأ ژنتیک داشتن و ادعای یافتن ژن گی یکی از داغ‌ترین مباحث امروز در منشأشناسی گرایش جنسی است. اما با وجود دستاوردهایی که وجود داشته است هنوز نتایج آن در آغاز راه به نظر می‌رسد.

دوقلوها

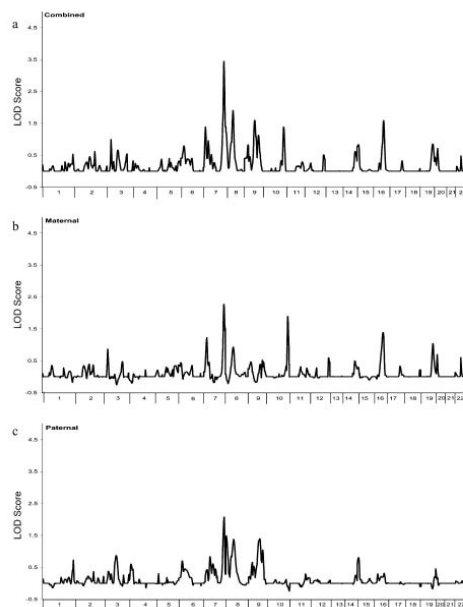
یکی از راه‌های علمی برای مشخص کردن منشأ ژنتیک این است که نشان دهیم از جهت آمار احتمالات تا چه حد دو قلوها که ساختار ژنتیک نزدیکی دارند گرایش جنسی مشابهی نیز دارند. یکی از اولین تحقیقات برای نشان دادن این موضع نسبت معناداری از گرایش جنسی را میان دوقلوها نشان داده‌است. بیلی و پیلارد در تحقیق در سال ۱۹۹۱ نشان داده‌اند که از دوقلوهای همسان (ناشی از تخمک لقاح یافته واحد) ۵۲٪ و دوقلوهای ناهمسان (ناشی از دو تخمک لقاح یافته جداگانه) ۲۲٪ از جهت گرایش جنسی همجنس‌گرا هماهنگ بوده‌اند؛ به این معنی که ضریب احتمال همجنس‌گرایی در مورد دوقلوهای همسان بسیار بالاست و این به معنی

^{۱۱۷} . در این زمینه فروید نامه‌ای به مادر یک پسر همجنس‌گرا دارد (Freud, 2007). قبلاً ترجمه‌ای از این نامه را در بحث از تغییردرمانی نقل کرده‌ایم.

وجود یک سازوکار هم‌مشکل در برنامه ژنتیکی می‌تواند با شد (Bailey & Pillard, A Genetic Study of Male Sexual Orientation, 1991). در سال ۲۰۰۰ این نتیجه دوباره توسط بیلی و همکارانش تأیید شد. اما تحقیقات دیگری نیز تا سال‌های اخیر انجام شده است که در مورد دقت این فرضیه تردید داشته‌اند. برای مثال تحقیقی از بیرمن و بروکمن نشان می‌دهد که دقت این احتمال در مورد دوقلوهای همجنس‌گرای مرد ۷,۷٪ در صد و دوقلوهای همجنس‌گرای زن ۵,۳٪ در صد احتمال مشابهت در گرایش جنسی وجود دارد (Bailey, Dunne, & Martin, 2000). این به معنی این است که دوقلوه‌ها اغلب از گرایش جنسی همسانی برخوردار نیستند. تحقیقی دیگر در سوئد که وسعت دوقلوهای آن شامل ۷۶۰۰ جفت بوده است نیز این نسبت را ضعیف می‌شمارد. بر اساس این تحقیق سهم ژنتیک و محیط و انتخاب فردی به این ترتیب است: انتخاب فردی ۱۷-۰٪، ژنتیک ۱۸-۳۹٪، محیط ۶۱-۶۶٪ در صد.

کروموزوم‌ها

یکی از شیوه‌های مطالعه‌ی گرایش جنسی در تحقیقات ژنتیک مطالعه‌ای تحت عنوان «پیوستگی کروموزومی» است؛ یعنی اینکه تا چه حد پیوستگی و شباهت در ساختار کروموزومی افراد وجود دارد. اولین تحقیق در این زمینه را «دین همر» و همکارانش در ۱۹۹۳ انجام دادند. مطالعه همر نشان می‌دهد که پیوستگی کروموزومی در یک گروه ۷۶ نفری از مردان گی نشان می‌دهد که ایشان نزدیکی بیشتری به خویشاوندان مادری خود دارند. این داده‌ای مهم برای این تحقیق محسوب می‌شود. علاوه بر این در این تحقیق مشخص می‌شود که بیشترین نزدیکی میان یک گی و برادرانش است و سپس نزدیکان مادری. در ادامه این تحقیق تحلیل کروموزومی در مورد شباهت در نشانگرهای کروموزوم X انجام شده است. نتیجه این بوده که بیشترین شباهت میان گی‌ها در میان خویشاوندان نشان که علایق همجنس‌گرایانه داشته‌اند در نقطه خاصی از کروموزوم X به نام q28 است. بر این اساس به نظر می‌رسد که باید یک پیوند ژنتیکی میان Xq28 و گرایش جنسی وجود داشته باشد (Hamer, Hu, Nan, Magnuson, & Pattatucci, 1993, p. 323). این نتیجه موجب شد که برخی فوراً یافتن «ژن گی» را اعلام کنند که البته در مطالعات ژنتیک ادعایی فراتر از دست‌آورد مذکور محسوب می‌شود. اما تحقیقات مشابه دیگری انجام شده که نتیجه به دست آمده در مورد پیوند کروموزومی X را تأیید نمی‌کند. در تحقیقی از شوارتز و همکارانش پیوند ژنتیکی میان مرد همجنس‌گرا و تبار مادری رد شده است، اما در عوض نسبت ژنتیکی نزدیک میان برادران در گرایش جنسی تأیید شده است. در این تحقیق به جای انتخاب یک گروه همجنس‌گرا از دو گروه دگرجنس‌گرا و همجنس‌گرا در مقایسه با هم استفاده شده است (Schwartz, Kim, Kolundzija, Rieger, & Sanders, 2010).



تصویر ۱ نسبت میان فرزند گی و خویشاوندان پدر، مادری و ترکیب هر دو در نوار نخست ترکیب هر دو ملاحظه می‌شود در دوم نسبت مادری و سومی نسبت خویشاوندان پدری را نشان می‌دهد.

اپی ژنتیک

این شاخه از علم ژنتیک به بررسی فرآیندهای تغییر ژن می‌پردازد که به صورت وراثتی روی می‌دهد. در این زمینه نیز تحقیق مرتبطی با گرایش جنسی انجام شده است. می‌دانیم که از دو کروموزم X در مادر یکی نقش غیر فعال دارد. این نقش در صورتی که به صورت افراطی در آید به آن «انحراف افراطی کروموزم X غیر فعال» می‌گویند. چنین پدیده‌ای در مورد مادرانی که پسران گی داشته‌اند در مقایسه با مادرانی که پسران دگرجنس‌گرا داشته‌اند سنجیده شده است. گروه اول شامل ۹۷ مادر و گروه دوم شامل ۱۰۳ مادر بوده است. نتیجه بررسی نشان می‌دهد که تغییر قابل ملاحظه‌ای در غیرفعال بودن افراطی یکی از دو کروموزم X در مادر فرزندان گی وجود داشته است. این امر نسبت معناداری را نشان می‌دهد یعنی ۱۳٪ از غیرفعالی افراطی این کروموزوم در مادران گروه اول در مقایسه با ۴٪ «انحراف عدم فعالیت» کروموزوم X در مادرانی که فرزند گی نداشته‌اند (Bocklandt, Horvath, & Vilain, 2006). در این تحقیق نیز کروموزوم X به جهت نقشی که در همجنس‌گرایان مرد دارد مورد توجه قرار دارد. این اشتراک در تحقیقات حاکی از این است که این کروموزوم احتمالاً در ساختار ژنتیکی مفروض برای همجنس‌گرایان مرد نقش دارد.

نظم تولدی

یک داده آماری دیگر که امروز بسیار مورد حمایت است مربوط به آمار تولد فرزندان مذکر و تولد پسران گی است. بر طبق نتایج بسیاری از تحقیقات با تولد هر برادر احتمال ۳۳٪ برای گی بودن فرزند پسر بعدی وجود دارد. بلانشارد و کلاسن در تحقیقی مبنای نظری‌ای برای این همبستگی

مطرح کرده‌اند. بدین ترتیب که فرزند مذکر در رحم مادر آنتی‌ژنی به نام H-Y ترشح می‌کند و در برابر آن آنتی‌بادی از رحم ترشح می‌شود. آنتی‌ژن H-Y نقش مهمی در تفکیک جنسیتی و خصلت‌های مردانه در کارکرد مغز دارد و بعد از برخورد با آنتی‌بادی مادر تضعیف می‌شود. هر بار که رحم با این آنتی‌ژن مقابله می‌کند احتمال اثر فوق‌بر جنین بیشتر است. بنابراین تحقیق ضربی در حدود ۳۳٪ برای افزایش گرایش همجنس‌گرایی برای پسران برآورد شده است (Blanchard & Klassen, 1997).

۳,۳,۳,۳. مطالعات مغز:

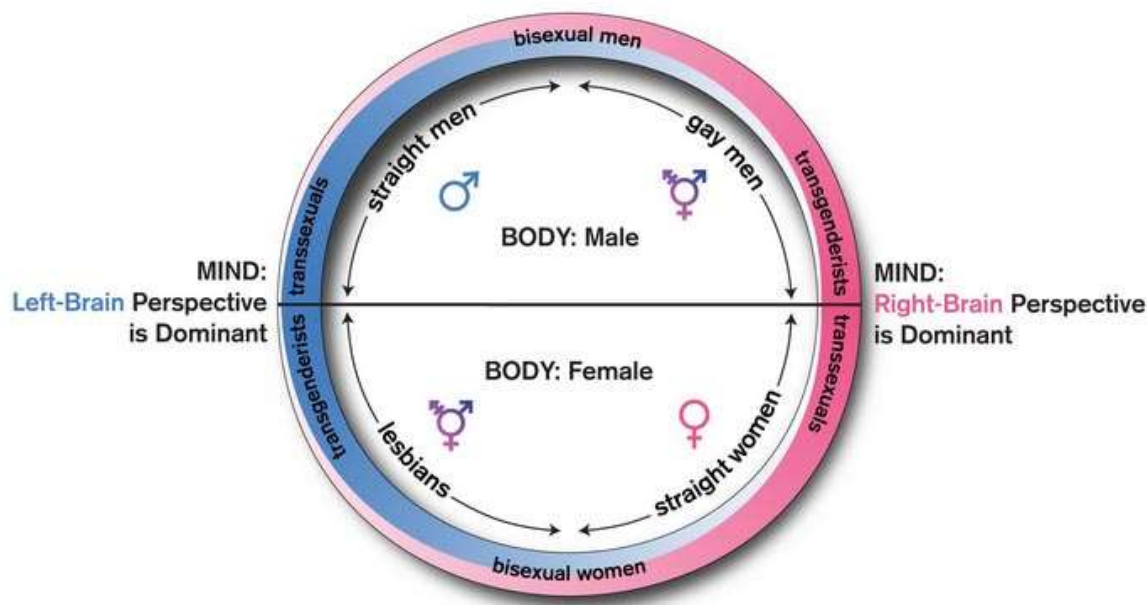
یکی از موضوعات مورد توجه علوم شناختی تمایز گرایش جنسی در فعالیت و شکل سلول‌های مغز است. نتایج این مطالعات به تازگی در مرکز توجه مطالعات جنسیت نیز بوده است. می‌توان گفت این یکی از داغ‌ترین مباحث در مورد منشأشناسی گرایش جنسی است.

مهمترین نماینده این بحث سیمون لوی^{۱۱} است. مقاله او در این مورد تحت عنوان «تمایز هیپوتالامیک میان همجنس‌گرایان و دگرجنس‌گرایان» این فرضیه را می‌آزماید که میان گرایش جنسی و شکل و عملکرد مغز نسبتی معنی‌دار وجود دارد. در آزمونی که او بر مغز تعدادی زن و مرد از دو گرایش همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا انجام داده است، تمایز آشکاری در ابعاد و بزرگی یک پروتئین در هیپوتالاموس قدامی^{۱۲} به نام INAH وجود دارد. تمایز شکل INAH بین همجنس‌گرایان و دگرجنس‌گرایان نسبتی معنی‌دار در این تحقیق پیدا می‌کند. یعنی اندازه INAH در زن دگرجنس‌گرا و مرد همجنس‌گرا شبیه به هم است و در سوی دیگر اندازه INAH در مرد دگرجنس‌گرا و زن همجنس‌گرا مشابه است (LaVay, 1991, p. 1035). چنین نتایجی مورد بحث‌های بسیاری بوده است.

در تحقیقی دیگر از جیمز اولسون که نتیجه کارهای لوی و دیگران را ارزیابی می‌کند ضمن تأیید این دست‌آوردها مدل زیر را برای نشان دادن جایگاه فعالیت مغز در گرایش‌های جنسی نشان داده است:

^{۱۱} Simon LeVay

^{۱۲} Anterior Hypothalamus



تصویر ۲ جایگاه تعیین کننده گرایش‌های جنسی در مغز

مطابق این مدل بخش راست مغز که جایگاه فعالیت‌های عاطفی است برای مردان گی و زنان دگرجنس‌گرا و ترانسکسوال‌های مرد به زن است و به عکس جایگاه فعالیت‌های منطقی که بیشتر در مردان دگرجنس‌گرا فعال است برای زنان لژیین و ترانسکسوال‌های زن به مرد نیز فعالیت بیشتری دارد (Olson, 2011).

۳،۴،۳،۴ تعارض نظریه تکامل و نظریه انتقال ژنتیک گرایش جنسی

اگر به طور ارثی گرایش جنسی همجنس‌گرا منتقل شود این امر با نظریه عمومی تکامل انواع داروین مشکل پیدا خواهد کرد. سوال این است که چگونه تکامل انواع که بر اساس نظریه داروین بر مبنای گزینش بهترین نوع برای دوام گونه است، می‌تواند ممکن باشد، چون طبعاً این نوع برتر باید امکان تولید مثل هم داشته باشد. اما در مورد همجنس‌گرایان ظاهراً این مشکل‌ساز است. بنابراین دیدگاه کسانی که به انتقال ژنتیک گرایش جنسی قایل هستند با نظریه تکامل یک مشکل نظری پیدا می‌کند. تا کنون برخی مقالات برای سازگارسازی این دو نظریه منتشر شده است. مهمترین استدلالی که برای این امر انجام می‌شود این است که انتقال ژنتیک گرایش همجنس‌گرایانه از طرف خویشاوندان مادری است و این امر چنانکه در تحقیقات بالا ذکر شد در آخرین فرزند ذکور بیشترین احتمال را دارد. بنابراین مشکلی برای تولید مثل پیش نمی‌آید چون چنانکه گفتیم هر فرزند پسر امکان همجنس‌گرا بودن نفر بعدی را ۳۳٪ افزایش می‌دهد و چون پیش از فرزند همجنس‌گرا احتمال تولد فرزند دگرجنس‌گرا بیشتر است، تولید مثل طی تکامل از بابت گرایش جنسی مشکلی پیدا نمی‌کرده است (Miller, 1999). علاوه بر این

وجود این فرزندِ پسرِ آخر منجر به تعادل زیست محیطی نیز می‌شود چرا که جمعیت بیش از منابع زیستی افزایش نمی‌یابد و دقیقاً همین یک وجه مؤید برای انتقال وراثتی همجنس‌گرایی در چارچوب نظریه تکامل است؛^{۱۲} یک مشکل در این تعارض‌گونه این است که فرض می‌شود فرد همجنس‌گرا مطلقاً قادر به تولید مثل نخواهد بود. این مشکلی است که در صورت مشاهده همجنس‌گرایان جدید به ذهن متبادر می‌شود اما در مورد این گرایش در دوره‌ی پیشامدرن شاهدیم که کسانی که میل جنسی مشابهی داشته‌اند دست به تشکیل خانواده و تولید مثل زده‌اند و به بیان هویتی جدید نوعی دوجنس‌گرایی را پیشه کرده‌اند. تمایل جنسی مشابهی در یونان باستان و ایران نیز مشاهده شدنی است. یعنی کسانی که هم عاشق همجنس خود هستند و هم به جهت فشار سنت خانواده تشکیل می‌دهند، بدون آنکه تعریف مدرن دوجنس‌گرایی بر ایشان صدق کند. در واقع نوعی دوجنس‌گرایی اجباری ایشان را وادار به اجرای این نقش می‌ساخته است.

۳،۴،۳،۵ عامل شبه ژنتیک

در تحقیقی نشان داده شده است که ممکن است عوامل ژنتیک در کار باشد که فرد را به سمت گزینش‌هایی در گرایش جنسی پیش می‌برد. این نظریه مدعی است آنچه برای ما برانگیختگی جنسی ایجاد می‌کند از برانگیختگی هیجانی ناشی می‌شود. برخی کودکان بر اساس یک مزاج بیولوژیکی که دارند از چیزی برانگیخته می‌شوند که عموم کودکان دارند و برخی دیگر از کودکان به جهت ساختار بیولوژیک تمایل دارند برخلاف دیگران از آنچه متفاوت با خواست دیگران است برانگیخته می‌شوند. این طبع بیولوژیک می‌تواند ساختار ژنتیک داشته باشد. نکته این است که این زمینه بیولوژیک مبنایی برای تفاوت در گزینش‌های جنسی می‌شود. به نظر دریل بیم این تفاوت در تمایل هیجانی، برانگیختگی جنسی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و کودک گرایش به رفتاری دیگر پیدا می‌کند که متمایز است. این دیدگاه را تحت عنوان «نظریه تحول امر غریب به امر تحریک آمیز»^{۱۳} نامند (Bem, 2000).

۳،۴،۳،۶ محدودیت‌های تحقیقات ژنتیک در مورد گرایش جنسی

تحقیقاتی ژنتیکی با وجود قدرت اقناع‌کننده‌ای که دارند و تاکنون بیشترین توجه را به خود جلب کرده‌اند هنوز مشکلات و محدودیت‌هایی دارند. نخست اینکه بیشتر این تحقیقات در مورد مردان همجنس‌گرا انجام می‌شود و کمتر زنان لژیین مورد توجه بوده‌اند. بزرگترین این تحقیقات نیز حاکی از نتایج ژنتیک برای مردان همجنس‌گراست. این امر در این تحقیقات بدین صورت

^{۱۲} . در این مورد ریچارد داوکینز که یک زیست‌شناس تکامل‌گرا است نیز امکان وجود ژن همجنس‌گرایی را در سازگاری با نظریه تکامل

می‌شمارد. برای این بحث این دیدن را می‌توانید مشاهده کنید:

http://www.huffingtonpost.com/2011/11/06/dawkins-evolution-homosexuality_n_1078714.html

^{۱۳} Becoming Exotic to Erotic Theory

بیان می‌شود که در مورد زنان و مردان اثر ژنتیک به عنوان منشأ گرایش جنسی متفاوت است. برای مثال قاضی رحمان در تحقیقی مدعی شده است که اثر ژنتیک بر گرایش جنسی در مورد مردان ۳۵٪ و اثر محیط‌های مشترک و غیرمشارکت^{۱۲۲} ۶۴٪. این امر در مورد زنان به صورت دیگری است؛ ۱۸٪ اثر ژنتیکی و ۶۴٪ اثر محیط غیرمشارکت یعنی جامعه و تنها ۱۶٪ اثر محیط مشارکت یعنی خانواده در گرایش همجنس‌گرایان زن نقش دارد (ScienceNews, 2008).

اما امروزه اثر وراثتی بخش مهمی از منشأشناسی در مورد گرایش جنسی است و تحقیقات متعددی که انجام شده تردیدی در مورد اینکه ژنتیک نقشی در گرایش جنسی و عاطفی دارد باقی نگذاشته است. آنچه برای محیط‌های علمی مورد تردید است نقش بالای ژنتیک در تعیین گرایش جنسی است و هماهنگ سازی نتایج این تحقیقات با نظریه و تحقیقات دیگری که در علم وجود دارد. و آنچه هنوز برای این تحقیقات مشکل است وابستگی آن‌ها به تحقیقات آماری است که همیشه خصلت قطعی ندارند. شاید روش مناسب برای برخورد با نتایج چنین تحقیقاتی این است که از ضریب اهمیت این تحقیقات در تعیین گرایش جنسی سخن بگوییم، اما تعیین گرایش جنسی را تنها ناشی از وراثت ندانیم و عوامل دیگر را نیز در نظر داشته باشیم.

۳,۴,۳,۷. محیط

۳,۴,۳,۷,۱. خانواده

از جهت عامل محیط نقش پدر و مادر مهمترین موضوع است. به نظر محققانی که این ادعا را مطرح کرده‌اند به ویژه نقش غالب یک پدر قوی و حاضر در زندگی فرد، بیشتر با وجود فرزندان پسر دگرجنس‌گرا همبسته است (Frisch, Hviid, & Anders, 2006). یعنی حضور و نقش چنین پدری با تعداد فرزندان پسر دگرجنس‌گرا همراه است. و به عکس نقش یک مادر قوی و حاضر و رابطه خانوادگی قوی احتمال داشتن دختران دگرجنس‌گرا را افزایش می‌دهد. به عکس فقدان چنین خانواده‌ای و یا داشتن یک مادر سالخورده برای یک پسر یا پدر سالخورده برای یک دختر با همجنس‌گرا بودن فرزندان همبسته است. البته نباید این تصور شکل بگیرد که باید خانواده‌ای قوی داشت تا فرزندان همجنس‌گرا نشود چون خانواده‌های قوی دگرجنس‌گرا اغلب تعارضات و مشکلات روانی در فرزند ایجاد می‌کنند که فروید تحت عنوان «عقده ادیپی» از آن یاد کرده‌است. یعنی شکل‌گیری تعارضی در روحیه فرزندان که به جهت حضور یک پدر قوی و خانواده اصطلاحاً استوار شکل می‌گیرد.

این مسئله در مورد داشتن محیطی که فرد در میان برادران یا خواهرانش زندگی می‌کند نیز صادق است. برای مثال چنانکه گفته شد طبق یک دیدگاه غالب میان دانشمندان تعداد برادر

^{۱۲۲} محیطی که میان فرزندان یک خانواده مشترک است یعنی خانواده به عنوان محیط مشترک و محیط‌هایی که برای هر فرد جداگانه تجربه می‌شود غیرمشارکت نامیده می‌شود. این تفکیک بیشتر مناسب با مطالعاتی است که بر روی دوقلوها انجام می‌شود تا زمینه‌هایی که فرآیند شکل‌گیری هویتی را تحت تأثیر قرار می‌دهند جدا کنند.

بزرگتر در احتمال گی بودن پسر بعدی نقش ایفا می‌کند. در تحقیقی نشان داده شده است که این امر ناشی از شرایط رحمی که تو صیف شد نیست بلکه ناشی از محیطی است تعدد برادران برادر کوچکتر را در موقعیتی قرار می‌دهد که تقویت کننده رفتارهای متفاوت با ایشان است (McConaghy 2006, 2006).

۳,۴,۳,۷,۱,۱ . فرویدی‌ها

برای درک بهتر موضعی که خانواده را خاستگاه شکل‌گیری گرایش جنسی می‌شمارد رویکرد فرویدی را بیشتر شرح می‌دهیم. فروید از جمله کسانی است که محیط خانواده را زمینه اصلی شکل‌گیری گرایش جنسی می‌شمارد. با این تذکر که در دوره‌ی او یعنی از اواخر قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم میان گرایش جنسی و هویت جنسیتی کاملاً خلط و ابهام وجود داشت و بنابراین عناصر یک تحلیل مربوط به هویت جنسیتی در این تحلیل وارد شده است. بر این اساس فروید مطابق با الگوی زیست‌شناسی دوره‌ی خود تصور می‌کرد که از جهت زیستی همه‌ی ما خاصیت زنانگی و مردانگی را دارا هستیم و به نحوی در ابتدا خصلت هرما فرودیت داریم. اما تدریجاً در بستر خانواده به سمت یکی از این دو می‌رویم. این مبنای زیست‌شناختی منجر به این باور شد که همه‌ی ما اولاً دوجنس‌گرا هستیم. اما کسی که امکان پس زدن خصایل جنسیتی مطابق با آناتومی خود را دارد به گرایش دگرجنس‌گرا مایل می‌شود و کسی که در این مرحله فرومی‌ماند و قادر به این تطبیق نیستند همجنس‌گرایی را پذیرا می‌شود. فرد همجنس‌گرا در ابتدا به مادر تمایل نشان می‌دهد و تدریجاً خود را با او «همسان» می‌کند و به مثابه‌ی او بژه‌ی جنسی به خود نگاه می‌کند (Freidman, 1986, pp. 65-66). این دیدگاه البته پس از فروید به سرعت تغییر کرد و به ویژه کنار رفتن دیدگاه زیست‌شناختی که فروید پیش‌فرض گرفته بود نیز در این تغییر کمک کرد. ساندور رادو در ۱۹۴۰ دیدگاه فروید در مورد دوجنس‌گرایی ذاتی را طرد کرد و به جهت نقد رویکرد زیست‌شناختی فروید رویکردی را جایگزین کرد که دگرجنس‌گرایی را طبیعی و بنیادی معرفی می‌کرد. دیدگاه او زمینه‌ی «گرایش در مانی» شد که به ویژه ابروینگ بیبر آن را در روانکاوی توسعه داد (ibid, p.69).

در سال ۱۹۶۲ کتاب «همجنس‌گرایی: یک مطالعه‌ی روانکاوانه در همجنس‌گرایی مردانه» منتشر شد. این کتاب تأثیر مهمی بر تحقیقات بعدی گذاشت و هرچند تدریجاً مورد نقد و طرد قرار گرفت و ارزش علمی خود را از دست داد، اما آخرین تلاشی است که روانکاوی برای بررسی همجنس‌گرایی به مثابه یک مشکل یا بیماری دارد. کتاب «همجنس‌گرایی» مبتنی بر مقایسه دو گروه همجنس‌گرا (شامل صد و شش نفر) و یک گروه تطبیق (شامل صد نفر) است که گروه دوم شامل افرادی عمدتاً دگرجنس‌گراست. این تحقیق برخی تصورات این دوره را تکرار می‌کند که همجنس‌گرایی را هنوز با ترانس‌سوالیته خلط می‌کند. برای مثال کلیشه‌هایی مانند اینکه همجنس‌گرایان در کودکی بیشتر از دگرجنس‌گرایان ترس از زخمی شدن دارند، از نزاع فیزیکی هراسان هستند، منزوی‌اند، بیس‌بال بازی نمی‌کنند، کودکانی هستند با مشکلات بالینی، بی‌میل از

رفتن به مدرسه هستند (چه کسی نیست؟). اینها ویژگی‌های مشترکی است که این تحقیق در فرآیند رشد نمونه‌های خود را یافته است (Money, 1964, p. 198). به عنوان یک تحقیق روانکاوانه خانواده مهمترین زمینه شکل‌گیری رفتار همجنس‌گرا تلقی می‌شود و محققان این اثر از این ایده دفاع می‌کنند که نوعی بازماندگی در مراحل رشد جنسی در اثر «هراس از جنس مقابل» موجب تکوین این شخصیت می‌شود (ibid). همچنین این فرضیه‌ی روانکاوی در این تحقیق تأیید شده است که وجود یک مادر قوی و پدر ضعیف؛ مادری که کنترل می‌کند و پدری که نقش پدرسالارانه قدرتمندی در خانواده ندارد می‌تواند موجب کشش پسر به سمت پدر و برانگیختن عواطف او نسبت به یک مرد شود یا عواطف همجنس‌گرایانه فرد را تقویت می‌کند (ibid, p. 199).

«همجنس‌گرایی» کتابی است که با وجود اهمیت‌اش حتی از سوی کسانی که همجنس‌گرایی را بیماری می‌شمردند نیز به جهت ضعف‌های روشی مورد انتقاد بوده است.^{۱۳} تقریباً ده سال بعد از این اثر فضای علمی به گونه‌ای تغییر کرد که بازگشت به نتایج این تحقیق دیگر غیر ممکن شده بود. رابرت فریدمن که خود در این حوزه یک روانکاو برجسته محسوب می‌شود در مقاله‌ای سنت روانکاوی از فروید تا دهی هشتاد میلادی را مورد نقد قرار می‌دهد و تمام مفروضات بیمار شناختی آن در مورد همجنس‌گرایی مردانه را نقد می‌کند. مدعی او مبتنی بر اشتباه روشی است که اغلب نظریات روانکاوی در مورد همجنس‌گرایی مرتکب می‌شوند. برای مثال این فرض مطرح می‌شود که همجنس‌گرایی مردانه ناشی از «فروماندگی ناریستی در یک مرحله از کودکی» است. به این معنی که امکان رشد و مواجه با واقعیت برای فرد فراهم نمی‌شود و در مرحله خاصی از رشد جنسی باقی می‌ماند. فریدمن معتقد است که این فرضیه اغلب بر روی کسانی آزمون شده که دچار مشکلات روانی مانند «هویت مرزی» «اعتیاد به سکس» یا از قبیل این موارد بوده‌اند (Freidman, 1986, p. 89). در واقع کسانی که یا از بیمارستان‌های روانی و زندان‌ها انتخاب شده‌اند یا از میان بیماران آن محققانی که این تحقیق را انجام می‌داده‌اند و این بیماران اغلب دچار مشکلات روحی متناسب با این فرضیه بوده‌اند. در مقابل چنین گزینش‌های در سال ۱۹۵۷ تحقیقی از اولین هوکر تقریباً شوک بزرگی برای جامعه‌ی روانکاوی در مورد همجنس‌گرایی بود. او در تحقیقی به روش رورشاخ بر روی همجنس‌گرایان و یک گروه مقایسه‌ای از دگرجنس‌گرایان امکان ابتلای روحی هر دو گروه را برابر ارزیابی کرد. برخلاف تحقیقات مشابه نمونه‌هایی که اولین انتخاب کرده بود از میان بیماران و کسانی که سابقه‌ی روانی خاصی داشتند، نبوده است (ibid, p. 82).

سایر فرضیه‌های روانکاوی در بیمار تلقی کردن همجنس‌گرایی مردانه نیز به همین ترتیب محل پرسش بوده‌اند. فرض می‌شود که همجنس‌گرایی مرد در دوره‌ی خاصی از کودکی به جهت

۱۳. برای مثال بنگرید به:

Money, J. (1964). Homosexuality: A Psychoanalytic Study of Male Homosexuals. *Journal of Nervous & Mental Disease*, 197-199.

همانند انگاری با مادر رفتار زنانه پیدا می‌کند و در این مرحله باقی می‌ماند. دی.جی. وست تذکر می‌دهد که تعیین چنین معیاری حتی برای شناسایی همجنس‌گرایان نیز خطاست چرا که دسته‌ای از همجنس‌گرایان اساساً رفتار زنانه ندارند بلکه کاملاً شخصیت مردانه و رفتار مردانه دارند (West, 1977, pp. 36-41). دوم اینکه این فرضیه مبتنی بر یک تلقی ایدئولوژیک است که گویا آدم‌ها یا مردانه هستند یا زنانه و اگر این رفتار متناسب با جنس بیولوژیک نبود حتماً بیماراند. بنابراین از قبل فرض شده است که رفتار غیر دگرجنس‌گرایانه بیماری است که در علم چنین فرض اثبات نشده‌ای جایی ندارد (Freidman, 1986, p. 91).

۳،۴،۳،۷،۲ جامعه

فرد ممکن است در محیط‌های هوموفوبیک که هویت همجنس‌گرا را پس می‌زنند و طرد می‌کنند قادر به تأیید گرایش جنسی و عاطفی خود به همجنس نباشد. اما وجود گروه‌های مشابه یکی از عواملی است که به صورت یک مقوم (نه منشاء) مورد توجه برخی تحقیقات بوده است و اصطلاحاً یکی از زمینه‌های محیطی غیر مشترک برای فرد است. در تحقیقاتی که مربوط به شکل‌گیری هویت‌گی در پسران است روشن شده است که تماس فرد با جامعه‌ی مشابهی از افراد که میلی شبیه به او داشته‌اند یکی از مقوم‌های هویتی است که گرایش به همجنس را در او تقویت می‌کند. این امر به معنی این نیست که صرف تماس با محیط همجنس‌گرایان فرد را همجنس‌گرا می‌سازد. بلکه به معنی تحکیم و تقویت و جسارت فرد در پذیرش میل و گرایشی است که از قبل داشته است. در مقاله «برون‌آیی و هویت جنسی و جنسیتی» نیز مشاهده کردیم که به چه صورت پیوند خوردن همجنس‌گرایان به یکدیگر میزان تأیید هویتی ایشان را بالا می‌برد. برای مثال دارک نشان داده‌است که ۵۰٪ افراد پس از برخورد با سایر گی‌ها هویت گی را در خود تأیید کرده‌اند. این امر در تحقیقی از ترویدن به صورت دیگری ارائه شده است. وی معتقد است که ۵۲٪ کسانی که هویت گی را در خود تأیید کرده‌اند همزمان با برخورد با سایر گی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند و تنها ۷٪ معتقد بوده‌اند که پس از برخورد با سایر گی‌ها این هویت را در خود تأیید کرده‌اند. در هر صورت ترویدن معتقد است که گی‌ها عموماً از قبل درکی از گرایش متفاوت خود داشته‌اند و این برخورد در تحکیم این تشخیص نقش داشته است (Troiden, 1979, p. 367).

نکته‌ای که باید در این مورد در نظر داشت این است که جامعه قطعاً می‌تواند منشائی برای هویت جنسی فرد قلمداد شود، هرچند در تعیین گرایش جنسی به عنوان یک میل جای پرش هست که چنین نقشی دارد و تا چه حد می‌تواند مؤثر باشد.

۳،۴،۳،۷،۳ موضع جامعه‌شناسی جنسیت

از اواسط قرن بیستم برخی از رویکردهای رادیکال در مورد همجنس‌گرایی شکل گرفت که بر نقش اجتماع در ساختار جنسیت تأکید داشته است. نکته مهمی که در برخورد با این رویکرد باید در نظر گرفت تفاوت ریشه‌ای این رویکرد با رویکرد منش‌شناسی است که سکسولوژی و علم دنبال می‌کند. این رویکرد به جهت سابقه فلسفی‌ای که دارد اساساً تشخیص یک «علت» یا «منشا» را به صورت یک نگاه ذات‌گرایانه مورد انتقاد قرار می‌دهد و به جای جستن علت فاعلی امور به دنبال شرایط ساختاری است که امکان تحقق یک پدیده را پیش می‌آورد. علت مانند یک شیئی ناشناختنی همیشه از دسترس ما دور می‌ماند و پدیده‌ای مانند گرایش جنسی در ذیل مناسبات تاریخی-اجتماعی شکل می‌گیرد، مناسباتی که قابل شناختن نیز هست. به بیان دیگر این رویکرد ماهیت منش‌شناختی ندارد و به جای آن جریان تقویم و تحقق پدیده را تنها شکل بررسی می‌شمارد. این امر به معنی این است که زبان دیگری را به کار می‌برد که مشترک با بحث‌های بالا نیست و حتی ذیل عنوان منش‌شناسی نیز قرار نمی‌گیرد. اما در بررسی شکل‌گیری هویت اجتماعی همجنس‌گرا باید به این دیدگاه‌ها نیز توجه داشت. منش‌شناسی حتی زمانی که در حوزه علل محیطی سخن می‌گوید خصلت علمی و تجربی و مشاهدتی و روش‌های پیمایشی را ترک نمی‌گوید. اما دیدگاه جامعه‌شناسی جنسیت نگاهی تاریخی-اجتماعی به مسئله‌ی هویت همجنس‌گرا دارد. به تعبیری که از مک ایتناش می‌توان نقل کرد همجنس‌گرایی به عنوان «شرایط»^۴ نباید در نظر گرفته شود. یعنی امری که که مقید به شروط بیرونی است بلکه به عنوان یک «نقش اجتماعی»^۵ باید بررسی شود که به ویژه در دوره‌ی مدرن به صورتی دیگر معرفی شده است (McIntosh, 1968). امری که به این صورت در دوره‌های باستان مطرح نبوده است. پذیرش چنین نقشی از نظر جامعه‌شناسی جنسیت در بستر زیست اجتماعی مدرن قابل فهم است. هرچند این امر به معنی انکار شرایط طبیعی نیست اما آن را در قالب یک نقش اجتماعی بررسی می‌کند که تحول پیدا می‌کند. میشل فوکو تحول این نقش و معنای اجتماعی جنسیت را قریب به این معنا در تاریخ جنسیت کاویده است. برای مثال آنچه به عنوان همجنس‌گرایی باستان می‌شناسیم به نظر او در قالب اصطلاح‌شناسی امروزی ما بیشتر شبیه به آن چیزی است که دوجنس‌گرایی خوانده می‌شود (foucault M., 1990, p. 188). از این جهت همجنس‌گرایی به صورت یک هویت جنسی با خصوصیتی که امروزه ما از همجنس‌گرایان اطرافمان مشاهده می‌کنیم ویژه دوره‌ی ماست.

۳،۴،۴ تحلیل و نتیجه گیری:

می‌توان به راحتی نقش غالبی برای یک منش در تعیین گرایش جنسی تعیین کرد. اما همانطور که انجمن روانشناسی آمریکا در جمع‌بندی آخرین تحقیقات انجام شده در این مورد انجام داده است

^۴Condition

^۵Social Role

باید به نقش عوامل متعدد در تعیین گرایش جنسی فرد اشاره کرد. برخی از دانشمندان به نقش طبیعت (ژنتیک) و برخی به نقش تربیت (محیط) بیشترین اعتبار را می‌دهند و تعداد کمی نیز گمان می‌کنند که انتخاب بیشترین نقش را دارد. اما در نهایت مجموعه‌ای از این عوامل در اینکه فرد اعلام کند یک دگرجنس‌گرا، همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا یا ترانسکسوال است، نقش ایفا می‌کند (APA, 2008).

اما آنچه در این منشأشناسی اهمیت دارد نقش کمرنگی است که تحقیقات علمی به «انتخاب» می‌دهند. این به معنی این نیست که فرد هیچ دخالتی در گزینش گرایش خود ندارد. طبیعت و تربیت فرد را در موقعیت این انتخاب قرار می‌دهد، اما ممکن است او در برابر آن مقاومت کند و از آن سرباز زند. این امر معمولاً منجر به تعارضاتی در زندگی روانی و جنسی او می‌شود. گاه منجر به یک زندگی دوگانه می‌شود و گاه به صورت سرکوب دائمی تمایلات جنسی ظاهر می‌شود. اما در موقعیتی از زندگی ممکن است این گرایش را در خود تأیید و زندگی خود را متناسب با این تمایل تنظیم کند. در این مرحله انتخاب نقش خود را ایفا می‌کند. در این مرحله فرد آگاهانه نامی را به تمایل خود می‌دهد. از این پس می‌توان از فرآیند آگاهانه‌ای سخن گفت که «هویت جنسی» حول آن تشکیل می‌شود. این مرحله را در بخش بعدی بیشتر تشریح می‌کنیم و نظریاتی که در صدد توضیح این مرحله برآمده‌اند را بیان می‌کنیم.

۳.۵. برون‌آیی و تشخیص هویت جنسی

۳.۵.۱. مقدمه:

رسیدن به تشخیص هویت جنسی و پذیرش آن امری ناگهانی نیست. از برخورد با گرایش جنسی و تمایلات تا تأیید آن، فرد هویت خود را تدریجاً به امری بیرونی مبدل می‌کند. به همین جهت یکی از معانی کاربرد واژه کامینگ‌اوت یا برون‌آیی فرآیند تشخیص و اظهار هویت جنسی است. در انگلیسی پست‌خانه [closet] و بیرون زدن از پست‌خانه مشخصاً به آشکارسازی فرد همجنس‌گرا اطلاق شده است. این پدیده دست کم به سه معنی به کار رفته است: ۱) کامینگ‌اوت همجنس‌گرایان به عنوان یک مرحله تاریخی از برون‌آیی؛ یعنی همزمان با آغاز جنبش همجنس‌گرایان در آلمان که تا پیش از آن همجنس‌گرایی از لواط تمیز داده نمی‌شد؛ ۲) پس از این هویتی ویژه یافت. ۲) برون‌آیی به معنی فرآیند رشد اجتماعی جنبش‌های همجنس‌گرا در جوامع که به عنوان یک جنبش برون‌آیی می‌کنند. ۳) در معنای سوم و عام‌تر از اصطلاح برون‌آیی این واژه در سطح فردی به کار می‌رود که به معنی تشخیص هویت جنسی توسط فرد است. به این معنی خاص نظریه‌های مختلفی برای توصیف نحوه‌ی برون‌آیی فرد و تأیید هویت جنسی‌اش ارائه شده است. در مورد تشخیص هویت جنسی یک دگرجنس‌گرا معمولاً از برون‌آیی سخن به میان نمی‌آید. به نظر می‌رسد که جامعه فرض را بر دگرجنس‌گرا بودن می‌گذارد و بنابراین شکافی که فرد دوجنس‌گرا یا همجنس‌گرا میان زندگی‌اش پیش و پس از برون‌آیی احساس می‌کند برای یک دگرجنس‌گرا تجربه نمی‌شود. در مورد مراحل این پدیده در میان همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان در ادامه بحث می‌کنیم.

پس از جنگ جهانی دوم تا کنون برخی از روانشناسان در پی تعریف هویت در گرایش جنسی همجنس‌گرا بوده‌اند. در ابتدا این مدل‌سازی‌ها شکل نظری دارد. اما تدریجاً مدل‌های مربوطه از دقت تجربی بیشتری برخوردار شده است.

۳.۵.۲. مدل شش مرحله‌ای «کاس»

یکی از نخستین این مدل‌ها مربوط به ویوین کاس^{۱۲۶} است. وی در مقاله‌ای طرحی شش مرحله‌ای برای تشخیص هویت گی و لزبین در برخورد با محیط ارائه می‌دهد:

^{۱۲۶} . برای بررسی این موضوع بنگرید به:

http://en.wikipedia.org/wiki/Coming_out

الف. سردرگمی هویتی: فرد در این مرحله دچار یک سردرگمی است که در مورد معنای رفتار و میل خود دارد. او نمی‌داند دقیقاً عنوان همجنس‌گرا را می‌تواند بر خود بگذارد یا نه چرا که از این عنوان دوری می‌کند. این تشویش ویژگی اصلی این دوره است (Cass, 1979, p. 232).

ب. مقایسه هویتی: در این مرحله فرد تدریجاً دست به مقایسه خود با افراد دیگری می‌زند که دگرجنس‌گرا هستند و به این امکان می‌رسد که «شاید من یک همجنس‌گرا هستم». این آگاهی تدریجاً او را از هویت از پیش ساخته‌ای که به عنوان یک دگرجنس‌گرا به او داده شده است متمایز می‌سازد. او در می‌یابد که نوعی «غریبگی» نسبت به دیگران احساس می‌کند؛ گویی او به لحاظ گرایش جنسی همسان با جامعه نیست (Cass, 1979, p. 225).

ج. تسامح هویتی: در این مرحله فرد نسبت به تمایزی که شناخته است سخت‌گیری نمی‌کند و از چارچوب متعارفی که آموخته برای گرایش جنسی داشته باشد اندکی خارج می‌شود. او می‌پذیرد که «می‌توان طور دیگری نیز زیست». در واقع در این مرحله او احساس غریبگی نسبت به رفتارش ندارد و آن را «می‌پذیرد» (۲۲۹) و تدریجاً در انتهای این دوره خود را «همجنس‌گرا» می‌نامد (Cass, 1979, p. 231).

د. تأیید هویتی: در انتهای مرحله سوم فرد آماده می‌شود که نسبت به تمایزی که در خود شناخته است رویکرد مثبتی داشته باشد. بنابراین تنها یک تسامح نسبت به هویتی که شناخته ندارد، بلکه می‌پذیرد که این هویت خاص او است. این تحول از طریق پذیرش خود به عنوان کسی که به جامعه‌ی همجنس‌گرایان متعلق است روی می‌دهد. او از مرحله سوم تدریجاً خود را از عرف جنسی جامعه و جامعه‌ی دگرجنس‌گرایان جدا ساخته و آماده می‌شود خود را متعلق به یک فرهنگ دیگر بشمارد (Cass, 1979, p. 232).

ه. افتخار هویتی: در این دوره فرد دیگر تحمل کمتری برای زیست مخفیانه و پست‌وخانه‌ای دارد و تدریجاً می‌خواهد تضاد خود را با جامعه‌ای که به آن تعلق یافته است، بیرونی کند. اما این مرحله‌ی دشواری است. در این دوره فرد تلاش می‌کند که فراتر از هزینه‌ای که این برون‌آیی دارد فشار بیرونی شدن را بپذیرد (Cass, 1979, p. 233).

و. تألیف هویتی: در این مرحله فرد تعارض‌گونگی که میان خود و جامعه‌ی گی‌ها و جامعه‌ی دگرجنس‌گرا احساس می‌کرد را کنار می‌گذارد و به یک توافق و همدلی با جامعه‌ای که نماد سرکوب اوست دست پیدا می‌کند. در این مرحله او درمی‌یابد که همه‌ی دگرجنس‌گرایان دشمن گرایش‌اش نیستند و او می‌تواند پیش برخی از آن‌ها به سادگی حضور پیدا کند و خودش باشد (Cass, 1979, p. 234).

۳.۵.۲.۱. تحلیل: مدل هویت‌شناختی «کاس» بسیار اهمیت دارد و راهگشای مدل‌های کاملتری بوده است که بعداً ارائه شده. اما تدریجاً چند مشکل روشی در این مدل آشکار شد. نخست اینکه این مدل بسیار انتزاعی است و در واقعیت ممکن است نحوه‌ی برون‌آیی فرد و شناخت هویتش پیچیده‌تر ازین باشد. مسیری که کاس تشریح می‌کند بر رغم دقتی که دارد بسیار خطی است و

ممکن است به نظر برسد کسی که همه‌ی این مراحل را طی نمی‌کند یک گی یا لزبین کامل نیست. اما در واقع بسیاری از همجنس‌گرایان ممکن است در بخشی از این مراحل باقی بمانند و تمایلی به تداوم مسیری که کاس تشریح می‌کند نداشته باشند. اما این نافی دقت این مدل نیست. به نظر می‌رسد کاس شکل کمال گرایانه‌ای که ممکن است همجنس‌گرا و جامعه‌ی دگرجنس‌گرا به صلح و سازگاری برسند را تشریح کرده‌است.

اما مدل «کاس» در مدل‌های تجربی دیگری تداوم یافت و شکل‌های دیگری از بیان این مراحل شناخت هویت گی برای همجنس‌گرایان عرضه شده است.

۳.۵.۳ مدل شش مرحله‌ای دوگی

یک مدل دیگر از محقق در زمینه‌ی هویت است به نام آنتونی آر. دوگی^{۱۲}؛ وی نیز مدلی شش مرحله‌ای برای رشد در نظر می‌گیرد. با این تفاوت که او این مدل را بر آزمون و پیمایش‌های وسیع بین فرهنگی استوار کرده‌است. او از بین تژادهای مختلف در آمریکا جامعه‌ی آماری تشکیل می‌دهد و مدل خود را بررسی می‌کند.

تذکر: مدل دوگی همزمان برون‌آیی همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان را بررسی می‌کند. بر اساس این مدل به طور خلاصه می‌توان این شش مرحله را در رشد هویت همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان تشخیص داد:

الف. خروج از هویت دگرجنس‌گرا

تشخیص اینکه هویت جنسی او چنانکه دیگران می‌گویند یک هویت دگرجنس‌گرا نیست. این مرحله تقریباً نزدیک به مرحله نخستینی است که در مدل «کاس» وجود داشت؛ یعنی شروع تردید در مورد کیستی خود از جهت گرایش جنسی.

ب. توسعه یک موقعیت هویتی همجنس‌گرا / دوجنس‌گرا به صورت خصوصی

شخص تدریجاً در برابر دیگرانی که مثل او هستند دست به تغییر اسطوره‌های مربوط به گرایش جنسی می‌زند و درکی سازگار با هویت خود پیدا می‌کند. در این مرحله او هویت خود را در کنار کسانی که مثل او هستند باز می‌یابد و می‌پذیرد.

ج. توسعه یک هویت اجتماعی همجنس‌گرا / دوجنس‌گرا

تشکیل یک شبکه حمایت‌گر از کسانی که گرایش جنسی فرد را به رسمیت می‌شناسند. فرد امیدوار است که دیگران به درک گرایش او نایل شوند و او را بپذیرند.

^{۱۲}Anthony R. D'Augelli

د. تبدیل شدن به یک فرزند همجنس‌گرا/دوجنس‌گرا

تدریجاً این شجاعت در فرد ایجاد می‌شود که خود را در برابر خانواده چنانکه می‌نامد، معرفی کند. به نظر دوگی این امر تدریجاً روی می‌دهد و با گذشت زمان و آموزش خانواده‌ها ممکن است.

ه. توسعه یک رابطه همجنس‌گرا/دوجنس‌گرایانه دوستانه

این امری است که به نظر بسیار دشوارتر از روابط دگرجنس‌گرایانه می‌آید. در مورد روابط دگرجنس‌گرایانه فرد سنت یا فرهنگی را پیش روی خود دارد و رفتارها تا حدی تعیین شده است. اما در مورد این روابط، سنت مذکور بسیار ضعیف است و خود افراد مناسباتی را بین خود تولید و مقرارتی را ایجاد می‌کنند.

و. ورود به جامعه به عنوان همجنس‌گرا/دوجنس‌گرا

بستگی به میزان هزینه‌ای که فرد قادر است بپردازد او به عنوان یک همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا خود را در جامعه معرفی می‌کند و این ممکن است موجب از دست رفتن موقعیت‌های شغلی و تنگناهای اجتماعی برای او شود.^{۱۲۹}

۳.۵.۳.۱. تحلیل: شرحی مختصری که از مدل دوگی آورديم با آنکه مبتنی بر تحقیقاتی پیمایشی و تجربی است اما دچار این محدودیت است که در تنها مورد جامعه‌ی آمریکا است و محدودیت‌هایی برای تعمیم دارد. البته او تلاش کرده‌است که قومیت‌ها را در تحقیقاتش در نظر بگیرد ولی در نهایت برای تطبیق مشکلاتی دارد. برای نحوه‌ی رسیدن فرد همجنس‌گرای ایرانی شاید این نحوه‌ی برون‌آیی که نخست در برابر خانواده روی می‌دهد و سپس به تشکیل رابطه و برون‌آیی اجتماعی می‌رسد، مسیری آشنا نباشد. بخشی از همجنس‌گرایان ایرانی که خارج از ایران در تبعید زندگی می‌کنند ممکن است دست به تشکیل زندگی زده باشند، تا حدی برون‌آیی کرده باشند، یا حتی فعالیت در زمینه دفاع از حقوق همجنس‌گرایان را نیز پیشه ساخته باشند، اما هنوز خانواده و بخشی از دوستان از این رابطه بی‌اطلاع‌اند. اینکه چطور برای هر کس یا عده‌ی زیادی از همجنس‌گرایان درون یک فرهنگ و کشور این مراحل به ترتیب روی می‌دهد باید احتیاط بیشتری کرد و مراحل برون‌آیی را خطی تصور نکرد.

۳.۵.۴. مدل چهار مرحله‌ای ترویدن

این مدل خود مبتنی بر برخی تحقیقات مشابه و جمبعندی ریچارد آی. ترویدن انجام شده است. بر حسب این مدل این چهار مرحله در تشخیص هویت همجنس‌گرا وجود دارد:

^{۱۲۹} . برگرفته از (Brauer, 2008). این خلاصه مطابق است با:

D'Augelli, A. R. (1994). Identity development and sexual orientation: Toward a model of lesbian, gay, and bisexual development. In E. J. Trickett, R. J. Watts, & D. Birman (Eds.), Human diversity: Perspectives on people in context (pp. 312-333). San Francisco: Jossey-Bass.

الف. حساس سازی [حدود ۱۳-۱۷ سالگی]: در این مرحله فرد متوجه تفاوتی می‌شود که میان میل جنسی او و سایر همجنس‌انش وجود دارد. این مرحله تقریباً شبیه به مرحله نخستین مدل هویتی‌یابی «کاس» است و تقریباً فصلی مشترک در همهی مدل‌های هویت دوجنس‌گرا و همجنس‌گرا است؛ فرد برخورد و مواجهه آشفته‌ای با جنسیت در خود احساس می‌کند. این تجربیات غیر قابل فهم که برخلاف تجربه‌ی سایر مردم است، به صورت‌های مختلفی تفسیر می‌شود. بر اساس تحقیقی از مشارکت‌کنندگان معنای این تجربیات متفاوت خواسته شده است. ۲۲٪ این تجربیات را به جهت «دلایل نامعلوم» و «غریبه» تفسیر کرده‌اند. ۱۹٪ معتقد بودند که این تجربیات در ایشان نشان‌دهنده‌ی یک ناتوانی جنسیتی است و ۱۵٪ احساس کرده‌اند که برانگیختگی و حرارتی از بابت حضور در کنار سایر مردان همجنس خود دارند. بنابراین بخش اندکی از مشارکت‌کنندگان این تجربه‌ی غریب را به عنوان یک تجربه همجنس‌خواهانه پذیرفته‌اند (Troiden, 1979, p. 364).

ب. تفکیک/معنا بخشی [حدود ۱۷-۲۰]: در مرحله دوم به نظر می‌رسد که فرد تجربه شکفت خود را معنا می‌بخشد و آن را تحت عنوان یک گرایش جنسی خاص دسته‌بندی می‌کند. در این جاست که بخشی از مردم ممکن است عنوان همجنس‌گرا را برای خود انتخاب کنند. اما پیمایش‌های انجام شده در این بخش نیز ریزش زیادی نشان می‌دهد و بسیاری مردم دوست ندارند این مرحله را به عنوان نشانه‌ای از تمایلات جنسی خاص خود بدانند. در برابر این سوال که چگونه تجربیات دوره‌ی دبیرستان خود را می‌توانید از تجربه جنسی دیگران متمایز کنید ۴۰٪ از مشارکت‌کنندگان در یک تحقیق اعلام کرده‌اند که در این دوره تمایل کمتری از همجنسان خود به جنس مقابل داشته‌اند. ۱۴٪ در مورد تمایل به جنس موافق سرگردان بوده‌اند. ۱۱٪ معتقد بوده‌اند که ناتوانی جنسی دارند. ۱۱٪ آن را پیامد فعالیت جنسی با همجنسان خود دانسته‌اند. ۹٪ تمایل نامنظم به جنس موافق و مخالف را در خود تأیید کرده‌اند. ۴٪ تجربیات خود را یک کنش همجنس‌گرایانه خوانده‌اند. ۳٪ خود را دچار از خود بیگانگی دانسته‌اند و ۲ درصد از کنش همجنس‌خواهانه در قیاس با کنش دگرجنس خواهانه ابزار خرسندی کرده‌اند (Troiden, 1979, p. 365). در این پیمایش نیز به نظر می‌رسد در صد کمی را می‌توان شامل عنوان رسمی همجنس‌گرا شمرد؛ دست کم بر حسب برداشتی که مشارکت‌کنندگان از کنش و تمایل خود دارند.

ج. برون آیی [حدود ۲۱ سالگی]: مرحله سوم مربوط به کسانی است که سازگاری بیشتری با این تجربه غریب داشته‌اند و خود را به صورت یک هویت متمایز بازشناخته‌اند. این تجربه‌ای است که برای همی در یک سن روی نمی‌دهد، اما سن متوسط آن را می‌توان ۲۱ سالگی در نظر گرفت که در تحقیقات مختلف این سن متفاوت است. ۶۸٪ مشارکت‌کنندگان در تحقیقات ترویجی، پیش از رسیدن به این سن، از تجربه ارگاسم همجنس‌گرایانه و فعالیت‌های جنسی همجنس‌گرایانه برخوردار بوده‌اند. برداشت‌های متفاوتی از اینکه «برون آیی» چیست از سوی این مشارکت‌کنندگان عرضه شده است و هر کس بر اساس برداشت خود این را مرحله مهمی برای تشخیص هویت‌گی در خود شمرده‌اند. ۳۱٪ آن را به معنی تأیید همجنس‌گرایی به عنوان

ترجیح جنسی فرد دانسته‌اند، یا تأیید اینکه فرد اساساً یک همجنس‌گرا است. ۲۷٪ برون‌آبی را عبارت دانسته‌اند از تأیید همجنس‌گرایی به عنوان ترجیح برای فرد و شروع به فعالیت همجنس‌گرایانه. ۹٪ آن را عبارت دانسته‌اند از جست و جوی فعالانه شریک جنسی. ۸٪ آن را نخستین تجربه جنسی فرد به عنوان یک فرد بالغ دانسته‌اند. ۱٪ معتقد بوده‌اند که برون‌آبی عبارت است از تجربه همجنس‌گرایانه‌ای که در آن فرد خود را به صورت یک همجنس‌گرا تشخیص می‌دهد (Troiden, 1979, p. 367). اما در حدود سن ۱۹,۷ تا ۲۱ سالگی که ممکن است چنین تشخیص در فرد روی دهد. بسیاری نیز از پذیرش چنین هویتی سرباز می‌زنند و آن را تجربه‌ای گذرا می‌شمارند.

ترویدن در این دوره اثر ویژه‌ی تماس با سایر گی‌ها را برای کاهش تابوهای اجتماعی و پذیرش هویت همجنس‌گرایانه مورد توجه قرار می‌دهد. در پاسخ به این سوال که «کدامیک از این دو زودتر برای شما روی داد: خودتان خود را همجنس‌گرا نامیدید یا در پی تماس با دیگر گی‌ها؟». ۵۲٪ هر دو رویداد را همزمان دانسته‌اند، ۴۲٪ گفته‌اند دست کم ۶ ماه قبل از برخورد با سایر گی‌ها خود را چنین نامیده‌اند و ۷٪ نیز گفته‌اند که دست کم شش ماه بعد از برخورد با سایر گی‌ها چنین عنوانی را به خود داده‌اند. به نظر می‌رسد همزمان با درک فرد از هویتش و برخورد با سایرین این تشخیص تقویت شده است. این پیمایش با تحقیق دیگری از «دارک» می‌تواند تکمیل شود. بر اساس پژوهش او ۵۰٪ افراد پس از برخورد با سایر گی‌ها خود را چنین نامیده‌اند. حدود سن ۲۱ سالگی سنی است که این برون‌آبی و تشخیص تعلق به یک خرده فرهنگ تحت عنوان همجنس‌گرایان برای پسران روی می‌دهد. در تحقیقی از ترویدن در پاسخ به این پرسش که «چه شرایطی تصمیم شما را در اینکه گی هستید تحت تأثیر قرار داده بوده است؟» ۳۳٪ مواجه با سایر گی‌ها را مهم دانسته‌اند. این امر نشان اثر مهم برخورد با سایر گی‌ها را نشان می‌دهد. هرچند برای بسیاری نیز در فقدان چنین تماسی این آگاهی به دست آمده است.

د. تعهد [۳۰-۲۰ سالگی]: مهمترین مرحله تشخیص هویت همجنس‌گرا به دست آوردن یک رابطه عاطفی همجنس‌گرایانه است. زمانی که فرد خود را دارای چنین رابطه‌ای می‌بیند هویت همجنس‌گرا را در خود تثبیت شده می‌داند. این اتفاق اغلب پس از تشخیص و پذیرش هویت همجنس‌گرا برای فرد روی می‌دهد. از میان مشارکت کنندگان یک تحقیق از میان کسانی که خود را گی می‌شمردند پرسیده شده است که «آیا در حال حاضر در رابطه عاشقانه (بنابر تعریف خودشان از چنین رابطه‌ای) با دیگری هستید: ۹۱٪ آری گفته‌اند، در پاسخ به این پرسش «تا کنون در چنین رابطه‌ای بوده‌اید؟» ۷۶٪ پاسخ مثبت داده‌اند و علاوه بر این ۱۲٪ گفته‌اند که عاشق کسی بوده‌اند و دوست دارند رابطه عاشقانه داشته باشند اگر او نیز مایل باشد. بر اساس این تحقیق اغلب روابط عاشقانه پس از سن ۲۳,۹ سالگی پیش می‌آید و معمولاً این امر ۲ سال و نیم پس از تشخیص خود به عنوان همجنس‌گرا رخ می‌دهد (Troiden, 1979, p. 371).

۳،۵،۴،۱. تحلیل: مدل چهار مرحله‌ای تروییدن به شیوه برخورد گی‌ها با خانواده و جامعه حساسیتی ندارد و متمرکز بر شناخت فرد از خود و برون‌آیی شخصی است. بنابراین آن وجه اخلاقی که به نظر می‌رسید در مدل «کاس» وجود دارد (نوعی کمال‌گرایی برای گی بودن)، در این مدل وجود ندارد. از جهت زمانبندی و رده‌های سنی نیز مبتنی بر تحقیقات دیگر است و دقت تخمینی موجه دارد. اما هنوز هم نمی‌توان این رده‌بندی‌های سنی و تفکیک‌های مفهومی در تشخیص هویتی را یک مدل مطلق تلقی کرد. بلکه باز هم مسئله‌ی فرد، فرهنگ و جغرافیایی است که این امر در آن مطالعه می‌شود.

۳،۵،۵. نتیجه‌گیری:

در مدل‌های مطرح شده بالا تفاوت بیشتر در بخش‌های میانی و انتهایی این فرآیند است. مدل «کاس» بیشتر آرمان‌گرایانه است و به ویژه مرحله‌ی ششم آن خواهی‌ش است که در صورت تحقق رابطه‌ای صلح‌آمیز میان دو بخش همجنس‌گرا و دگرنس‌گرا برقرار می‌شود. اما از سوی دیگر بسیار هوشمندانه طراحی شده است و بسیاری از ظرایف تجربه همجنس‌گرای مدرن را نمایش می‌دهد. این مدل و مدل دوگی بیشتر بر روابط فرد همجنس‌گرا و محیط تأکید دارد. مدل دوگی تقریباً با توجه به برخورد فرد با خانواده و محیط عرضه شده است و هر دو شش مرحله برای تکوین هویت جنسی قایل هستند. فرد تدریجاً از تشخیص مبهمی که در مورد تمایز خود با دیگران دارد به احساس تعلق یک خرده فرهنگ یعنی جامعه‌ی اقلیت‌های جنسی می‌رسد و این زمینه‌ای می‌شود برای پذیرش استوارتری از هویت خود. در مدل سوم که از تروییدن بود ما تجربه را بیشتر برپایه مشاهدات بسط می‌دهیم و نشان دهیم که فرد چگونه هویتی که در آغاز تردیدهایی برای نامیدن آن دارد تدریجاً می‌نامد و تثبیت می‌کند. در مدل تروییدن نیز برخورد فرد با سایر همجنس‌گرایان در یافتن این تثبیت هویتی مهم است. آنچه در هر سه مدل یافتنی است این است که فرد تدریجاً از برون‌آیی برای خود به برون‌آیی نزد خانواده و جامعه دست پیدا می‌کند. در این فرآیند رشد هویتی فرد ممکن است خطرهایی را بپذیرد و با خانواده یا جامعه روبرو گردد و از این طریق برای تثبیت هویت خود در جامعه هزینه کند. آنچه در این مدل‌ها به ویژه در مدل تروییدن روشن است این است که فرد تدریجاً از تمایلات جنسی اولیه به عنوان یک نشانه از تمایز در گرایش جنسی به سمت رشد عاطفی پیش می‌رود و این رشد عاطفی که به ویژه در مدل کاس شکل سیاسی و اجتماعی نیز دارد مسیر پذیرش هویت را استوارتر می‌سازد. امری که برای تحقق آن تنها همجنس‌گرا بودن کافی نیست، بلکه فعالیت‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی نیز کمک ویژه‌ای به آن می‌کند.

۳,۶. آنچه «همجنس‌گرایی» نیست

همجنس‌گرایی از اواخر قرن نوزدهم تدریجاً خود را به صورت یک گرایش جنسی معرفی کرده‌است. اما از این دوره چیزی بیش از گرایش جنسی در مورد آنچه «همجنس‌گرایی» خوانده شده است وجود دارد. می‌توان گفت تدریجاً از این دوره ما با فرهنگ خاصی حول جامعه‌ی همجنس‌گرا سروکار داریم که همه‌ی اشکال مشابه را با خود یکی نمی‌شمارد. بنابراین می‌توان گفت فرض این مقاله این است که باید به همجنس‌گرایی بیش از یک گرایش جنسی نگریست. آنچه در اینجا ذکر می‌شود با الگو و شاخص قرار دادن ارزش‌گذاری‌هایی بیان می‌شود که جامعه‌ی همجنس‌گرای مدرن برای خود تعریف کرده‌است. برای تمایز همجنس‌گرایی از اشکال مشابه آن ما ذیل چند مقوله همجنس‌گرایی را از اشکال دیگر جدا می‌کنیم. این ویژگی‌های متمایز به ویژه در تاریخ رو به رشد همجنس‌گرایی در چند دهه‌ی اخیر تشخیص‌پذیر است و همجنس‌گرایان تلاش می‌کنند که از طریق این مرزگذاری‌ها هویت مستقل خود را تعریف کنند.

۳,۶,۱. همجنس‌گرایی/همجنس‌ستایی^{۱۳۰}

شیفتگی به همجنس و ستایش از او به عنوان نماد زیبایی، قدرت، عقل و غیره (در مورد مردان) یا نماد ظرافت و زیبایی، لطافت و غیره (در مورد زنان) ممکن است دقیقاً با همجنس‌گرایی یکی نباشد. به ویژه ستایش از همجنسان مرد خصلتی است که برای مثال در میان تندروهای دینی نیز یافتنی است؛ یعنی کسانی که در کنار زن ستیزی از خصلت‌های مردانه ستایش می‌کنند و یا فاشیست‌ها که از خصلت‌های مردانه گاه به نحوی اروتیک ستایش کرده‌اند، اما در عین حال با همجنس‌گرایان سر ستیز داشته‌اند. چنین رفتار دوگانه‌ای را در دوره‌ی حکومت نازی‌ها در آلمان شاهدیم. از یکسو شیفتگی مردان به یکدیگر و ستایش از خصلت‌های مردانه‌ای مانند قدرت میان نازی‌ها وجود دارد و حتی گاه شکل تمایل اروتیکی می‌یابد، اما در عین حال همجنس‌گرایان در کنار یهودیان نابود می‌شوند. گاه می‌توان از چنین شیفتگی‌هایی تحت عنوان همجنس‌ستایی سخن گفت و آن را از همجنس‌گرایی که صرفاً از سر بیزاری از جنس مقابل نیست جدا ساخت. بیشتر این دو مقوله را بررسی می‌کنیم!^{۱۳۱}

^{۱۳۰} . این عنوانی است که نویسنده این اثر در کتاب دیگری برای تمایز اشکال زیبایی‌شناختی همجنس‌خواهانه از همجنس‌گرایی مدرن به کار برده است. بنگرید به فصل پنجم کتاب «فهم همجنس‌گرایی ایرانی». برای دریافت کتاب به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.gilgamishaan-books.org/main/wp-content/uploads/2014/03/darke-hamjensgaraye-iran.pdf>

^{۱۳۱} . برای بررسی تحلیلی مشابه در این مورد بنگرید به (طائف، ۱۳۰۱).

در فرهنگ سنتی میل به همجنس وجود داشته، اما ویژگی‌های خاص وجود دارد که این میل به همجنس را شکل داده است. مرد که به خودی خود برتر از زن تشخیص داده می‌شود در سلسله مراتب اجتماعی به عنوان نماد قدرت، عقل، نظم و انضباط فکری و کلی نگری دانسته می‌شود. در برابر زنان به صفاتی مقابل تقلیل داده می‌شوند؛ یعنی ضعف (ضعیفه)، احساس‌گرایی، بی‌نظمی در فکر و اندیشه و جزئی‌نگری و سایر ویژگی‌هایی که هیچیک موضوع ستایش و تحسین تلقی نمی‌شود. بنابراین همیشه امکان نوعی تمایل به ستایش از مرد برای مردان جامعه پدرسالار وجود دارد. این امر ویژگی عام جوامع سنتی است که مردان تمایلی ستایش‌گرانه به یکدیگر دارند و گاه این ستایش وجهی عاطفی نیز پیدا می‌کند. این امر در مورد ملاک زیبایی نیز مطرح است. در جامعه‌ای مانند ایران و نمونه دیگر آن جامعه یونان باستان عموماً مرد نماد زیبای و موضوع عشق است نه زن. در ادبیات فارسی به سختی می‌توان زن را سوژه زیبایی و موضوع عشق ورزی و ستایش یافت. اما به وفور می‌توان مردانی را یافت که موضوع ستایش زیبایی‌شناختی و عشق اند. موضوعی که باعث می‌شود کسانی مانند شمیس‌آن را نشانه‌گرایش همجنس‌خواهانه در ادبیات فارسی تلقی کنند (شمیس‌آ، ۱۳۸۱). اما همین مردان زنان را برای تولید فرزند به کار می‌گیرند.

یک نمونه‌ی مرتبط با ستایش زنان از زیبایی زنانه را در اسطوره‌ی مشهور به آمازون‌ها می‌بینیم. آمازون‌ها زنانی هستند که با یکدیگر زندگی می‌کنند و مردان را جز برای تولید مثل به قصد دیگری نمی‌خواهند. در جوامع پدرسالار نیز گاه برداشتی مشابه وجود دارد. تمایلی که مردان شیفته یکدیگر به هم دارند همراه است با نگاه ابزاری به تولید مثل زنان و تشکیل خانواده. چه چیزی می‌تواند شاخصی برای تعیین تمایز همجنس‌ستایی از همجنس‌گرایی مدرن باشد؟ شاید باید این تمایز را در تلقی این دو فرهنگ از رابطه با همجنسان جست و جو کرد. در همجنس‌ستایی به رابطه با همجنس به صورت یک نوع متمایز از رابطه در برابر دگرجنس‌گرایی نگریسته نمی‌شود؛ جدیت و استقلال رابطه معنایی ندارد و بنابراین تعهد ویژه‌ی روابط دگرجنس‌گرا نیز بر آن حمل نمی‌شود.

۳،۶،۲. گریز از تعهد از زندگی با همجنس

رابطه‌های عاشقانه‌ای که در جهان سنتی عموماً میان مردان وجود دارد و همچنین رابطه‌ی همجنس‌خواهانه‌ی میان زنان، شامل یک تعهد به زندگی مشترک نبوده است. برای مثال خواهرخواندگی رابطه‌ای در کنار زندگی روزمره به مثابه یک تعهد عاطفی میان دو زن بوده و شامل یک پیوند مشترک همسری نبوده است؛^{۱۳۲} لار مورد عشق‌هایی که برای مثال میان

^{۱۳۲} . افسانه نجم‌آبادی به همین جهت این مقوله را دارای بار معنایی متفاوتی با آنچه ما امروز همجنس‌گرایی می‌نامیم می‌داند. نه به این جهت که مثلاً خواهرخواندگی رفتارهای اروتیکی و عاطفی نداشته است و یک رفتار همجنس ارتباطی [homosocial] صرف بوده است. حتی ممکن

ملاصدرا، شیخ احمد غذالی و سایرین با پسران وجود داشته چیزی به نام تعهد به یک زندگی مشترک مشاهده نمی‌شود.^{۱۳۳} کار سایر نمونه‌های که از جهان سنتی می‌توان انتخاب کرد نیز رابطه مورد نظر تنها شیفتگی دو همجنس به یکدیگر است و نه تعهدی گسترده در مورد مسایل مشترک زندگی. در بهترین حالت باید به جای اطلاق آنچه بار معنایی جدیدی دارد (همجنس‌گرایی) از نوعی همجنس‌خواهی بدون سویه‌های مدرن سخن گفت؛ که یکی از مهمترین این سویه‌های مدرن تعهد و ورود به یک رابطه جدی مشترک است که شق مقابلی برای رابطه‌ی زناشویی تلقی می‌شود.

۳، ۶، ۲، ۱. دگر جنس ستیزی

بیزاری از زن در جوامع پدرسالار ممکن است علت یا تقویت کننده شیفتگی مردان به یکدیگر باشد. هرچند این امر را نمی‌توان به طور فردی تعمیم داد، اما ساختار جامعه‌ی پدرسالار و زن‌ستیزی گسترده‌ای که در آن وجود دارد می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در رابطه عاطفی میان مردان داشته باشد. زن ستیزی موجب تفکیک فضاهای زندگی می‌شود و این امر به تعلق خاطر و انس میان همجنسان مرد دامن می‌زند. بنابراین در پیوند عاطفی و جنسی میان ایشان عموماً اشکالی از طرد جنس مقابل نیز وجود دارد. زن‌ستیزی به صورتی که در جامعه‌ی سنتی نقش تعیین کننده‌ای در نزدیک‌تر شدن مردان به یکدیگر دارد در جامعه‌ی مدرن نقش ایفا نمی‌کند. این امر به دو جهت است: اولاً فضاهای تفکیک شده پیشین حتی در جوامع بسته‌ای مانند ایران نیز از سوی مردم رعایت نمی‌شود و ارتباط بیشتری میان دوجنس وجود دارد. همجنس‌گرایی که امروزه در ایران خود را همجنس‌گرا می‌خوانند عموماً ارتباطاتی با جنس مقابل داشته‌اند و از سر محرومیت و تفکیک فضاهای زیست ناچار همجنس‌شان را شریک خود نیافته‌اند. علاوه بر این همجنس‌گرایان مرد در ایران اشتراک نظری با مسایل زنان و جنبش‌های فمینیستی دارند که موجب پیوند این گروه‌ها به یکدیگر شده است.^{۱۳۴} هر دو این گروه‌ها به جهت برهم زدن هنجارهای سنتی مربوط به مردانگی و زنانگی سنتی با دشمنی مشترک تضاد دارند؛ یعنی فرهنگ پدرسالار و تمایز مردانگی/زنانگی که جامعه آن را بر افراد تحمیل می‌کند. بنابراین در فرهنگ موجود همجنس‌گرایان مرد ایرانی بیشترین همگرایی با مسایل زنان مشاهده می‌شود. این امر تصادفی نیست بلکه ناشی از اشتراک بنیادی زمینه‌های تبعیض میان ایشان است.

مشابه چنین بیزاری از زنان در جامعه پدر سالار در مورد زنان جامعه پدر سالار نیز صادق است. ای بسا این بیزاری موجب نزدیکی بیشتر زنان به یکدیگر و علایق عمیق‌تر میان ایشان شود. اما

است چنین رفتارهایی نیز در میان بوده باشد، اما به تعبیر او خواهرخواندگی نامی برای مقوله‌ای است که مخصوص به دوره‌ی خود است و با آنچه ما امروز لزبین بودن می‌نامیم اشتراک معنایی ندارد (Najmabadi, 2005, p. 38).

^{۱۳۳} . ملاصدرا در مورد عشق به پسران بحثی نیز در کتاب اسفارش دارد. برای بررسی این موضوع به این مقاله بنگرید:

<http://www.cheraq.net/29/013.htm>

^{۱۳۴} . در این مورد بنگرید به تحلیلی در مورد رابطه ساختاری جنبش زنان و همجنس‌گرایان در این نشانی:

<http://archive.radiozamaneh.com/society/degarbash/2011/03/06/2300/>

این چنین روابطی را نباید با شکل عمیق روابط زنان لزبین و دوجنس‌گرا در دوره مدرن یکسان تلقی کرد که صرفاً یک واکنش به روابط با مردان نیست، بلکه خصلت مثبت و ایجابی در آن وجود دارد.

۳,۶,۲,۲. تعهد به تولید مثل

میشل فوکو در تاریخ جنسیت خود در جلد دوم به میل اروتیکی و عاطفی میان مردان در یونان باستان اشاره می‌کند که این میل همزمان همراه است با تعهد ایشان به تشکیل خانواده و تولید مثل. او معتقد است که این تمایل می‌توانست شکلی از دوجنس‌گرایی تلقی شود، اما در کاربرد مقوله‌ی همجنس‌گرایی برای آن تردید دارد (foucault M. , 1990). چنین امری در مورد جوامع سنتی دیگری که میل شبه همجنس‌گرایانه در آن‌ها وجود دارد نیز صدق می‌کند. در ایران نیز نمونه‌های مخالف تمایل به همجنس به صورت پرهیز از ازدواج دگرجنس‌گرایانه نبوده است. نمونه‌ها نادری از چنین امری را می‌توان سراغ گرفت که میل به همجنس همراه با کنار گذاشتن تعهد به تولید مثل بوده باشد. محمود غزنوی شهره عشق به ایاز است اما خود خانواده تشکیل می‌دهد و سهم ایاز از این عشق تشکیل یک خانوادگی مشترک نیست بلکه تنها ستایش از زیبایی‌های اوست. اساساً مفهوم خانواده در جهان سنتی تنها شکل تولید مثلی دارد و نمی‌توان تصویری از خانواده خارج از این هنجار داشت. بنابراین همجنس‌خواهی این مردان به یکدیگر یا زنان به هم (که به صورت پیوند «خواهرخواندگی» از آن یاد می‌شده است)، تنها یک شیوه‌ی ستایش و شیفتگی را نشان می‌دهد و باید آن را از همجنس‌گرایی و دلالت‌های مدرن‌اش جدا کرد.

۳,۶,۳. همجنس‌گرایی/همجنس‌خواهی

در تحقیقات مربوط به دهه‌ی ۱۹۹۰ برای مسئله‌ی توسعه وپروس اچ‌آی‌وی در میان مردانی که با یکدیگر هم‌خوابی دارند از واژه MSM استفاده شده است. یعنی مردانی که با مردان می‌خوابند [men who have sex with men]. این اصطلاح به محققان اپیدمی کمک می‌کرد فراتر از هویت جنسی که گی‌ها برای خود قایل بودند طیف گسترده‌تری از همجنس‌گرایان مرد را مطالعه کنند که خود را همجنس‌گرا نمی‌خواندند و در ترازبندی‌های گرایش جنسی نیز نمی‌توان چنین عنوانی به ایشان داد. این مردان همچنان که با مردان دیگر می‌خوابند با زنان نیز هم‌خوابی دارند و میل جنسی خود را تحت عنوان همجنس‌گرایی نمی‌شناسند. ممکن است بتوان به آنها دوجنس‌گرا گفت اما دوجنس‌گرایی نیز تنها در صورتی که به صورت یک هویت جنسی تشخیص داده شود عنوان قوی برای نامیدن یک گروه جنسی است. بنابراین وقتی از رابطه ایشان با همجنس‌انشان سخن می‌گوییم بهتر است از «همجنس‌خوابان» یاد کنیم که ممکن است مرد یا زن باشند. این اصطلاح را در حال حاضر در ایران برخی از همجنس‌گرایان ذیل عنوان «همجنس باز» به کار می‌برند؛ تا حدی

می‌توان گفت این اصطلاح در فارسی نزدیک به همجنس‌خواب دارد. اما در مورد عنوان «همجنس‌باز» کمی جلوتر جداگانه سخن خواهیم گفت.

اما بیشتر تمرکز در تحقیقات مورد اشاره بر مردان همجنس‌خواب است. طبق آمار مربوط به یکی از این آثار در سنگال ۸۸٪ درصد از مردان همجنس‌خواب با زنان نیز هم‌خوابی دارند و ۲۰٪ ایشان با زنان سکس مقعدی دارند. در چین نیمی از مردانی که با مردان می‌خوابند با زنان نیز هم‌خوابی دارند و یک سوم از این مردان ازدواج کرده‌اند. همچنین در برخی از شهرهای اروپای شرقی یک سوم مردانی که در محله‌های گی می‌روند گزارش داده‌اند که با زنان و مردان می‌خوابند (UNAIDS, 2011).

این اصطلاح در متون دانشگاهی به دو دلیل به کار می‌رود نخست تمایز میان کسانی که هویت جنسی‌شان را همجنس‌گرایی می‌دانند از کسانی که صرفاً با همجنس می‌خوابند. از این طریق برای مثال تحقیقات مربوط به ایدز شکل دیگری پیدا می‌کند. یعنی از قالب برر سی ایدز و هویت جنسی به مفهومی تجربی و کاربردی‌تر تبدیل می‌شود. چراکه ممکن است بسیاری از کسانی که خود را همجنس‌گرا می‌خوانند کنش جنسی که منجر به انتقال ویروس شود نداشته باشند و به عکس بسیاری از کسانی که خود را دگرجنس‌گرا می‌خوانند کنش جنسی با مردان داشته باشند و از این طریق تحقیقات مربوط به ایدز اصطلاحی کاربردی‌تر را در اختیار دارد. از سوی دیگر این اصطلاح مورد استفاده کسانی است که تأکید بر مسایل هویت جنسی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و تمایل جنسی را فراتر از هویت سازی‌های اجتماعی که حول گرایش جنسی شکل می‌گیرد مورد دفاع قرار می‌دهند. به ویژه به این جهت که همیشه هویت میل فرد را تعیین می‌کند و امکان فراروی را در قالب هر گرایش جنسی از او می‌گیرد.

زنان نیز تحت این مقوله به عنوان «WSW»؛ «زنانی که با زنان می‌خوابند» [women who have sex with women] دسته‌بندی شده‌اند. در میان این زنان نیز تماس با مردان امری عمومی است و تمایل به زنان نیز در میان ایشان وجود دارد. این مقوله بندی نیز برای بررسی انتقال بیماری‌های مقاربتی میان زنان استفاده می‌شود. بیماری‌هایی که لزوماً شامل ایدز نمی‌شود که بیشتر میان مردان همجنس‌خواب وجود دارد. بلکه شامل بیماری‌هایی مقاربتی دیگری نیز می‌شود که میان زنان قابل انتقال است، مانند سیفلیس، پاپیلومواروس^{۱۳} و واژینوس باکتریال^{۱۴} و غیره.

^{۱۳} Papillomaviruses

^{۱۴} Bacterial vaginosis

در زبان فارسی دو واژه همجنس‌گرایی و همجنس‌بازی از دوره‌ی پهلوی برای اشاره به کنش جنسی دو همجنس به کار می‌رفته است. اما برای نخستین بار گروه هومان به مانند گروه‌های دفاع از حقوق همجنس‌گرایان در غرب دست به اصطلاح‌سازی زد که نقش مهمی در زمینه‌ی فعالیت‌های همجنس‌گرایان ایرانی داشته است. در مقاله‌ای این موضوع مورد اشاره قرار گرفته است. این مقاله که بیشتر تجربیات مشترک انسانی است، رابطه میان کنشگران جنسی در گفتمان جنسی نامطلوب گذشته و نسبت جنسی مطلوب آینده را بیان می‌کند. از یکسو در گفتمان جنسی گذشته فاعل و مفعول کنش جنسی نسبتی قهرآمیز دارند؛ یکی کننده است و دیگری مفعول، فاعل غالب و مسلط است و مفعول در اختیار و قید فاعل قرار دارد، فاعل جایگاه اجتماعی‌اش را که سکس با زنان است را همچنان دارد و مفعول این جایگاه را از دست می‌دهد و الخ. در چنین نظم سنتی اصطلاح همجنس‌بازی به کار می‌رود. اما در نظم جنسی جدیدی که نویسنده تلاش می‌کند بسازد، رابطه این دو کنشگر، انسانی است، بر اساس عدالت و انصاف میان ایشان است و حرمت انسانی‌شان حفظ می‌شود. حتی بیش از این می‌توان گفت که دیگر نقش‌های جنسی در قالب کننده و دهنده محدود نمی‌شود و امکان بازی نقش‌ها پذیرفته می‌شود (هومان، ۱۳۷۳). این مقاله نقش مهمی در باب کردن اصطلاح همجنس‌گرایی به عنوان اصطلاحی محترمانه‌تر داشته است.

اما بیش از آنکه هنجارسازی‌های این نوشته مد نظر باشد در ادبیات ۲۰ سال اخیر این دو اصطلاح به این صورت فهمیده شده است: همجنس‌گرایی: میل جنسی و عاطفی به همجنس، همجنس‌بازی: صرف میل جنسی به همجنس. علاوه بر این وجه توهین‌آمیز همجنس‌بازی نیز مورد تأکید بوده است. البته این نکته نیز در مقاله مورد اشاره در مجله‌ی هومان مطرح است و مورد اشاره قرار داشته است. می‌توان گفت همجنس‌بازی همان همجنس‌خواهی است که در بخش پیش مورد اشاره این مقاله بود. اما علاوه بر این مقاله، هومان تلاش کرده است که بر وجه دیگری از این واژه نیز تأکید شود و آن تغییر یک گفتمان جنسی است که در آن ارزش‌های اخلاقی جدیدی بر روابط انسانی حاکم است.

۳، ۶، ۵. همجنس‌گرایی/همجنس-ارتباطی^{۱۳} [هوموسوسیالیته]

روابط قدرت در یک جامعه ممکن است به طور انحصاری میان مردان (یا در موارد نادری زنان) توزیع شده باشد. در این صورت دوستی، مسالمت و معاشرت همجنس‌ها با یکدیگر هرچند ظاهراً ناشی از علاقه‌ی عاطفی میان ایشان است اما در واقع ناشی از مناسبات قدرتی است که میان

^{۱۳} Homosociality

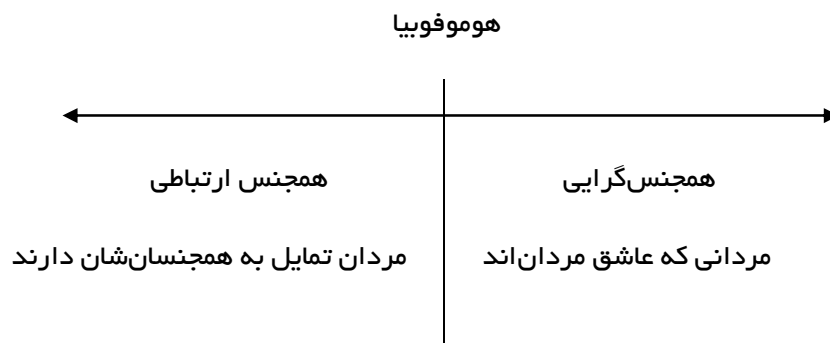
ایشان برای توزیع منابع قدرت وجود دارد و از این طریق جنس مخالف را کنار می‌گذارند و بر حضور آن نظارت می‌کنند. این مناسبات میان همجنسان را اصطلاحاً همجنس-ارتباطی می‌گویند که نه تنها با همجنس‌گرایی که میل همجنسان به یکدیگر است یکی نیست بلکه چنانکه خواهیم دید در تضاد با آن قرار می‌گیرد.

دو شیوه بحث از همجنس-ارتباطی وجود دارد یکی از این دو دیدگاه در جامعه‌شناسی مطرح شده است و دیگری در نقد ادبی کاربرد دارد. دیدگاه نخست توسط لیپمن-بلومن مطرح شده است. این دو محقق همجنس‌ارتباطی را به صورت یک رابطه قدرت میان همجنسان تعریف می‌کنند که بر اساس آن جنس مقابل که در نظریه ایشان زنان هستند، تنها وسیله مبادله محسوب می‌شوند. در واقع مردان مشارکت می‌کنند و منابع قدرت را که شامل زنان نیز می‌شود با یکدیگر مسالمت جویانه مبادله می‌کنند. این منابع قدرت می‌تواند شامل پول، آموزش، اشتغال، ارتباطات سیاسی، و مناسبات خویشاوندی باشد. این امری ملموس در زندگی ماست که گاه مشاهده می‌کنیم مردان همه چیز را میان خود تقسیم می‌کنند و زنان را در بهره‌مندی از آن سهم نمی‌کنند. مانند اینکه تبعیضی در پذیرش دانشجوی زن برای یک استاد دانشگاه ممکن است ملاحظه کنیم یا رابطه بازی‌های دیگری که مردان جنس مقابل را کنار می‌زنند (Storr, 2003, p. 40)

در برداشت دیگری از این مقوله «او کوزوسکی سجویک» معتقد است که همجنس-ارتباطی نه صرف یک ترجیح میان مردان برای همکاری با یکدیگر بلکه یک ساختار قدرت در جامعه‌ی مردسالار است که بر اساس آن یک رابطه سه گانه شکل می‌گیرد که دو سر این مثلث مردان هستند و یک سر آن زنان. بنابراین زن میان مردان موضوعی برای مبادله قدرت است. چنانکه در مورد ازدواج دو مرد (پدرها) دختر را دست به دست می‌کنند و به طور نمادین چنین مراسمی برای مبادله زنان وجود دارد. در چنین سه گانه‌ای مردان رابطه‌ای دوستانه با یکدیگر دارند و مشارکتی عمیق میانشان وجود دارد که موجب تبعیض جنسیتی میانشان می‌شود. اما این مشارکت را نباید با تمایل عاطفی که مربوط به گرایش جنسی همجنس‌گرایان است یکی شمرد (Storr, 2003, p. 41).

برخلاف این تصور که مشارکت همجنس-ارتباطی مردان یا زنان در جامعه ممکن است بوی همجنس‌گرایی بدهد، تصور نظریه پردازان این مفهوم این است که هوموفوبیا برای روابط همجنس-ارتباطی نقشی کلیدی دارد. در واقع برخلاف رابطه همجنس‌گرایانه رابطه‌ی همجنس-ارتباطی مبتنی بر این است که تردید در مردانگی هر مردی به عنوان یک مرد دگرجنس‌گرا او را از سلسله مراتب قدرتی که منجر به این تبعیض می‌شد ساقط می‌کند و در نتیجه دیگر قادر به حفظ خود در ساختار قدرت ناشی از همجنس-ارتباطی نیست. مردان همجنس-ارتباط مرد همجنس‌گرا را از خود طرد می‌کنند. این دیدگاه را هم لیپمن-بلومن و هم سیجو یک تأیید می‌کنند. سیجو یک چنین محوری برای رابطه‌ی این دو مقوله یعنی همجنس‌گرایی و همجنس

ارتباطی تصویر می‌کند (Storr, 2003, p. 45) :



بنابراین هوموفوبیا مرزی است که قلمرو همجنس‌ارتباطی را محافظت می‌کند و وقتی در کار نباشد این ارتباط گرم میان همجنسان ممکن است به یک تمایل عاطفی-جنسی منجر شود.

۳,۶,۶. همجنس‌گرایی / هومواروتیسیسم (همجنس‌میلی)

همجنس‌گرایی بنابر تعریف یک گرایش پایدار عاطفی و جنسی به همجنس است. بنابراین ۱) «گرایش پایدار است»، ۲) وجه هویتی دارد و امری گذرا دانسته نمی‌شود و ۳) اینکه هم‌بعد جنسی دارد و هم‌بعد عاطفی. اما ما نمونه‌های بسیاری از نمایش میل جنسی همجنس به همجنس را می‌توانیم ببینیم که برچست گرایش جنسی همجنس‌گرا به لحاظ فنی بر آن صحیح نیست. در این گونه موارد که صرفاً وجه اروتیکی یا جنسی در میان است از واژه هومواروتیسیسم یا همجنس‌میلی می‌توان استفاده کرد. در سطح فرهنگی برای مثال بسیاری از ایرانیان مرد و زن همجنس خود را صمیمانه در آغوش می‌کشند و می‌بوسند. حتی در شیوه بوسیدن نیز گاه از بوسیدن لب دریغ نمی‌کنند. این امر از نگاه یک غربی کاملاً اروتیک است و نشان‌دهنده میل به همجنس در ایرانیان است. اما یک ایرانی به خوبی می‌داند که این نمایش همجنس‌میلی تنها یک رسم است و محتوای همجنس‌گرایانه ندارد. از سوی دیگر در سطح تاریخی نمونه‌های بسیاری در ادبیات، هنر و اساطیر جهان می‌توان یافت که وجه اروتیک همجنس‌خواهانه دارد. اما این امر شکل یک میل گذرا به همجنس به خود می‌گیرد و حاکی از میلی پایدار نیست. تابلویی از آکساندر لسر به نام «مرد برهنه خوابیده»^{۱۳۸} تابلویی از ادوارد هانری آوریل که دو زن را برهنه در بستر در آغوش هم نشان می‌دهد دست کم حاکی از یک نمایش همجنس‌میلی یا هومواروتیک است.

^{۱۳۸} . بنگرید به:

http://en.wikipedia.org/wiki/File:Lesser_Male_Nude_Lying.jpg

با تفکیک همجنس‌گرایی از همجنس‌میلی ما از تعمیم نابجای یک مفهوم که بار معنای ویژه‌ای دارد به رفتارهای مشابه پرهیز می‌کنیم. به همین جهت برخی از تحقیقات وجوه اروتیکی



همجنس‌خواهان‌های را که مثلاً در اسلام وجود دارد تحت این مقوله بررسی کرده‌اند (Schmidtke, 1999). یا این وجوه را در دوره‌ی ویکتوریایی؛ یعنی زمانی که هنوز همجنس‌گرایی به صورت یک گرایش تشخیص داده نمی‌شد، مورد پژوهش قرار داده‌اند (Giantvalley, 1981).

۳. گرمای میانه‌ی روز از هنری اسکات تیوک

باید دقت کرد که تفکیک وجوه جنسی در

آثار تاریخی به معنی نفی امکان گرایش همجنس‌گرایانه در مناسبات این دوره نیست. اما برای دقت در اطلاق واژه‌ها محققان جدید از آن استفاده می‌کنند. زیرا اگر برای مثال نتوان نقاشی‌هایی که در مورد «گانی‌مد»^{۱۳} تفسیر شده است را ناشی از گرایش همجنس‌گرایانه نقاش یا کسانی دانست که این آثار را خلق کرده‌اند، اما دست کم می‌توان آن را شکلی از تمایلات همجنس‌میلی در آثار نقاشی و اسطوره‌ها شمرد. الهام‌گیری آثار کلاسیک از بدن مردان می‌تواند نمونه خوبی از این امر باشد. صرف نظر اینکه میک‌آثر، کاراواجو و سایرین چه گرایش جنسی داشته‌اند آثار ایشان اغلب زیبایی و جذابیت جنسی مردانه را تصویر می‌کند که می‌تواند موضوع اروتیکی قلمداد گردد، خواه بتوان ایشان را دارای گرایش به همجنس دانست یا نه.

^{۱۳}Ganymede

برای مثال «تجاوز به گانی‌مد» از روبنس را در این نشانی بنگرید:

<http://en.wikipedia.org/wiki/File:Ganyrubn.jpg>

تعریف: گرایش عاطفی و جنسی دو زن به یکدیگر

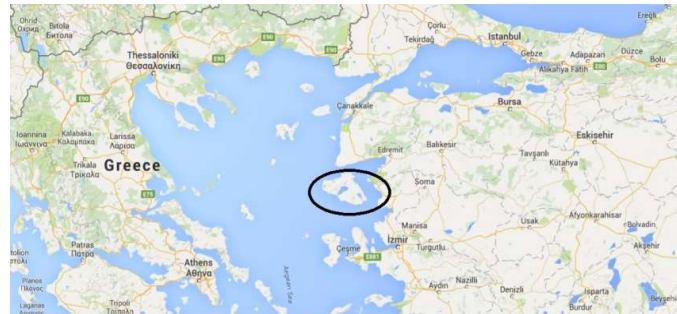
در کتاب «رفتار جنسی زنان» آلفرد کینزی به این نکته اشاره می‌کند که تا «این اواخر» یعنی حدود ۱۹۵۳ میلادی عنوان همجنس‌گرایی تنها برای همجنس‌گرایی مردان به کار می‌رفته است و تدریجاً از عنوان «لزبین» برای همجنس‌گرایی زنان استفاده می‌شود (Kinsey 1953, p.446). این امر حاکی از نامرئی و حاشیه‌ای بودن همجنس‌گرایی زنان است که هم می‌تواند مثبت باشد (چراکه همجنس‌گرایی ایشان کمتر به مثابه یک مشکل تلقی شده است) و هم منفی (چراکه گرایش جنسی ایشان مورد چشم‌پوشی قرار گرفته). بخشی از این مسئله ناشی از تسامح نسبی است که جوامع مرد سالار با همجنس‌گرایی زنان داشته‌اند. این امر به ویژه در مورد کشورهای خاورمیانه صدق می‌کند. معمولاً «مسئله» دانستن همجنس‌گرایی بر حسب دو مؤلفه طرح شده است: نخست آشفتن ساختن نقش جنسیتی زن/مرد. از آنجایی که همجنس‌گرایی همیشه بر محور «هویت جنسیتی» فهمیده می‌شده بنابراین مشکل اساسی با مردانی بوده است که «مردانگی» را نقض می‌کرده‌اند. نکته دوم اهمیت کنش جنسی است که همجنس‌گرایی را به یک «مسئله» مبدل می‌کرده است. برای مثال در گفتمان حقوقی اسلامی کنش جنسی بر اساس رخداد «دخول» فهمیده می‌شود. زنا و لواط بر حسب دخول تعریف می‌شود و به همین قیاس «مساحقه» نیز بر اساس فقدان دخول در قیاس با لواط سنجیده می‌شود.

اما همیشه نکته تساهل بیشتر نسبت به کنش جنسی و عاطفی میان زنان نیست. بخش دیگر مسئله‌ی نامرئی بودن زنان به طور عمومی است. از اینجهت تنها زمانی همجنس‌گرایی زنان به یک «مسئله» مبدل شد که مسایل زنان به طور عمومی به مسایل جامعه‌ی مدرن مبدل گشت. یعنی همزمان با رشد جنبش‌های فمینیستی، همجنس‌گرایی زنان نیز امکان سخن یافت و در آثار فمینیست‌ها برجسته شد.

لزبین برگرفته از نام جزیره «لزبوس» [Λέσβος] است در دریای اژه که محل زندگی «سوفو» شاعر یونانی قرن ششم پیش از میلاد بوده است. او غزلیاتی در وصف عشق به زنان و مردان دارد^{۱۴۰} این امر زمینه‌ای بوده که وقتی در قرن نوزدهم عنوانی خاص برای همجنس‌گرایی زنان ظاهر شد، «سوفو» و زادگاهش خاستگاهی برای انتخاب نام «لزبین» قرار گرفت. در واقع در تمدن‌های باستانی نمی‌توان مرزگذاری‌های هویتی همجنس‌گرا/دگرجنس‌گرا را به صورتی که امروزه عادت کرده‌ایم تطبیق داد. مشابه عشقی که سوفو به دختران بیان کرده است را در سراسر دنیای باستان می‌توان میان زنان یافت. اما قالب‌های امروزی ما نمی‌تواند به درستی این روابط را توصیف کند. چنین تساهلی در بین النهرین و مصر باستان نیز وجود داشته است. برخی در قانون حمورابی هم اثر تساهل در مورد روابط زنان را یافته‌اند!^{۱۴۱}

به هر روی عنوان لزبین نخست برای اشاره به شیوه تغذی به کار می‌رفته که حاکی از عشق میان زنان بوده است. اما تدریجاً به عنوان یک ترم پزشکی برای توصیف رابطه جنسی میان زنان استفاده

شده؛ یعنی آنچه tribadism^{۱۴۲} نیز نامیده می‌شود؛ معادل آنچه در عربی و فارسی مساحقه خوانده شده است. همجنس‌گرایی زنان به عنوان لزبینیسم نخستین بار در زبان سکسولوژیست‌های قرن نوزدهم و بیستم ظاهر شد. در اواخر قرن هجدهم هاینریش اولریکس در تحقیقات خود در مورد همجنس‌گرایی مطابق دیدگاه آن دوره



تصویر جزیره لسبوس در دریای اژه، میان ترکیه و یونان

که هنوز گرایش جنسی و هویت جنسیتی را از هم جدا نمی‌کردند، همجنس‌گرایان را به عنوان یک جنس سوم تشخیص داده بود. او عنوان اورانیر را برای همجنس‌گرایان مرد و زن بر می‌گزید. به همین ترتیب همجنس‌گرایی نیز با یک واژه پزشکی یعنی اورانیسم خوانده می‌شد که در میان سکسولوژیست‌های آلمانی تا مدتی به جای لزبینیسم به کار می‌رفت.

^{۱۴۰} . بنگرید به ریشه یابی آن در فرهنگ لغت اتیمولوژی در این نشانی:

<http://www.etymonline.com/index.php?term=lesbian>

^{۱۴۱} . در قانون حمورابی از کسانی یاد شده است به نام salzikrum که به طور تحت لفظی به دختر-مردانه یا زن-مردانه ترجمه شده است. به نظر می‌رسد که این شخصیت می‌تواند تا حدودی مطابق با مفهوم لزبین باشد. برای مثال بنگرید به این مقاله:

<http://www.well.com/~aquarius/almah.htm>

اما عده‌ای این ایده را نمی‌پذیرند و معتقدند که این ایده مطابق با جامعه مردسالار این دوره نبوده است. بنگرید به مقاله‌ای در این نشانی:

<http://findinglesbians.blogspot.co.uk/2013/08/salzikrum-women-men-of-ancient.html>

^{۱۴۲} . این اصطلاح به معنی بر هم مالیدن واژن‌ها در پوزیشن قیچی است که در عربی مساحقه و در فارسی طبق زنی نامیده می‌شود.

روی هم رفته لزبینیسم یا [تا اوایل قرن بیستم] اورانیسم در میان سکسولوژیست‌ها میان دو نظریه ریشه‌شناختی در نوسان بوده است؛ نظریه زیست‌شناختی که مدعی بود همجنس‌گرایی یک «وارونگی»^{۴۳} تلّسب به بیان جنسیتی معیار است و «وارونگی» خاص لزبینیسم ناشی از خصلت اندامی و ارگان جنسی است و دسته دیگری که این به اصطلاح وارونگی را بر حسب منشأ روانی تبیین می‌کنند. از دسته نخست برخی مانند کرافت ایبینگ^{۴۴} از انیسم زنان را یک بیماری نورولوژیک و مقاوم می‌دانند که به راحتی تغییر پذیر نیست (Zimmerman, 2013, p. 611). و برخی مانند هاولک ایلس^{۴۵} معتقدند که لزبینیسم یک «وارونگی»^{۴۶} کوتاه مدت است و بسیاری از زنان لزبینی که می‌شناسد تدریجاً تمایل خود به زنان را رها کرده‌اند. از دسته دوم برخی نیز مانند فروید ریشه‌شناسی روانی می‌کنند و آن را به سه فاکتور دل‌بستگی به مادر، حسادت بر فقدان کیر، و بیتفاوتی مادر نسبت می‌دهد! کسی هم مانند هلن دویچ^{۴۷} معتقد است که لزبینیسم ناشی از رفتار یک مادر سادیستی یا فقدان پدر است (ibid). همگی این نظرات تدریجاً با شواهد نقض بسیار کنار گذاشته شد و در دوره‌ی ما ریشه‌شناسی‌های جدید به ویژه از اسطوره‌پردازی‌های روانکاوی فاصله گرفته‌اند و بیشتر نظریات دسته نخست به شکلی دیگر تأیید شد؛ یعنی در حالیکه کرافت ایبینگ، مگنوس هیر شفیلد و ایلس لزبینیسم را یک «وارونگی» نسبت به نقش جنسیتی معیار می‌شمردند، در میان سکسولوژیست‌های جدید چنین پیشفرضی وجود ندارد و اساساً میل و گرایش از محور جنسیت جدا تلقی می‌شود و بنابراین دیگر تصویر «وارونگی» نسبت به نقش جنسیتی وجود ندارد.

لزبینیسم با این برداشت پزشکی و زیست‌شناختی موضوع جمعیت‌شناسی آلفرد کینزی بوده است. پیشتر در بخش مربوط به ترازبندی‌های گرایش جنسی از او یاد کردیم کتاب مستقلاً در مورد رفتار جنسی زنان منتشر کرده است. این تحقیق پس از کتاب دیگر او و همکارانش در مورد رفتار جنسی مردان انجام شده است. بنابراین وجه مقایسه‌ای برای فهم تفاوت زنان و مردان همجنس‌گرا و رفتارهای همجنس‌گرایانه نیز در آن یافت می‌شود. سنجش گرایش در این تحقیق بر اساس ترازبندی است که پیشتر ذکر شد یعنی علایق جنسی از صفر تا شش درجه بندی می‌شود؛ از مطلقاً دگرجنس‌گرا که صفر است تا عدد شش که مطلقاً همجنس‌گرا تعریف می‌شود. مهمترین داده‌هایی که این تحقیق فراهم می‌کند مواردی از این قبیل است: ۲-۶ درصد زنان بین ۲۰-۳۵ سال کمابیش به طور انحصاری (درجه ۶) دارای تجربه/واکنش همجنس‌گرایانه بوده‌اند. ۱-۳ درصد از زنان متأهل میان ۲۰-۳۵ سال انحصاراً به جهت تجربه یا واکنش به محرک‌ها همجنس‌گرا بوده‌اند^{۴۸} این تحقیق همچنین نشان می‌دهد که رفتار همجنس‌گرایانه زنان بر حسب واکنش به تحریک یا تجربه

^{۴۳} Inversion

^{۴۴} Richard von Krafft-Ebing (1840-1902)

^{۴۵} Henry Havelock Ellis (1859-1939)

^{۴۶} Inversion

^{۴۷} Helene Deutsch (1884-1982)

^{۴۸} برگرفته از تلخیص داده‌های پژوهش در سایت موسسه‌ی کینزی. بنگرید به این نشانی:

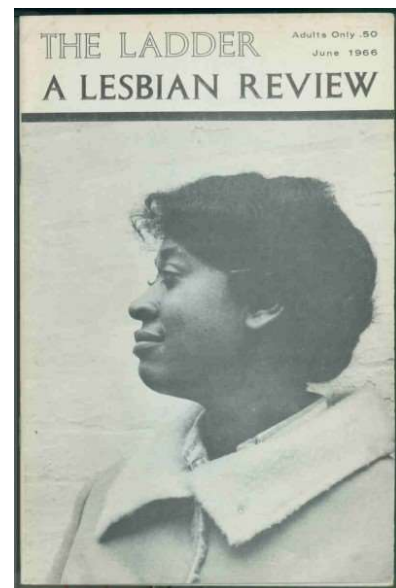
<http://www.kinseyinstitute.org/research/ak-data.html>

عاطفی جنسی به شکل معناداری کمتر از رفتار همجنس‌گرایانه مردان بوده است. یعنی حدوداً پنجاه درصد کمتر (Kinsey 1953, p.474). همچنین رابطه معکوسی میان متغیرهایی مانند مذهب و روستانشینی و تجربه یا تحریک به محرک‌های همجنس‌گرایانه وجود داشته است که این آمار میان زنان و مردان مشترک است. علاوه بر این بر اساس این تحقیق میزان تعهد زانی که رفتار همجنس‌گرایانه داشته‌اند بیشتر از مردان همجنس‌گرا بوده است؛ یعنی بیش از ۷۱ درصد خود را به یک یا دو پارتنر محدود کرده‌اند. این رقم در میان مردان ۵۱ درصد است.

این تحقیقات پس از کینزی با مدل‌های ترازبندی دیگری نیز دنبال شده است. اما تحقیقات کینزی همچنان نمونه مهمی از این پیمایش‌هاست. در جدیدترین نمونه‌ها اما درصدها محتاطانه‌تر به نظر می‌رسد. بر اساس آمار «مرکز پژوهش افکار ملی» در آمریکا ۲٫۶ درصد جمعیت خود را لزبین تعریف می‌کنند (Wright, 2009, p. 314). در یکی از جدیدترین آمارهای بریتانیا (۲۰۱۰) میزان کلی جمعیت همجنس‌گرا ۱٫۵ درصد است و در استرالیا این میزان ۱٫۳ تا ۲٫۲ به دست آمده است (Wilson, 2004). بنابراین اغلب این آمارها با یکدیگر همخوانی و تناسب دارند. هرچند تنها نشانگر جمعیتی هستند که خود را به این عنوان تعریف می‌کنند و این هویت را آشکار می‌کنند.

۳،۷،۲. برون‌آیی لزبین‌ها به عنوان یک جنبش

هویت لزبین‌ها در کشورهای اروپایی و آمریکای شمال اغلب تحت تأثیر فعالان و محققان فمینیست است. جنبشی که از دهه‌ی شصت فعال شده است. اما تا پیش از این دهه جمع‌ها زیر زمینی و انتشارات اغلب مخفی است. برای مثال در سال ۱۹۵۵ هشت زن همدیگر را در سانفرانسیسکو در خانه یکدیگر ملاقات می‌کردند تا مکانی برای رقص و آشنایی با یکدیگر داشته باشند. این نقطه آغازی برای تشکیل یک گروه از لزبین‌ها در آمریکا بود به نام «دختران بیلیتیس» (DOB). آن‌ها مجله‌ای به نام «نردبان» را سال بعد منتشر کردند که در آن به طرح نام و زندگی مشاهیر لزبین و بیان زندگی روزمره لزبین‌ها می‌پرداختند و در مجموع مشغول به عادی‌سازی امری بودند که در این دوره هنوز داغ ننگ بزرگی در آمریکا محسوب می‌شود. آن‌ها عنوان «متفاوت» [the variant] را برای اشاره به لزبین‌ها استفاده می‌کردند برای آنکه جامعه هنوز قادر به کاربرد واژه لزبین به عنوان یک اصطلاح متداول نبود



(Faderman, 1991, pp. 167-68).

فضای انگلستان این دهه (۱۹۵۰) تحول مشابهی را از سر می‌گذراند. مشهورترین کلاب‌های لزبین در این دوره در انگلستان یافت می‌شد. در چسلی، برایتون، لندن و منچستر برخی از پر رفت و

آمدترین آنها به طور مخفیانه بر روی لژیین‌ها گشوده شده بود. برای مثال کلاب گیتس‌وی^{۱۴} پیشتر در ۱۹۳۰ تأسیس شده بود و در ۱۹۵۰ به عنوان یک کلاب اختصاصی برای لژیین‌ها استفاده می‌شد یکی از بزرگترین‌ها بود. در این دهه نخستین شکل از برون آیی محدود لژیین‌ها در این کلاب‌ها شکل گرفت. در این کلاب‌ها اساس رابطه‌ها تفکیک بوچ/فم بوده و هر کس بر اساس این تفکیک رابطه با دیگری برقرار می‌کرده است (Carnevali & Strange, 1994, p. 199).

یکی از راه‌های برون آیی در این دهه انتشار کتاب‌های داستان لژیین بوده است. در دهه‌ی ۱۹۵۰ کتاب‌هایی تحت عنوان پالپ فیکشن در موضوعات مختلف داستان‌هایی را منتشر می‌کرد. این آثار عموماً بر کاغذهای پالپ که کیفیت کمتری داشتند منتشر می‌شد این کتاب‌ها مجلایی برای بازتاب هویت لژیین در این دهه بوده است. تنها در آمریکای شمالی و کانادا طی سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۶۶ ۲۰۰۰ عنوان کتاب داستان لژیین منتشر شد. هرچند هنوز عنوان لژیین تابو بود و از عناوین دیگری مانند «غریب»، «کوئیر»، و «جنس سوم» برای اشاره به این هویت استفاده می‌شده است (Zimet, 1999, p. 17). مجموعه این آثار و حضور فیزیکی در بارهای ویژه لژیین‌ها فرهنگ و هویت جدیدی را برای همجنس‌گرایی زنان ساخت که تدریجاً از داغ ننگ «لژیین» بودن می‌کاست.

۳،۷،۳. «لژیینسم» به عنوان یک هویت سیاسی

در کنار ریشه‌شناسی سکسولوژیست‌ها که این گرایش را در بدترین شرایط به عنوان یک «بیماری» و در بهترین شرایط به مثابه یک «مسئله» بررسی می‌کند، گفتمان دیگری از دهه‌ی هفتاد میلادی در میان فمینیست‌ها رشد و توسعه یافت که از بدنه جنبش فمینیستی جدا شده بود. کسانی که خود را فمینیست‌های لژیین می‌خواندند. و لژیین بودن را به عنوان یک «انتخاب سیاسی» معرفی می‌کردند. اما به چه معنا لژیین بودن یک «انتخاب سیاسی» است؟

در دهه‌ی ۱۹۶۰ بخشی از زنان لژیینی که به جنبش‌گی‌ها پیوسته بودند از وجود باورهای سکسیستی در میان‌گی‌ها آزرده شدند و از سوی دیگر جایی در میان زنان فمینیست این دوره نیز برای لژیین‌ها وجود نداشت و رسماً از جمع فمینیست‌ها کنار گذاشته شدند. بنابراین گروهی از این زنان همزمان برای جدایی از هر دو جنبش و هم احیاء مجدد ایده‌های هر دو جنبش فعالیت مستقل را آغاز کردند که به عنوان فمینیسم رادیکال یا لژیین فمینیسم شناخته شد. نخستین رویداد مهمی که این جنبش را عمومی کرد و امروزه به جهت آن شناخته می‌شود بیانیه‌ای است تحت عنوان «زن هویت یافته به مثابه‌ی زن»^{۱۵}؛ همانطور که از عنوان بر می‌آید این فعالیت اولاً معطوف به

^{۱۴}gatesway

^{۱۵}The Woman-Identified Woman

برای مطالعه بیانیه این گروه بنگرید به سایت مطالعات جنسیت در نشانی زیر:

<http://i-ss-g.org/index.php/mag/359-25-09-2015>

نگرانی‌های فمینیستی فعالان این جنبش است. اما در ضمن بیانیه موضع لزبین بودن تدریجاً با دلالتی سیاسی استفاده شده است که تا حد زیادی از لزبین بودن به مثابه گرایش جنسی فاصله دارد. در بیانیه لزبین از گی جدا می‌شود هرچند نویسندگان اذعان دارند که مسئله‌ی همجنس‌گرایی در هر دو مشابه است؛ دایک‌بلوژن و فاگت^{۱۵۲} بلودن هر دو در جامعه به معنی عدم امکان ایفای نقش مرد یا زن «واقعی» است، آنطور که جامعه انتظار دارد. اما برای بیانیه لزبین بودن از جهت دیگری مسئله است؛ لزبین بودن با ساختار خانواده پدرسالار در تعارض است و نقش عمده‌ای در براندازی این نظام می‌تواند ایفا کند. لزبین کسی است که درون جامعه‌ی پدر سالار محدود به ایفای نقشی شده است که «سلطه مردان» آن را مطالبه می‌کند. «خواهران دگرجنس‌گرا» قادر به براندازی این سلطه نیستند چون در خدمت همین نظام قرار دارند که به ایشان امتیازاتی را به عنوان زن دگرجنس‌گرا می‌دهد. آن‌ها به عنوان همسر قادر به کنار گذاردن این امتیازات نیستند و مادامیکه چنین نشود قادر به طرد «سلطه مردان» نخواهند بود. بنابراین تنها زنان لزبین هستند که قادر به براندازی این نظام هستند (Lesbianradicals, 1970). این شیوه تعریف لزبین بودن در سایر فعالیت‌های دهه‌ی هفتاد تا هشتاد به شکلی مشابه از هویت جنسی فراتر می‌رود و لزبین بودن را به عنوان یک رویکرد سیاسی درون جنبش فمینیستی تعریف می‌کند. یک نشریه متعلق به این گروه تحت عنوان «خشمیگنان» که ادبیاتی تندتر برای تعریف لزبین بودن دارد در نخستین شماره «ایدئولوژی» خود و «لزبینیسم» را اینگونه تعریف می‌کند:

«مبنای اندیشه‌ی ایدئولوژیک ما این است که: سکسیسم ریشه همه‌ی شیوه‌های سرکوب است و سرکوب لزبین‌ها و زنان با فروکوفتن سرمایه‌داری، تژادپرستی و امپریالیسم پایان نمی‌یابد. لزبین بودن تنها یک ترجیح جنسی نیست، بلکه یک *انتخاب سیاسی* است که هر زنی برای آنکه زن تشخیص داده شود باید آن را انجام دهد، و به این طریق بر سطره مردانه پایان دهد... زنان لزبین باید از جنبش زنان استریت خارج شوند و جنبش خود را بسازند تا جدی گرفته شوند، تا به سرکوبی که توسط زنان استریت بر ما می‌شود پایان دهند، تا آنکه زنان استریت مجبور شوند به لزبین بودن خود بپردازند. لزبین‌ها نمی‌توانند با وجود زنانی که لزبینیسم را یک مسئله‌ی سیاسی نمی‌دانند موفق به توسعه‌ی یک سیاست عمومی شوند» (Berson, 1972, p. 1) ^{۱۵۳}

^{۱۵۱} . کلمه‌ای توهین آمیز برای زن لزبین. به نظر می‌رسد که این اصطلاح به دلالتی توهین آمیز نخست در برخی رمان‌های دهه ۱۹۲۰ آمریکا استفاده شده است. برای مثال در رمان خانگی هارلم، کلود مکی می‌نویسد: [لزبین‌ها] کسانی هستند که ما در هارلم به آنها بولدایکر [Bulldyker] می‌گوییم... من نمی‌توانم بفهمم.. زنی که بولدایکر است». ظاهراً این اصطلاح اشاره به گاو نری دارد که برای حامله کردن گاو ماده از آن استفاده می‌شده است. در این صورت دایک نیز اشاره به زنی دارد با خصایل مردانه که شایسته یک «نر» تلقی می‌شود و احتمالاً باید عنوان دایک خلاصه‌ای برای عنوان «گاونر» تلقی کرد. بنگرید به:

Herbst, Phillip (2001). *Wimmim, Wimps & Wallflowers: an encyclopaedic dictionary of gender and sexual orientation bias*. Intercultural Press. p. 332..

^{۱۵۲} . کلمه توهین آمیز برای مرد همجنس‌گرا مشابه کونی در فارسی.

^{۱۵۳} . قسمت‌های ایتالیک شده از خود متن نیست.

سایر نویسندگان این نشریه نیز که اغلب زنان محقق و فعال هستند موضعی مشابه دارند. و لزبین بودن و لزبینیسم را شامل همه‌ی زنان لزبین نمی‌دانند بلکه آن را تنها با مدلولی سیاسی برای اشاره به زنانی استفاده می‌کنند که «سلطه مردانه» را از طریق لزبین بودن به چالش می‌کشند. «لزبین‌ها باید فمینیست باشند و علیه سرکوب زنان بجنگند و فمینیست‌ها اگر می‌خواهند با سلطه مردان بجنگند باید لزبین شوند» (ibid, p.8). بنابراین به نظر می‌رسد لزبین بودن در این جنبش از مدلولی صرفاً پزشکی در میان سکسولوژیست‌ها به مدلولی صرفاً سیاسی تقلیل داده شده است. از یک تقلیل به تقلیلی دیگر. شاید تفاوت زیادی در تقلیل‌گرایی میان این دو گرایش نباشد و از همین جهت است که هر دو لزبین بودن را به عنوان «لزبینیسم» استفاده می‌کنند، البته با دلالت‌های متفاوت.

در فضای دهه‌ی هفتاد که فمینیسم رادیکال و ایده‌ی لزبین به عنوان یک ایده‌ی سیاسی در ادبیات فمینیستی مطرح بود، آدرین ریچ مقاله اثرگذاری منتشر کرد تحت عنوان «دگرجنس‌گرایی اجباری و وجود لزبین». ریچ مقاله خود را معطوف به نقد موضعی می‌کند که دگرجنس‌گرایی را به عنوان یک «ترجیح جنسی» در سکسولوژی طرح می‌کنند. ریچ این نگاه را از این جهت خطا می‌داند که دگرجنس‌گرایی به اشکال مختلف بر زنان تحمیل می‌شود و اساساً انتخاب دیگری وجود ندارد. دگرجنس‌گرایی که در جامعه برای زنان ملاحظه می‌کنیم از طرق مختلفی بر زنان «تحمیل، مدیریت، سازمان‌دهی، تبلیغ و با توسل به زور حفظ می‌گردد». دلیل وجود چنین نظام اجباری این است که «دگرجنس‌گرایی زنان ابزاری است برای تضمین حق فیزیکی، اقتصادی و عاطفی مردان برای دسترسی به زنان». بنابراین «دگرجنس‌گرایی اجباری» از نظر او مهمترین مسئله‌ای است که در برابر فمینیسم قرار دارد (Rich, 1980, pp. 647-48).

اما در کنار سخن از دگرجنس‌گرایی اجباری برای طرد دیدگاه «ترجیح جنسی» در مورد دگرجنس‌گرایی زنان، ریچ به معنای عامی از لزبین بودن متوسل می‌شود تا امکان توسعه معنای لزبین بودن را فراهم سازد. او از عنوان «طیف لزبین» به جای هویت لزبین استفاده می‌کند. قصد او توسعه معنای لزبین است به صورتی که از گرایش جنسی و عاطفی فراتر رود و بتواند شامل هر شکلی از اشتراک عواطف و فعالیت‌های زنان باشد:

«اگر ما امکان این را بپذیریم که همه‌ی زنان... در یک طیف لزبین بودن قرار دارند، خودمان را در حال حرکت درون و بیرون این طیف خواهیم دید، اعم از اینکه خود را لزبین تعریف کنیم یا نه» (Rich, 1980, pp. 650-51).

او بر کاربرد «وجود لزبین و طیف لزبین بودن» اصرار دارد تا از «دایره مضیق و پزشکی» عنوان «لزبینیسم» فاصله بگیرد (ibid, p.648). آدرین ریچ مفهومی را صورت‌بندی می‌کند که در این دوره در

گفتمان فلسفی فرانسوی و آمریکایی معنای مشخصی دارد؛ یعنی آنچه فلسفه اگزیستانسیالیسم^{۱۵۴} خوانده می‌شود. به همین جهت به جای لزبینیسم او عنوان «وجود لزبین»^{۱۵۵} به کار می‌برد. در این فلسفه به ویژه تحت تأثیر اندیشه‌ی مارتین هیدگر از تقابل وجود به عنوان یک تجربه زیسته با اندیشه‌ی علمی و تکنولوژیکی سخن گفته می‌شود. هیدگر این اشکال سخن از وجود را که اغلب تحت عنوان «ایسم» سیالیت و ابهام و گستردگی وجود را پنهان می‌کنند مورد نقد قرار داده است؛^{۱۵۶} لایچ با توسل به این معنی موسع ابهام مفهوم لزبین بودن را می‌پذیرد. چراکه برای تجربه‌ی زیسته زنان در مشارکت با یکدیگر چنین شکلی از بودن تحقق پیدا می‌کند. بنابراین بر اساس برداشت او ما دیگر در مورد لزبین بودن به عنوان یک گرایش جنسی سخن نمی‌گوییم.

یکی دیگر از لزبین فمینیست‌های مشهوری که در ساخت مفهوم لزبین در این دهه نقش دارد مونیک ویتیگ^{۱۵۷}الکسیست و فمینیست اثر گذار فرانسوی است. او لزبین بودن و همچنین گی بودن را به عنوان شکلی از براندازی دوگانگی جنسیتی می‌داند. به این معنی که ساختار جنسی جامعه بر اساس دگرجنس‌گرایی جنسیت را به مرد و زن تقسیم می‌کند. شرط تفکیک جنسیت، ساختار دگرجنس‌گرایی جامعه است. زن چه کسی است؟ آن دیگری که در برابر مرد تعریف می‌شود؛ موجودی منفعل و مفعول، تحت قیمومیت مرد و غیره. مرد چه کسی است؟ کسی که به انحاء مختلف بر بدن زن مالکیت دارد از آن مراقبت می‌کند و غیره. این رابطه ممکن نیست مگر آنکه نسبت این دو دگرجنس‌گرایانه فرض شود. اما در قالب رابطه همجنس‌گرا دیگر نه آن مرد (گی) تعریف سابق را تاب می‌آورد و نه این زن (لزبین) زن است. بنابراین:

«[اینکه زن کیست]... مسئله‌ای است که لزبین‌ها ندارند به جهت تغییری که در دیدگاه روی می‌دهد، و این خطاست که بگوییم لزبین‌ها به زنان می‌پیوندند، عشق می‌ورزند و زندگی می‌کنند، چرا که زن مفهومی است که تنها در نظام‌های اندیشه، و اقتصاد دگرجنس‌گرایانه معنی دارد. لزبین زن نیست» (Wittig, 1990, p. 57).

سیاسی شدن هویت جنسی در دهه‌ی شصت و هفتاد هرچند خاص نظریه پردازان نقد ادبی بود و در محدوده‌ی این گفتمان از دانش بیشترین قوت را داشت اما حتی در میان برخی تحقیقات تجربی نیز بازتاب یافته بود. برای مثال شره‌ایت^{۱۵۸} دل تحقیقی جمعیت‌شناختی نتایجی را به دست داده که

^{۱۵۴} . فلسفه‌ای در قرن بیستم که در مورد وجود و اشکال آن در تجربه زیسته انسان بحث می‌کند. این فلسفه عموماً تجربه روزمره از وجود مانند عشق، اضطراب، وجدان و مرگ را به جای مقولات انتزاعی فلسفی موضوع بحث قرار می‌دهد.

^{۱۵۵} Lesbian Existence

^{۱۵۶} . برای رویکرد هیدگر بنگرید به رساله «پرسش از اوماننیسم» که اندیشه «ایسم» و نسبت آن با متافیزیک را تبیین کرده است. برای مثال بنگرید به این مقاله در این نشانی:

http://pacificinstitute.org/pdf/Letter_on_%20Humanism.pdf

^{۱۵۷} Monique Wittig

^{۱۵۸} Shere Hite

همسوی با این دیدگاه است. تحقیق هایت با کار کیزن متفاوت است. او به جای پرداختن به آنچه زنان تجربه می‌کنند (همچون یک موجود زیستی) به این پرداخت که آن‌ها چه ترجیحی در گرایش جنسی دارند و چگونه هویت خود را عرضه می‌کنند. بنابر این می‌توان گفت بر وجه خودآگاه «هویت جنسی» متمرکز است. از میان ۳۰۱۹ نفر شرکت کننده زن ۸ درصد ترجیح جنسی خود را یک زن اعلام کرده‌اند و ۹ درصد نیز هر دو جنس را موضوع ترجیح جنسی خود دانسته‌اند. (Hite, 1976, p. 396). البته هایت بیشتر بر واکنش زنان شرکت کننده بیش از داده‌های کمی علاقه دارد و بر اساس مصاحبه‌های خود اعلام می‌کند که بیشتر زنان نسبت به تجربه رابطه جنسی با زنان ابراز علاقه می‌کرده‌اند (ibid, p.397).^{۱۵۹}

۳,۷,۴. دوگانه بوچ/فم

فمینیست‌های لزبین در دهه‌ی هفتاد مهمترین جنبش اثرگذار لزبین بوده است. اما با وجود تغییراتی که در فهم ما از لزبین بودن داده است تفاوت چشمگیری میان آرمان‌های سیاسی این جنبش و واقعیت زندگی لزبین‌ها در این دوره و دوره‌های بعد وجود دارد. یکی از مهمترین مشارکت‌های این جنبش در فهم خود لزبین‌ها از هویت‌شان نقد مقوله‌بندی‌های دگرجنس‌گرایانه درون ایشان بوده است. مقوله‌بندی‌های مردانه-زنانه که خود لزبین‌ها از اوایل قرن بیستم میان خود رواج داده بودند و یکی از مهمترین مقوله‌های شناختی برای مواجه ایشان با یکدیگر است. فمینیست‌های لزبین تمایزهایی مانند بوچ/فم را تقلید از^{۱۶۰} فرهنگ دگرجنس‌گرا در میان لزبین‌ها می‌دانند که باعث تثبیت پدرسالاری در میان جامعه همجنس‌گرایان است (Sullivan, 2003, p. 28).



Figure ۴ تصویر بوچ و فم در سال ۱۹۰۳

با وجود وسعت این نقد در دهه‌ی ۱۹۹۰ تحقیقات نشان می‌داد که ۹۵ درصد لزبین‌ها با این طبقه‌بندی آشنا هستند و خود و دیگران را بر حسب آن نامگذاری می‌کنند (Caramagno, 2002, p. 138). به نظر می‌رسد که این میزان اهمیت بوچ/فم در فرهنگ لزبین‌های امروزی غربی کمتر شده

^{۱۵۹} . برای دسترسی به گزارش هایت می‌توانید کتاب را در این نشانی ملاحظه کنید:

<http://www.msvgrupomedico.com/THE%20hite%20report.pdf>

^{۱۶۰}Apping

باشد (ibid). اما از سوی دیگر از آنجاییکه نظریه فمینیستی کاملاً تمرکز اش بر مسئله‌ی زنان قرار دارد کمتر به خصلت متداخل میان گرایش جنسی و هویت جنسیتی توجه می‌کنند؛ ای بسا تفکیک مذکور مورد علاقه کسانی باشد که به عنوان ترانسجندر (نه لزوماً به عنوان لزبین) از هویت جنسیتی که دارند رضایت ندارند؛ یعنی کسانی که بر مدار هویت جنسیتی تمایل به ایفای نقش جنسیتی دیگری دارند. از آنجاییکه لزبین فمینیسم بر اساس طرد دگرجنس‌گرایی و بازتعریف لزبینیسم به صورت یک طیف گسترده بنا شده است نمی‌تواند جایی برای وضعیت زنانی در نظر بگیرد که برای داشتن هویت جنسیتی دیگری تلاش می‌کنند. زنانی که لزوماً درون یا بیرون جامعه‌ی لزبین‌ها نیستند بلکه وضعیت مرزی بین این دو دارند یا اساساً دوست دارند خارج از این جامعه به عنوان یک مرد ترانس زندگی کنند.

۳,۷,۵. لزبین بودن به عنوان یک مد تجاری

از دهه‌ی ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ تدریجاً بازار سرمایه زنان لزبین را که می‌توانستند برای مردان دگرجنس‌گرا نیز جذابیت داشته باشند به یک مدل تجاری برای تبلیغات و بازار مد تبدیل کرد؛ چیزی که لزبین شیک نامیده می‌شود. مجله‌هایی مانند مادموازل، وگ، کازموپولیتن، نیوزویک به این چهره جدید مد در دهه‌ی ۱۹۹۰ می‌پرداخته‌اند. زن لزبین در این قالب زنی است که اغلب خصلت‌های اکتیو و بوچ دارد؛ لباس‌های پسرانه می‌پوشد و موهای کوتاه دارد. مجله‌ی مد وگ این مدل از لزبین را فراتر می‌برد و گستردگی آن برای هر زنی را یادآور می‌شود. اما تنها مرئی سازی لزبین‌ها و تبدیل آن به یک مد تجاری، کاری نیست که این نشریات انجام می‌دهند. علاوه بر این، ذائقه مشتریان مرد که هم مشتری این مجلات و هم مشتری اصلی صنعت پورن هستند نیز چنین تصویری را می‌پسندد. بنابراین چهره زن لزبین این رسانه‌ها یک لزبین دور از دسترس نیست بلکه یک زن دوجنس‌گرا است که امکان دسترسی جنسی را نیز بتواند برای همه‌ی مشتری‌ها داشته باشد. مجله‌ی مادموازل گزارش می‌دهد که «یکی از سکسی‌ترین مسایل در مورد اکثر زنان لزبین در هر سنی، دوجنس‌گرایی است». این مدعا بر اساس تحقیقی در دانشگاه دوک تقویت می‌شود که معتقد است که «بیشتر دانشجویان دختر در طول زندگی‌شان تجربه سیالیت در گرایش جنسی را داشته‌اند و آن را تغییر داده‌اند». کوسموپلیتن در این رابطه از جذابیت سکسی لزبین‌ها به عنوان بازار جنسی سخن می‌گوید که به اورال سکس علاقه دارند (Streitmatter, 2009, p. 79).

در حالیکه در دهه‌ی ۱۹۵۰ و پیش از آن «خواهران غریب» [عنوان لزبین‌ها در دهه‌ی ۱۹۵۰] در حال تابوشکنی و مبارزه مخفی با فرهنگ غالب و مبارزه با فرهنگ عامه و صاحبان قدرت همزمان بودند، از این دهه به بعد با وجود تابوزدایی گسترده‌ای که انجام شد لزبین بودن مبدل به یک مارک تجاری در برخی فضاهای اجتماعی و فرهنگی شد و حالا باید علاوه بر کلیشه‌های باقی مانده با تصویر کلیشه‌ای دیگری نیز مقابله کنند که در انواع تولیدات فرهنگی امروز تکثیر می‌شود.

در کنار مشکلاتی که در بالا ذکر شد و جنبش لزبین با آن‌ها در حال چالش است، جدیدترین مسئله‌ی گروه‌های حقوق همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان تا زمان تحریر این نوشته مسئله‌ی پذیرش امکان برابر برای تشکیل خانواده همجنس است. یک تلقی عمومی در مورد همجنس‌گرایی از قدیم وجود داشته است و آن اینکه دو همجنس نمی‌توانند به رابطه خود به عنوان امری جدی و پایدار بنگرند. از آنجایی که همیشه همجنس‌گرایی به مثابه یک «کنش» و نه یک «هویت» تلقی می‌شده بنابراین همچنان این تلقی در قالب این کلیشه از خانواده ناپذیر بودن همجنس‌گرایی تداوم دارد. از سویی باید اذعان کرد که تلقی همجنس‌گرایان و دوجنس‌گرایان از خانواده اساساً با تلقی خانواده دگرجنس‌گرا متفاوت است. اما تا جاییکه مسئله به تعهد در رابطه و علاقه به داشتن شریک مشخص در زندگی بازمی‌گردد، تحقیقات نشان می‌دهد که ۶۰ تا ۸۰ درصد از زنان همجنس‌گرا روابط پایدار را گزارش کرده‌اند (Schlager, 1989, p. 117). برخلاف زوج‌های دگرجنس‌گرا زوج‌های همجنس‌گرا (زن) بیشتر به تعهد اهمیت می‌دهند و نقش‌های جنسیتی که میان دو زوج دگرجنس‌گرا ثابت و منجمد است میان ایشان به تناوب در گردش است و این مسئله برخی عقده‌های روانشناختی در خانواده را کاهش می‌دهد. تحقیقات همچنین حاکی از پیوندهای عاطفی نزدیک‌تر میان زوج‌های همجنس‌گرای (مرد و زن) نسبت به زوج‌های دگرجنس‌گراست (ibid, p.118).

جنبش لزبین به یک دلیل مشخص بیشتر از جنبش همجنس‌گرایان مرد درگیر مسئله‌ی فرزند بوده‌اند. چراکه به عنوان زن که اغلب به اجبار ازدواج کرده‌اند ناچار از طرح مسئله‌ی حقوقی هضانت فرزند بوده‌اند. این امر تا زمانی که یک زن (همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا) اعلام گرایش جنسی نکرده باشد همانقدر دشوار است که برای یک زن دگرجنس‌گرا. اما از جهت آنکه دادگاه‌ها پس از آنکه گرایش جنسی مادر آشکار شود او را محروم می‌سازد، جنبش لزبین در کشورهای غربی از دهه‌ی ۱۹۶۰ درگیر مسئله‌ی هضانت فرزند بوده است. تحقیقات جدید کمک بزرگی به کسب این حق برای مادران لزبین کرده است. بر اساس تحقیقات انجام شده فرزندان مادران لزبین به همان اندازه ممکن است مبتلا به مشکلات روحی شوند که فرزندان یک مادر مطلقه دیگر. گرایش جنسی و نقش جنسیتی فرزند یک مادر لزبین نیز اثری از گرایش مادر نمی‌پذیرد (ibid, p.125-6).

در ده سال اخیر تغییرات اساسی در قوانین کشورها در مورد تشکیل خانواده همجنس روی داده است که مهمترین آن تا زمان تحریر این نوشته تصویب ازدواج همجنسان توسط دیوان عالی ایالات متحده است. قانونی که محدودیت ازدواج بر اساس گرایش جنسی را لغو می‌کند و امکان ازدواج سایر گرایش‌های جنسی را مجاز می‌سازد. بدیترتیب آمریکا به همراه هفده کشور دیگر در جهان این امکان را برای زوج‌های لزبین فراهم می‌سازد که مانند سایر زوجها ازدواج خود را ثبت کنند. اما آنچه در دوره‌ی ما نسبت به نیمه‌ی دوم قرن بیستم در جنبش لزبین و گی فراموش می‌شود خودانتقادی این جنبش در بازتولید فرهنگ دگرجنس‌گرا محور است. فرهنگی که مناسک، نقش‌ها و

شیوه‌های ارتباط انسانی را از طریق تمایز بخشی میان دو همسر تعریف می‌کند. تمایزی که می‌تواند سیالیت نقش‌های دو همجنس‌گرا را در یک رابطه همسری (آنچه که امتیاز خانواده همجنس‌گرا می‌تواند تلقی شود) مورد تأکید قرار دهد. امروزه برخلاف دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی جنبش‌های همجنس‌گرا و دوجنس‌گرا بیشتر نگران کسب حقوق و امتیازات مشابه‌اند تا تأکید بر امتیازاتی که ناشی از تفاوت با نظام جنسی پیشین است.

تعریف: گرایش عاطفی و جنسی مردان به یکدیگر

در این بخش به برخی از بحث‌های اجتماعی و تاریخی در مورد همجنس‌گرایی مردان می‌پردازیم. در مورد بسیاری از بحث‌های مرتبط با این موضوع پیشتر در بخش‌های دیگر سخن گفته‌ایم. برای مثال در ترازبندی گرایش جنسی، هوموفوبیا، برون‌آبی و سایر موضوعات به نحوی مسایل مرتبطی را طرح کرده‌ایم. سوالی که اینجا به آن می‌پردازیم این است که چگونه همجنس‌گرایی مردانه در دنیای معاصر به عنوان یک «هویت» شکل گرفته و معنی پیدا کرده است.

۳,۸,۱. همجنس‌گرایی به مثابه داغ ننگ

پیش از دوره‌ی مدرن، پیش از آنکه جنبشی برای برون‌آبی و نامیدن همجنس‌گرایی با زبانی خنثی، علمی یا حقوقی وجود داشته باشد، همواره اصطلاحاتی توهین‌آمیز برای نامیده همجنس‌گرایی مردانه وجود داشته است. اصطلاحاتی که همچنان در همی زبان‌های دنیا وجود دارد اما تدریجاً تلاش می‌شود که دست کم در حوزه‌ی کاربرد عمومی زبان از کاربرد این اصطلاحات پرهیز شود.

در اواخر قرن بیستم با تولد دانش جنسی برای نخستین بار دلالت تابو گونه‌ای که حول میل به همجنس وجود داشت، کنار گذاشته شد. اما تا پیش از این اغلب این میل به دو صورت نامگذاری شده است نخست به مدد اسطوره‌های مذهبی ادیان ابراهیمی که معتقد بود در میان قوم لوط تمایلی به همجنس وجود داشته و این قوم مورد لعن و عذاب الهی قرار گرفته‌اند. بنابراین اصطلاحاتی مانند لواط در عربی و فارسی و sodomite و اشکال مختلف آن در زبان‌های اروپایی برای نامیدن همجنس‌گرایی مردانه به کار می‌رفته است. علاوه بر این منشأ دیگر داغ ننگ سازی برای همجنس‌گرایی فرهنگ عرفی است که این میل را به شکل توهین‌آمیز نامگذاری می‌کند. بنابراین به شکل‌های مختلفی در زبان کوچه این تمایل نامیده می‌شود. اغلب در زبان مورد نظر همجنس‌گرایی مردان با اشاره به یک فقدان نامیده می‌شود؛ فقدان مرد بودن. همانطور که در مورد همجنس‌گرایی زنان فقدان زن و لطیف بودن مبنای نامگذاری عرف است. اصطلاحاتی مانند «اواخواهر»، «مخت»، «مزلف»، «فوکلی» در فارسی اغلب اشاره به این فقدان «مذکر» بودن و نامتناسب بودن دارد. در زبان انگلیسی تا پیش از شکل‌گیری زبان همجنس‌گرایانه جدید همجنس‌گرایان مرد به عنوان «molley» نامیده می‌شدند یعنی کسانی که «male» نیستند؛ کسانی که رفتاری نامتنا سب با «male» بودن دارند. این شکل از نامیدن در زبان علمی جدید به تدریج خنثی شد.

نخستین شکل نامگذاری علمی برای رابطه عاطفی و جنسی مردان در دوره‌ی مدرن را هاینریش اولریکس در قرن نوزدهم انجام داده است. ما پیشتر از او و ایده‌ی جنس سوم‌اش یاد کرده‌ایم. همانطور که اشاره شد او همجنس‌گرایان مرد را جنس سومی می‌داند که موقعیت ممتازی از آن خود دارند. آن‌ها نقش جنسیتی مرد دگرجنس‌گرا را ایفا نمی‌کنند. تحقیق اولریکس در کتاب «تحقیق در باب معنای عشق مردان به یکدیگر» منتشر شده است. اما او پیش از این تحقیق از سال ۱۸۶۱ که درگیر فهم احساس همجنس‌گرایانه در خودش بوده به این «معا» در قالب نظریه‌های علمی آن دوره می‌اندیشیده است. تحت تأثیر نظریه جاذبه در فیزیک، دانش زیست‌شناسی نیز در پی تبیین علمی از رابطه روانی جانوران بوده است. به همین جهت در این دوره مفهوم مغناطیس حیوانی نظریه است که در فرانسه و آلمان مورد بحث دانشمندان است. اولریکس گمان می‌کند که چنین مغناطیسی میان احساسات فاعلانه یک مرد استریت و احساسات منفعلانه یک زن استریت متفاوت است. او تصور می‌کند که چنین مغناطیسی زیست‌شناختی در مورد فرد همجنس‌گرا نیز باید صدق کند و نیروی مغناطیسی یک مرد همجنس‌گرا انفعالی است (Kennedy, 2002, p. 3). او بعداً این نظریه را کنار می‌گذارد اما تصور اینکه تفاوتی زیست‌شناختی میان مرد همجنس‌گرا و مرد دگرجنس‌گرا باید وجود داشت باشد همچنان در آثارش باقی می‌ماند. در سال ۱۸۹۸ در کتاب «تحقیق در باب معنای عشق مردان به یکدیگر» دوباره به این مسئله باز می‌گردد و تلاش می‌کند تمایز مرد همجنس‌گرا و مرد دگرجنس‌گرا را به صورت یک تفاوت جنسیتی بیان کند. مرد همجنس‌گرا که او آن را اورانیر می‌نامد احساساتی منفعل نسبت به مرد دگرجنس‌گرا دارد. چنین عشقی را او اورینگ می‌نامد. اما اورانیر زن نیز محسوب نمی‌شود، بلکه شق سومی از جنسیت باید برای آن قایل شد. عشق دگرجنس‌گرا را نیز دیونینگ می‌نامد که خاص افراد دگرجنس‌گرا یا دیونیر است (ibid, p.7). منشا این نامگذاری رساله «مهمانی» افلاطون است. در این رساله پوزانیاس دو الهه عشق را معرفی می‌کند؛ یکی عشقی است که متداول است و میان زن و مرد وجود دارد و دومی ویژه مردان به یکدیگر است که به جهت نسبتش به «اورانوس» اولریکس کسانی که دارای این عشق هستند را اورانیر [Uranier] می‌نامد، در برابر «دیونیر» [Dionäer] یعنی کسانی که عشق معمول را دارند؛ کسانی که عشق شان به زئوس یا دیون نسبت دارد (ibid, p.5).

اصطلاح شناسی اولریکس در ادبیات جنسی پس از او استفاده می‌شود اما تدریجاً عنوان homosexual که یکی از معاصران اولریکس آن را ابداع کرده جایگزین اورانیر می‌شود. کرافت ماریا کرتبنی برای نخستین بار در سال ۱۸۶۹ اصطلاح آلمانی homosexualität را به کار می‌برد و تا دهه‌ی اول قرن بیستم همچنان اورانیر شایع بود تا اینکه اصطلاح ماریا کرتبنی جایگزین آن می‌شود (ibid, p.8). عنوان «همجنس‌گرا» تدریجاً موضوع جداگانه‌ای را در پزشکی به خود اختصاص داد که به اشکال و ریشه‌های همجنس‌گرایی به مثابه یک ابتلا می‌پرداخت. هاولک الیس که اهمیت بسیاری در پایه

گذاری سکسولوژی مدرن دارد در مقدمه بر کتاب مشهورش «روانشناسی سکس» به این اشاره می‌کند که با تلاش‌هایی که او و دیگران برای شناخت سکس به روش علمی انجام داده‌اند، «همجنس‌گرایی» که «طی پانصد سال» از قرون واسطی تا قرن بیستم «به عنوان یک وارونگی در کنار کفر و جادو تلقی می‌شد» در این دوره به مدد روش علمی به عنوان یک موضوع «بیولوژیک و روانشناختی» تلقی می‌شود. البته این تغییر از گفتمان مذهبی به علمی به معنی این است که همچنان همجنس‌گرایی یک مسئله تلقی می‌شود که باید آن را فهمید. بنابراین در اوایل قرن بیستم همجنس‌گرایی اغلب به عنوان یک «وارونگی»^۱ اغلب به جنس بیولوژیک تلقی و آسیب‌شناسی می‌شد. بسیاری از جمله هیرشفیلد، ایس، کرافت ایبینگ و حتی فروید تمایزی میان گرایش جنسی و هویت جنسیتی نمی‌گذاشتند و تصور این بود که همجنس‌گرایی (همچون ترانس‌سوالیته) نوعی وارونگی در نقش و بیان جنسیتی است. صرف نظر از این تلقی غریب که در نیمه قرن تصحیح شد، خود این حرکت از «جرم» و «گناه» به «وارونگی» و گاه «بیماری» یک پیشرفت مهم محسوب می‌شود. تمرکز تحقیقات در ابتدای قرن بیستم اغلب بر همجنس‌گرایی مردانه است. در بیان ریشه‌شناسی در این دوره دو گرایش غالب وجود دارد. برخی مانند فر، مول، کرافت ایبینگ و هیرشفیلد تفاوت بیولوژیک را میان همجنس‌گرایان و دیگران دنبال می‌کنند گرایشی که تقریباً تا پیش از جنگ جهانی غالب است. برخی نیز مانند بینه، شردیک نوتزینگ و فرویدی‌ها محیط را بانی و عامل می‌شمارند. این رویکرد به مدد توسعه روانکاوی در سکسولوژی تا اواخر قرن بیستم بیشترین توجه را در محافل علمی به خود جلب می‌کند. برخی هم ماندها و لک ایس مدعی موضعی میان این دو هستند (Ellis, 2004, chap:VI).

اما روانکاوی نیز تا دهه‌ی هشتاد مورد بیشترین نقدها قرار گرفت. که این نقدها دوباره تحقیقات بیولوژیک را برجسته کرده است. بین تحقیقات امروزه همچنان بیشترین محوریت را در سکسولوژی داشته است و بیشترین اقبال را جلب می‌کند. تحقیقات مذکور کمتر بر فرضیه‌ی بیماری استوار است و تدریجاً در فضای تغییر گفتمان علمی راه را برای تغییر اساسی در گفتمان علمی باز کرد. در سال دسامبر ۱۹۷۳ این فضای موجب تغییر در متوال بیمارهایی روانی شد و همجنس‌گرایی برای همیشه از این فهرست کنار گذاشته شد.

۳,۸,۳. خنثی کردن عنوان «گی»

گفتمان علمی حتی زمانی که به همجنس‌گرایی به عنوان یک بیماری نظر می‌کرده عنوان «همجنس‌گرایی» را برای جدا کردن زبان علمی از زبان عامیانه به کار برده است تا تابو و نفرت عمومی را بازتاب ندهد و بیطرف باشد. اما علاوه بر زبان علمی زمینه دومی نیز وجود دارد و آن جامعه‌ای است که با رویکرد خاص خود به این گرایش جنسی آن را می‌نامد. گاه اصطلاحات عامیانه بار

منفی و توهین آمیز دارند. برای مثال تا پیش از اقدامات علمی اولریکس شیوه نامگذاری میل میان دو مرد در میان دانشمندان با الهام از زمینه عمومی با اصطلاح پدراستی [pederasty] (پسر دوستی) نامیده می‌شد. اما این عنوان با اصطلاح لاتین دیگری اغلب خلط می‌شد که معنی لواط داشت یعنی paedicatio که از نظر اولریکس دلا لت منفی دارد. اما علاوه بر این دلا لت منفی، پسر-دوستی نمی‌توانست همگی اشکال میل به همجنس را نشان دهد و اصطلاح‌شناسی‌های دیگری در زمینه زبان روزمره در قرن بیستم شکل گرفت. gay در انگلیسی، gai در فرانسوی و schwul در آلمان در این زمینه زبانی مورد اشاره ظاهر شد. از میان این عناوین گی عنوانی است که تدریجاً در همگی زبان‌ها رایج شد.

گی در انگلیسی به جهت ریشه لاتین‌اش گایا [Gaya] به معنی شادان و خوشحال به کسی اطلاق می‌شد که لذت‌گرا است و برای شادی و لذتش ملاحظات اجتماعی را مورد چشمپوشی قرار می‌دهد. از قرن هفدهم (۱۶۳۰) معنای منفی برای این واژه در انگلیسی وجود داشته است؛ یعنی کسی که در لذت جویی ملاحظه نمی‌کند (چه مرد چه زن). به ویژه در قرن هجدهم و نوزدهم که اخلاق سخت‌گیرانه ویکتوریایی در اروپا و آمریکا حاکم بوده این واژه منفی تلقی می‌شده است. در قرن نوزدهم (۱۸۹۰) اغلب به معنی بی‌بندوباری به کار می‌رفته است و به همین جهت به فاحشه‌خانه gay house و به فاحشه عنوان gay اطلاق می‌شده. اما تدریجاً از اوایل قرن نوزدهم در زبان کوچه این عنوان برای همجنس‌گرایان به کار رفته و بالاخره از اواسط قرن (۱۹۴۰) در برخی متون معادل همجنس‌گرا استفاده شده است. شاید وجه این اطلاق از زن به اصطلاح «بی‌بندوبار» به مرد همجنس‌گرا تصویری بوده که از مرد همجنس‌گرا به عنوان مرد مبدل‌پوش و زنانه وجود داشته و چنین تناسبی در اطلاق این واژه میان این دو تصور شده است (Harper, 2001–2015). به همین جهت یکی از نخستین مواردی که عنوان گی در سینما استفاده شد در فیلمی به نام «بچه آوردن» (۱۹۳۹) است. در این فیلم شخصیت مرد که لباس شخصیت زن فیلم را پوشیده در برابر این سوال که چرا این لباس را پوشیده به هوا می‌پرد و می‌گوید: چون من تصادفاً گی شدم! در این قرن هنوز میان عنوان گی به معنی بی‌ملاحظه سرخوش بودن، گی به معنی زن خوش‌گذران و گی به معنی مردی که لباس زنانه می‌پوشد خلط می‌شود. اما به نظر می‌رسد تدریجاً در زبان کوچه گی بودن بیشتر به مبدل‌پوشی مردانه اطلاق شده است.^{۱۶۲}

اما در این دوره همچنان گی یک اصطلاح توهین آمیز تلقی می‌شد و داغ ننگ بود در حالیکه اصطلاح homosexual در گفتمان علمی یک اصطلاح پزشکی خنثی بود که به یک «بیماری» اشاره می‌کرد. این تمایز از اواسط قرن بیستم تا دهه‌ی ۱۹۷۰ تدریجاً برداشته شد و اصطلاح گی در متون، سینما و

^{۱۶۲} . نمونه دیگری از فرهنگ لغت ریشه‌شناختی داگلاس هارپر از یک متن در سال ۱۹۴۰:

«...او در مزرعه خوشحال نبود و به شهر غربی رفت جاییکه او در آن با جمعیت همجنس‌گرایان در آمیخت تا گی شود و لباس زنانه بپوشد و آرایش کند...» (Harper, 2001–2015). همچنین برای دیدن این بخش از فیلم بنگرید به این نشانی (در ثانیه ۰۰:۲۷):

<https://www.youtube.com/watch?v=TWKBHxzDu20>

گفتمان رسمی همانند اصطلاح همجنس‌گرا اصطلاحی غیر توهین آمیز تلقی شد. اصطلاح همجنس‌گرا نیز تدریجاً در میان روانشناسان و دانشمندان علوم انسانی به عنوان یک گرایش جنسی همانند گرایش‌های دیگر پذیرفته شد. از سوی دیگر چنانکه در بخش پیش از آلفرد کینزی نقل شد همجنس‌گرایی در بیشتر تحقیقات سکسولوژی به همجنس‌گرایی مردان اطلاق شده است. اما از اواسط قرن هجدهم با استفاده از بین برای همجنس‌گرایی زنانه گی نیز برای همجنس‌گرایی مردانه به کار گرفته شد.

با وجود این تابوردایی هنوز واژه گی در انگلیسی روزمره می‌تواند دلالت منفی داشته باشد. امروزه در میان نوجوانان بریتانیایی «گی» بودن دلالتی منفی دارد و صفتی معادل «نامناسب» یا «اشغال» است. این کاربرد در زبان نوجوانان به نظر برخی همان دلالت هوموفوبیک گی است که در میان مردم هنوز وجود دارد. در یک برنامه از بی‌بی‌سی کریس موپس در برنامه رادیو ۱ شو این کاربرد تحقیر آمیز را به کار برد و موجب برانگیختن این بحث شد که آیا این همان واژه هوموفوبیک است یا اساساً چیز دیگری است. رأی هیئت مدیره بی‌بی‌سی دفاع از این کاربرد بود به این بهانه که در زبان کوچه و بازار گی به معنای منفی همان کاربرد هوموفوبیک نیست و تنها به معنی بد بودن یا «آشغال» بودن است! این امر موجب نقد حکم هیئت مدیره بی‌بی‌سی از سوی وزیر کودکان در بریتانیا شد که این کاربرد را تنها یک کاربرد هوموفوبیک می‌داند.^{۱۶۳}

۳,۸,۴. نخستین برون آبی جنبش همجنس‌گرایی مردانه در اروپا

کنش جنسی میان مردان در اروپایی مسیحی به عنوان یک گناه در مذهب و بنابراین یک جرم در قانون شناخته شده است. از قرن سیزدهم لواط به عنوان یک جرم در قانون اغلب این کشورها ذکر شده است و همواره مجازات آن عدام بوده.^{۱۶۴} اما بر رغم وجود این قانون اشکالی از گردهم‌آبی کسانی که به همجنس تمایل داشته‌اند به شکل زیر زمینی وجود داشته است. با مدرن شدن زندگی و وجود فضاهای خصوصی امکان بیشتری برای این گردهم‌آبی‌ها فراهم شد. به همین جهت از اوایل قرن هجدهم برخی از کافه‌ها در انگلستان تحت عنوان molly house محل اجتماع مردانی بوده است که به همجنس تمایل داشته‌اند. molley در انگلستان این دوره به معنی مردی که به شکل متعارف

^{۱۶۳} . لینک به منبع:

<http://www.pinknews.co.uk/2007/07/05/bbcs-attitude-to-homophobic-language-damages-children/>

^{۱۶۴} . برای مثال در قانون انگلستان از سال ۱۲۹۰ قانون لواط وجود داشته است. بنگرید به این مقاله:

http://www.stonewall.org.uk/at_home/history_of_lesbian_gay_and_bisexual_equality/default.asp

در فرانسه چنین قانونی از ۱۲۸۳ تصویب شده که مجازات لواط سوزاندن است اما پیش از آن نیز چنین مجازاتی اعمال شده. بنگرید به

این نشانی:

https://en.wikipedia.org/wiki/LGBT_history_in_France#cite_ref-1

در آلمان پیش از تشکیل کشور آلمان ذیل قانون روم مقدس این قانون از قرن شانزدهم وجود داشته است. بنگرید به:

https://en.wikipedia.org/wiki/LGBT_history_in_Germany

مردانه (male) نیست و در واقع شکل زنانه و پوشش زنانه ممکن است بیسندد. بنابراین این کافه‌ها محل اجتماع مردان گی و نیز مبدل‌پوشان و احتمالاً آنچه ما امروزه ترانس‌کسوال می‌خوانیم بوده است. برای مثال کافه «مادر کلاپ» یکی از مشهورترین آن‌ها در اوایل قرن هجدهم است، واقع در خیابان هولبورن که طی دو سال (۱۷۲۶-۱۷۲۴) محل آشنایی و یا هم‌خوابی مردان بوده است. این کافه در ۱۷۲۶ با حمله پلیس برای همیشه بسته شد و ۴۰ نفر دستگیر شدند. آنچه در این دوره در انگلستان وجود داشت تحت تأثیر محل‌های اجتماعی مانند مولیهاوس نوعی خرده فرهنگ گی بود که میان گی و ترانس تمایزی نمی‌گذاشت. برخی سمبل‌های زندگی دگرجنس‌گرایانه مانند تعریف رابطه بر اساس زن/شوهری و جشن ازدواج میان این افراد وجود داشته است و یک مولی (مردی که مفعول تعریف می‌شد) خود را زن یک مرد می‌شمرد و به عنوان خانوم خود را معرفی می‌کرده است (Norton, 2005).

واقعۀ کافه «مادر کلاپ» در رسانه‌های قرن هجدهم انگلستان به مثابه‌ی یک رسوایی منتشر شد. و رسانه‌های محلی آن را به عنوان آنچه از قدیم به مثابه یک «کنش جنسی» فهمیده می‌شد و به عنوان گناه قوم لوط باز نمود کردند. اما مولیهاوس‌ها همچنان وجود داشتند و محله‌ها و خانه‌های دیگری همچنان محل این اجتماعات بودند. در قرن نوزدهم نخست در آلمان به مدد فعالیت‌های علمی اولریکس نطفه نخستین تلاش برای برون‌آیی همجنس‌گرایان به عنوان یک جنبش بسته شد. تحت تأثیر جنبش فراگیر چپ در آلمان اولریکس یک نسخه از کتاب‌اش را برای مارکس فرستاد که او نیز آن را برای انگلس ارسال کرد و هیچ‌کدام نظر خوشی به بیانیه همجنس‌گرایانه او نداشتند و آن را مناسب نشمردند. بنابراین در این دوره همجنس‌گرایان نتوانستند بخشی از جنبش‌های اجتماعی زنده در جامعه باشند. اما مگنوس هیر شفیلد پایه‌گذار نخستین شکل مدرن از فعالیت برای حقوق همجنس‌گرایان بود. هیر شفیلد با تأسیس «کمیته بشردوستانه علمی»^{۱۶} برای تغییر پاراگراف ۱۷۵ در قانون اساسی تلاش کرد؛ قانونی که جرم‌انگاری همجنس‌گرایی مربوط می‌شد. او خود عضو حزب SDP (حزب چپ‌گرایان آلمان) بود و از طریق رهبر حزب مسئله‌ی حذف این ماده را پیگیری کرد. این فعالیت تا زمان حیات او نتیجه بخش نبود اما طرح این موضوع و ایجاد شقاق در جامعه سیاسی موفقیتی بود که بر اثر فعالیت‌های او به دست آمد. این فعالیت جامعه‌ای از همجنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان و ترانس‌ها را حول «مؤسسه علوم جنسی»^{۱۷} گرد هم آورد (Tatchell, 2015). این اجتماع و فعالیت‌های علمی هیر شفیلد با ظهور نازیسم درهم شکست. نازی‌ها ضمن حمله به مؤسسه و کتاب‌سوزان، دو استفاده از تحقیقات او کردند: نخست اینکه از فهرست مراجعان او برای اعدام و اعزام آن‌ها به کمپ‌های مرگ استفاده کردند و دوم اینکه پذیرفتند همجنس‌گرایی بخشی از طبیعت آن‌هاست و به همین خاطر بر اساس ایدئولوژی اصلاح‌ناپذیری که داشتند هیچ راهی برای بازگرداندن آن‌ها به تزااد برتر نیست مگر حذف‌شان. بنابراین تحقیقات هیر شفیلد که مبتنی بر نگاهی بیولوژیک

^{۱۶}Scientific Humanitarian Committee

^{۱۷}Institute for Sexual Science

بود، بی آنکه بخواهد نتیجه خطرناکی برای همجنس‌گرایان به بار آورد. نازی‌ها حالا دانش جنسی او را برای اصلاح نژاد آلمان به کار می‌گرفتند (Halifax, 2015).^{۱۶۷}

۳،۸،۵. هویت سیاسی گی

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اوج پوزیتیویسم و ایمان به علم بود. بنابراین بدیهی بود که نخستین تلاش‌ها برای حمایت از حق حیات همجنس‌گرایان با توسل به علوم پوزیتیویستی انجام شود. اما با ظهور فاشیسم و نازیسم که کاملاً وابسته به علم نیز بودند، نوعی ناامیدی از علم پدید آورد که دامنگیر جنبش‌های حقوق جنسی نیز شد. بنابراین این جنبش‌ها بیشتر به سیاست و شورش علیه وضع موجود متمایل شدند تا توسل به اقتدار علم. به ویژه پس از جنگ جهانی جنبش حقوق و آزادی‌های جنسی که پیشتر با دانشمندانماندها و لوک الیس و مگنوس هیرشفیلد بناگذاشته شده بود به شکل یک جنبش اعتراضی علیه نظم و سلطه بازتعریف شدند.

این جنبش در بطن جنبش دانشجویی دهه‌ی شصت قرار داشت که جنبشی علیه اقتدار و حاکمیت بود. هویت پزشکی همجنس‌گرایان که مدیون آثار اولریکس و هیرشفیلد بود در این دوره توسط جنبش آزادی جنسی و آثار ژان ژنه، میشل فوکو و اکنگم به مثابه‌ی یک هویتی سیاسی بازتعریف شد. اکنگم یکی از اولین نظریه پردازان کوئیر و همجنس‌گرایی است. او از بنیان جنبش سیاسی همجنس‌گرایان در فرانسه در دهه‌ی شصت و هفتاد است. بانی آنچه «جبهه‌ی عمل همجنس‌گرای انقلابی» نامیده می‌شد. او علت انقلابی خواندن همجنس‌گرایی را چنین توصیف می‌کند:

«برای ما آنچه اساسی بود نه همجنس‌گرایی بلکه کنش انقلابی بود. این راهی بود برای آنکه بگوییم نه تنها یک انقلابی می‌تواند همجنس‌گرا نیز باشد، بلکه همجنس‌گرا بودن می‌تواند بهترین راه برای انقلابی بودن باشد».

به عبارت دیگر فراتر از «هویت» همجنس‌گرا برای این نسل تغییرات سیاسی برای همه اولویت داشت. تا جایی همجنس‌گرایی یک «هویت» بود که به آرمان‌های انقلابی مدمه وارد نکند. بنابراین یک معیار فراتر از «هویت» همجنس‌گرا وجود داشت که امکان نقد حرکت‌های گروهی را فراهم می‌ساخت. رانهاس ضمن ذکر این نکته از اکنگم معتقد است که پس از خاموشی گرفتن «جبهه عمل همجنس‌گرای انقلابی» در دهه‌ی هفتاد تدریجاً همجنس‌گرایی به بخشی از بازار مصرف اقتصادی تبدیل شد و دیگر خصلت برانداز و شورشی‌اش را از دست داد. (Haas, 2004, p. 465). مدل مشابه

^{۱۶۷} . برای مطالعه یک بیوگرافی از زندگی هیرشفیلد بنگرید به این اثر:

Does, D (2014) *Magnus Hirschfeld: The Origins of the Gay Liberation Movement*. Monthly Review Press.

همچنین برای مشاهده داستانی از زندگی او بنگرید به فیلم «انیشتن سکس» در این نشانی:

<https://www.youtube.com/watch?v=wYk3DEepnRE>

این امر را در مورد تاریخ جنبش لزبین‌ها ذکر کردیم. یعنی از تغییر ماهیت سیاسی یک جنبش و تعریف سیاسی از هویت همجنس‌گرا به یک هویت متناسب با اقتضائات بازار سرمایه و مد.

در این مورد میشل فوکو مهمترین موضع سیاسی نسبت به هویت جدید همجنس‌گرا را دارد. او که تاریخ جنسیت غرب را در سه جلد مورد تبیین انتقادی قرار داده است از میل پروسواس جامعه‌ی غرب برای پرداختن به «خود» و ایجاد هویت را در جنبش همجنس‌گرایی ز مانع‌اش نقد می‌کند و شیوه‌های خلق لذت را به عنوان جایگزینی برای هویت پردازی می‌داند؛ یعنی به جای پرداختن به «مرز»‌های میان این و آن میان آنچه باید باشد و نباشد به رابطه میان جامعه و خود بر اساس شیوه‌های آفرینش لذت بپردازیم. او معتقد است که صرف بودن همجنس‌گرایان مرد در کنار یکدیگر و آفریدن یک زندگی چیزی است که با سیستم دگرجنس‌گرا محور در تناقض است و باید این شیوه‌ی با هم بودن را که او با عنوان «دوستی» از آن یاد می‌کند بسازیم. همجنس‌گرایی به عنوان دوستی چیزی بیش از با هم خوابیدن است. دومی (همجنس‌خواهی) آسیبی به دگرجنس‌گرا محوری نمی‌زند. اما اولی (همجنس‌گرایی) اساس این نظام را متزلزل می‌کند. او می‌نویسد:

«پنداشت انحصاری‌ایکه دیگران دارند این است که هموسکسوالیته چیزی به غیر از لذتی آنی میان دو مرد نیست که یکدیگر را در خیابان می‌بینند، با یک نگاه همدیگر را اغوا می‌کنند، کون یکدیگر را می‌قاپند و ظرف یک ربع ساعت از هم جدا می‌شوند. این تصویر پاکیزه‌ای است که از هموسکسوالیته داریم بدون آنکه خاطر کسی را بیازارد، به دو دلیل: [اول اینکه] به یک قاعده‌ی اطمینان‌بخش مربوط به زیبایی پاسخ می‌دهد، و [دوم اینکه] هر چیزی را که ممکن است در عاطفه، شفقت، دوستی، وفاداری، همدلی، رفاقت، خاطمان را بیازارد مخفی می‌سازد؛ چیزهایی که جامعه‌ی بهداشتی ما نمی‌تواند جایگاهی برایشان قائل شود بی‌آنکه همزمان نگران شکل‌گیری همبستگی‌های تازه و پیوند خوردن خطوط پیش‌بینی‌نشده‌ی نیرو باشد. به نظرم این آن چیزی است که هموسکسوالیته را امری «نگران‌کننده» می‌کند: شیوه‌ی زندگی هموسکسوال بسیار بیشتر از خود عمل جنسی نگران‌کننده است. تصور عمل جنسی‌ای که با قانون یا طبیعت منطبق نیست مردم را نگران نمی‌کند، بل اینکه این افراد به یکدیگر عشق بورزند — مشکل اینجاست». (فوکو، ۱۳۹۴)

۳،۸،۶. هویت گی در نظام سیاسی جهان

هویت همجنس‌گرا از اوایل قرن بیستم تا انتهای این دوره یک هویت سیاسی و انقلابی علیه نظام حاکم محسوب می‌شد. بخشی از این سیاسی بودن به دلیل عضویت و همراهی جنبش همجنس‌گرایی فرانسه، آلمان و آمریکا با جنبش چپ و ضد امپریالیستی این دوره بود. بخش دیگر این مسئله‌ی تعارض این جنبش با نظام‌های قانون‌گذاری محافظه‌کاری بود که اغلب متعلق به دولت‌های لیبرال بود. نکته آخر اینکه همجنس‌گرایی از طریق برخی گروه‌های چپ در آمریکا و فرانسه دارای

ظرفیت انقلابی در برابر نظم حاکم تلقی می‌شد و بیشترین حمایت از جانب این گروه‌ها دریافت می‌شد. اما تدریجاً با افول چپ‌گرایی در دهه‌ی ۱۹۹۰ این هویت انقلابی جای خود را به مطالبات صنفی داد و همجنس‌گرایی تدریجاً به بخشی از ارزش‌های اخلاقی جوامع لیبرال تبدیل شد. این روند در پایان قرن سرعت بیشتری گرفت و حتی به عنوان بخشی از سیاست دولتهای لیبرال درآمد. این روند عوامل متعددی داشته است. از قبیل رشد تحقیقات علمی به ویژه زیست‌شناختی که به «زیستی» بودن خاستگاه گرایش جنسی و هویت جنسیتی تأکید داشتند، تغییر گفتمان روانشناسی که از بیماری بودن همجنس‌گرایی دیگر دفاع نمی‌کرد، رشد جنبش‌های همجنس‌گرا در کنار جنبش‌های برابری خواهی مانند زنان و گروه‌های نژادی و سر آخر وجود نوعی برداشت ایدئولوژیک در سیاست‌های بین‌المللی که حقوق همجنس‌گرایان را به عنوان ابزاری برای تقسیم کشورها به مدافع و مخالف همجنس‌گرایی استفاده می‌کرد. در سیاست خارجی اغلب کشورها نیاز به مرزبندی‌های ایدئولوژیک دارند. این مرزبندی‌ها به دولت‌ها کمک می‌کند تا جبهه‌بندی خاصی را بر دشمنان خود تحمیل کنند و برای بسیج افکار عمومی از آن سود برند. در این مورد حقوق اقلیت‌های جنسی که مورد حمایت افکار جهانی شده است، برای برخی دولت‌ها محل مناسبی است جهت کسب مشروعیت در مجامع جهانی و افکار عمومی تا وجهه انسان دوستانه‌ای به این دولت‌ها ببخشند. هرچند اقلیت‌های جنسی از این فرصت طلبی دولت‌ها سود خواهند برد و مطالبات صنفی آن‌ها نیز گاهی برآورده می‌شود، اما امروزه بخشی از تحقیقات جدید سوء استفاده‌ی دولت‌ها از این ابزار حقوقی را نیز گوشزد می‌کنند. آنچه اقلیت‌های جنسی باید با احتیاط بیشتری با آن برخورد کنند خوشبینی به دولت‌ها در کمپین‌های سیاسی آن‌هاست. به همین جهت برخی جنبش‌های کوییر در خاورمیانه با آغوش باز کشورهایی مانند اسرائیل و آمریکا به دیده‌ی تردید می‌نگرند.^{۱۶۸}

^{۱۶۸} برای پی‌گیری این مباحث در فارسی بنگرید به این دو مقاله: رضایی، مهران (۱۳۹۲) "سیاست دگرجنس‌گراسازی، پیامد جنبش

همجنس‌گرایی در دو دهه اخیر". در این نشانی

<http://www.radiozamaneh.com/124117>

همچنین شولمن، سارا (۱۳۹۱) "ارزش سیاسی همجنس‌گرایی چیست؟" ترجمه پرنیان، حمید. رادیوو زمانه. در این نشانی:

<http://archive.radiozamaneh.com/society/degarbash/2012/10/17/20783>

تعریف: عدم انحصار گرایش عاطفی و جنسی یک فرد به دو جنس

در بخش‌های مختلف به مناسبت‌هایی به دوجنس‌گرایی اشاره کردیم. برای مثال در ترازبندی‌های گرایش جنسی یا بحث از بای‌فوبیا و برون‌آیی. اما در اینجا به طور خاص به مسئله‌ی برون‌آیی اجتماعی و تاریخی دوجنس‌گرایان به عنوان یک هویت در دوره‌ی معاصر می‌پردازیم.

دوجنس‌گرایی به مثابه یک «هویت» مانند همجنس‌گرایی و دگرجنس‌گرایی محصول تحولات زندگی مدرن است. اینکه کسی خود را به این عنوان بنامد و آن را به عنوان یک هویت به کار برد پدیده‌ای است مدرن که مانند همجنس‌گرایی و دگرجنس‌گرایی از خلال مباحث علمی زاده شده و سپس به جنبش‌های اجتماعی متناسب با این تعریف منجر گردیده است.

۳,۹,۱. دوجنس‌گرایی به مثابه یک هویت پزشکی‌پژوهانه

پیش از آنکه جنبشی تحت عنوان دوجنس‌گرایی وجود داشته باشد، این مفهوم به مثابه یک مسئله‌ی پزشکی مورد بحث سکسولوژیست‌ها بوده است. فروید نوعی دوجنس‌گرایی ذاتی را برای نوع بشر می‌شناخت که در همه وجود دارد و به تدریج به یکی از دو سمت دگرجنس‌گرایی یا همجنس‌گرایی رانده می‌شود. مبنای این ادعا نظریات زیست‌شناختی بود که در دوره‌ی حیات فروید پذیرفته بود و بر اساس آن هر دو عنصر مردانگی^{۱۶} و زنانگی^{۱۷} همهی افراد وجود دارند. وقتی فرد به سمت یکی از این دو ویژگی می‌رود بر اساس تناسب آن با آناتومی وی دگرجنس‌گرا یا همجنس‌گراست. این دیدگاه فروید به جهت مبتنی بودن بر یکسری نظریات زیست‌شناختی که بعداً تغییر کرد از نیمه قرن بیستم به جهت نقد محققى به نام سندور رادو کنار گذاشته شد (Freidman, 1986, p. 61). دیدگاه دومى که دوجنس‌گرایی را به عنوان یک گرایش موضوع برجسته‌ای در سکسولوژی ساخت تحقیقات پیمایشی کینزی است. او طیف گسترده‌ای از جمعیت مردان یعنی ۴۶٪ آن‌ها را دارای تجربیات عاطفی جنسی با هر دو جنس یافت. از این میزان البته تنها ۱۱,۶٪ از مردان سفید بین ۲۰ تا ۳۵ خود را تحت عنوان دوجنس‌گرا می‌شناختند. این میزان در زنان بسیار کمتر بوده است. بین ۶ تا ۱۴ درصد از زنان ۲۰ تا ۳۵ سال تجربه تصادفی با هنجس را نیز داشته‌اند و فقط ۷٪ از زنان مجرد و

^{۱۶}masculinity

^{۱۷}femininity

۴% از زنان متأهل بین ۲۰ تا ۳۵ خود را در میان دو گرایش همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا تعریف می‌کنند. وجود این جمعیت موجب شد او دوتایی همجنس‌گرا/دوجنس‌گرا را یک دوتایی معیوب بداند که برای توصیف جمعیت‌شناختی و ترازبندی گرایش جنسی نابسند است.

با وجود این تأکید بر وجه تمایز و اهمیت تمایز دوجنس‌گرایان به عنوان یک گروه هویتی جداگانه، اغلب تحقیقات همجنس‌گرایی را موضوع عمده‌ای می‌دانند که باید «کشف» شود و دوجنس‌گرایی عمدتاً در سایه قرار دارد. بنابراین میزان نمونه‌های جمعیتی این تحقیقات نیز اغلب با تعداد کمتری از دوجنس‌گرایان همراه است. اما از سوی دیگر دوجنس‌گرایان در برخی از تحقیقات سکسولوژی موضوع بررسی جداگانه بوده‌اند که اغلب امتیازی برای زندگی اجتماعی آن‌ها نبوده است. برای مثال در این مورد تحقیق شده است که چه میزان فانتزی‌های جنسی دوجنس‌گرایان بیشتر از سایر گرایش‌های جنسی است، یا اینکه مردانگی در زنان دوجنس‌گرا و حاد مردانگی در مردان دوجنس‌گرا بیشتر از سایر گرایش‌هاست (Van Wyk PH, 1995). برخی از این تحقیقات چیزی از زندگی انسانی دوجنس‌گرایان کشف نمی‌کند و گاه ممکن است بر سوء فهم‌های اجتماعی در مورد حقوق ایشان نیز بیافزاید.

۳,۹,۲. هویت سیاسی دوجنس‌گرایان

شاید تا پیش از دوره‌ی مدرن مفهوم حقوق دوجنس‌گرایان همچون سایر گرایش‌های جنسی معنایی نداشت چون تفکیک هویتی و مرزگذاری برای انتخاب شریک جنسی به دشواری عصر مدرن نبود. اما آنچه گفتمان جنسی جدید تحت عنوان دگرجنس‌گرایی تولید کرد نخست هویت پزشکی و سپس هویت حقوقی و سیاسی برای دوجنس‌گرایان (و سایر گروه‌های اقلیتی) را اجتناب ناپذیر ساخت.

دوجنس‌گرایان اغلب زیر عنوان جنبش همجنس‌گرایان فعالیت کرده‌اند. برخی از بنیادگذاران جنبش گی و لزبین کسانی بوده‌اند که خود عنوان دوجنس‌گرا را بر نمی‌گزیده‌اند، هرچند در قالب نامگذاری‌های علمی چنین هویتی داشته‌اند. برخی نیز به شکل استراتژیک از این نامگذاری صرف نظر کرده‌اند. برای مثال در جنبش لزبین‌های دهه‌ی شصت و هفتاد برخی نام‌ها مانند کیت میلر بوده‌اند که ضمن مشارکت در جنبش مذکور زندگی دوجنس‌گرایانه برگزیده‌اند. اما در قلمرو تعریف و هویت یابی خود را لزبین می‌شناخته‌اند. برخی نیز مانند دانیل گوئرین نظریه پرداز مهم آنارشیست زندگی دوجنس‌گرا داشته‌اند، اما در کار دفاع از حقوق همجنس‌گرایان و مشارکت در جنبش ایشان بوده‌اند، بی آنکه تمایزی میان دو جنبش دوجنس‌گرا و همجنس‌گرا قایل باشند. بخشی از این تشخیص ناپذیری دوجنس‌گرایان در دهه‌ی شصت و هفتاد غلبه گفتمان لزبین‌های رادیکال بوده است که برای طرد دگرجنس‌گرایی اجباری هر شکل از دوجنس‌گرایی را امکان ناپذیر می‌ساختند و به دوگانه دوجنس‌گرا/همجنس‌گرا دامن می‌زدند. بنابراین برخی از فعالان این جنبش نیز باید از هر عنوان دیگری جز لزبین که دیگر یک هویت سیاسی بود تا جنسی، صرف نظر می‌کردند.

اما تدریجاً از دهه‌ی هفتاد، و به طور خاص دهه‌ی هشتاد برون‌آیی و ایجاد تمایزی جدید تحت عنوان جنبش دوجنس‌گرا میسر شد. دان فاس در ۱۹۷۲ «گروه ملی ره‌ایش بخش دو جنس‌گرا» را در شهر نیویورک تأسیس کرد. ارگان این گروه «بیان دوجنس‌گرا» بود. در ۱۹۷۵ جفری دیویدسون «گروه دوجنس‌گرا در فیلادلفیا» را راه‌اندازی کرد. در ۱۹۷۶ هریت لوی و مگی رابنستاین مرکز دوجنس‌گرای سانفرانسیسکو را برپا کردند. به همین ترتیب بسیاری از فعالیت‌های متمایز دوجنس‌گرا طی این دهه و دهه‌ی هشتاد ادامه یافت و در ۱۹۹۰ اولین کنفرانس ملی دوجنس‌گرایان در آمریکا-سانفرانسیسکو برگزار شد! تلاوه بر این فعالیت‌ها که اغلب در ایالات متحده برگزار شده برخی فعالیت‌های بین المللی مانند «کنفرانس بین‌المللی دوجنس‌گرا» از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ هر چهار سال یکبار برگزار شده و باعث تشخیص متمایز بیشتر جنبش دوجنس‌گرا گردیده است.

مشارکت سیاسی دوجنس‌گرایان در قالب جنبش‌های سیاسی دهه‌ی شصت اروپا و ایالات متحده همچون لژیون‌ها و گی‌ها مفهوم سیاسی نیافته است. علت عمده آن این بوده که در این دروه گی و لژیون بودن تبدیل به یک برچسب سیاسی برای مقابله با سیستم حاکم شده بود و دوجنس‌گرایی به عنوان یک برچسب نه تشخیص پذیر بود و نه از طریق برخی (لژیون‌های رادیکال) پذیرفتنی. بنابراین در دوره‌ای که کمتر هویت اقلیت جنسی مدلول براندازی و مقاومت علیه حاکمیت داشت؛ یعنی از دهه‌ی ۱۹۹۰ بیشترین تمایز و تشخیص پذیری این هویت به عنوان یک هویت جنسی مطرح شد.

۳.۹.۳. اقلیت در اقلیت

هویت دوجنس‌گرا موضوعی برای مقاومت در برابر دو جبهه بوده است. نخست گروه‌های اقلیتی که وضعیت هویتی دوجنس‌گرایی را تشخیص نمی‌دهند و اغلب آن را به همجنس‌خواهی یکسان تلقی می‌کنند، یا سایر داغ‌ننگ‌هایی که جامعه بر پیشانی ایشان نهاده است را به دوجنس‌گرایان می‌دهند. گروه دوم متعصبانی که به نحو عمومی هر شکلی از رابطه با همجنس از جمله دوجنس‌گرایی را نمی‌پذیرند. مبارزه در این دو جبهه نه تنها برای فعالان دوجنس‌گرا که برای هر دوجنس‌گرایی هزینه‌های روانی و انسانی دارد. بر اساس آمار موجود میزان فشار و استرس ناشی از گرایش جنسی برای دوجنس‌گرایان بیشتر از گروه‌های اقلیتی دیگر بوده است. جدیدترین تحقیق در بریتانیا نشان می‌دهد که برای مثال زنان دوجنس‌گرا از زنان لژیون بیشتر به بیماری‌های روحی دچار می‌شوند و در کل امکان ابتلا در جمعیت دوجنس‌گرا از سایر گروه‌های جنسی بیشتر بوده است (Madlen, 2015).

^{۱۷۱} . برای بررسی این تقویم از تاریخ دوجنس‌گرا بنگرید به این نشانی:

این فشارها اغلب ناشی از فوبیایی است که دوجنس‌گرایان بیشتر از سایر گروه‌ها تحمل می‌کنند. وجود این فوبیایا موجب می‌شود که دوجنس‌گرایانی که به عنوان یک هویت مستقل به خود نگاه می‌کنند دائماً در حال مشخص کردن مرز هویتی خود از آنچیزی باشند که مبنای این فوبیایا است. به همین جهت آن شکلی از روابط که هویت دوجنس‌گرا را نوعی سردرگمی میان دو گرایش جنسی نشان می‌دهد باید به عنوان یک شکل متمایز که دوجنس‌گرایی نیست باز شناخته و طرد شود. پیشتر از تمایزهایی یاد کردیم که برای جدا کردن همجنس‌گرایی از سایر روابط مشابه است، چنین مرزبندی‌هایی را دوجنس‌گرایان نیز برای کاهش فشارهای اجتماعی به کار می‌برند. مرز میان دوجنس‌گرا و دوجنس-کنجکاوی^{۱۷۳} مرز میان دوجنس‌گرایی و همجنس‌خواهی، مرز میان دوجنس‌گرایی و همجنس‌بازی و غیره. در اینجا به طور خاص مفهوم همجنس-کنجکاوی را که یک اصطلاح پرکاربرد در فضاهایی اینترنتی است را بیشتر توضیح می‌دهیم.

دوجنس-کنجکاوی بر خلاف دوجنس‌گرایی نگاه هویتی به کنش خود ندارد و احتمالاً یک دوجنس‌گرا یا همجنس‌گرایی است که برای روابط با جنس مقابل به شکل موقت تمایل نشان می‌دهد. در واقع این نه یک گرایش مستمر و جدی برای او بلکه یک انتخاب از سر تفریح و کنجکاوی است که اغلب شامل یک رابطه جنسی است (Frank, 2008). در کنار دوجنس-کنجکاوی اصطلاح دیگری که برای توصیف این رابطه ناهویتی وجود دارد «دوجنس‌گرایی منعطف»^{۱۷۳} و «همجنس‌گرایی منعطف»^{۱۷۴} است. اولی فرد استریتی است که با وجود تعریف خود به عنوان استریت روابط پراکنده‌ای با همجنس دارد اما آن را بخشی از هویت جنسی‌اش نمی‌شمارد و دومی همین رابطه برای یک همجنس‌گرا را توصیف می‌کند که روابط تصادفی با جنس مقابل دارد بدون آنکه آن را در تعیین گرایش و هویت جنسی‌اش دخیل بداند (ibid).

^{۱۷۳}bi-curiosity

^{۱۷۴}heteroflexibility

^{۱۷۵}homoflexibility

تعریف: گرایش عاطفی و جنسی میان دو فرد از دو جنس مقابل

۳۱۰،۱. مقدمه: تولد دگرجنس‌گرایی

در این بخش تلاش می‌کنیم که بیشتر در حوزه‌ی تاریخ و جامعه‌ی ایران گرایش دگرجنس‌گرا را مورد بررسی قرار دهیم و البته برخی از مطالب عمومی آن را نیز مورد استناد قرار دهیم. تلاش ما در این بخش توصیف این گرایش جنسی نیست بلکه طرح یک نگاه دیگر به این گرایش است. اینکه دگرجنس‌گرایی نیز همانند سایر گرایش‌ها می‌تواند محل پرسش باشد و تاریخی برای تولد و شکل‌گیری داشته باشد.

پیش از دوره‌ی مدرن امکان داشت که یک همجنس موضوع عشق و عواطف روماتیک باشد. در جوامعی مانند ایران چنین روابطی بسیار گسترده بوده است و حتی روابط جنسی با همجنس، اگر آشکار نمی‌شد و به بیان در نمی‌آمد، اغلب مورد چشم‌پوشی بود. اما در دوره‌ی مدرن تغییری اساسی در جوامع روی می‌دهد و آن ظاهر شدن نوع جدیدی از رابطه است میان زن و مرد که عشق و سکس را منحصرأ میان جنس مذکر و مؤنث مشروع می‌شمارند. این نقطه مهمی در شکل‌گیری مفهوم گرایش جنسی در تاریخ جنسیت جوامع بشری است. پس از این دوره است که تفکیک همجنس‌گرا/دگرجنس‌گرا معنی پیدا می‌کند و اساساً چیزی به نام دگرجنس‌گرایی به مثابه یک هویت (نه گرایش) پدیدار می‌شود. معمولاً در دوره مدرن همزمان با سایر تحولات اجتماعی این نگاه به روابط نیز شکل می‌گیرد.

از این نقطه از تاریخ خانواده دگرجنس‌گرا پدید می‌آید که با مفهوم پیشین خانواده تفاوت‌هایی دارد. این تلقی شاید برای خواننده غریب بنماید، چرا که ما عادت کرده‌ایم تمامی تاریخ را به مثابه تاریخ زمان حاضر تفسیر کنیم. ما عادت کرده‌ایم که تصور کنیم خانواده دگرجنس‌گرایی که می‌شناسیم از ابتدای تاریخ وجود داشته است. چرا که از آغاز تولید مثل از طریق چنین خانواده‌ای ممکن بوده است. اما تولید مثل و کنش جنسی تنها بخشی از تشکیل چیزی به نام گرایش جنسی است، چنانکه در ابتدای این کتاب توضیح دادیم. مسئله‌ی روابط عاطفی و احساسی نیز بخش دیگری از تعریف گرایش جنسی است. علاوه بر این گاه حتی مناسبات جنسی نیز برخلاف تصور ما به صورتی که تصور می‌کنیم نبوده است. علاوه بر این عنصر دیگری نیز برای ایجاد خانواده‌ی دگرجنس‌گرا اهمیت دارد و

آن تعریف خانواده دگرجنس‌گرا است که در دوره‌ی مدرن به شکل انحصاری و از طریق تمایز از همجنس‌گرایی تصور شده است. بنابراین دست کم سه عنصر روابط دگرجنس‌گرایی مدرن را از روابط زناشویی پیشامدرن جدا می‌سازد: ۱) روابط جنسی، ۲) روابط عاطفی و ۳) تعریف نهاد خانواده. این سه مسئله را بیشتر توضیح می‌دهیم.

۳، ۱، ۲. روابط جنسی

در شرع اسلام و قوانین دینی لواط (سکس با دخول) و تغخیز در مردان (سکس بدون دخول) و نیز مساحقه (سکس زنان با یکدیگر) حرام و مستوجب حد است. این حد اغلب اعدام و در شرایط خاصی شلاق است. اما در تاریخ ایران از دوره‌ی غزنویان تا دوره‌ی قاجار شاهدیم که به اشکال مختلف جامعه این روابط جنسی میان همجنسان را با نوعی تساهل پذیرفته است. اما این به هیچوجه به معنی وجود یک فرهنگ همجنس‌گرا نیست. بلکه تنها نوعی سکوت در مورد روابط «غیر مشروع» دو همجنس وجود دارد؛^{۱۷۵} اما از سوی دیگر روابط دگرجنس‌گرایی که ما امروزه می‌شناسیم نیز در این دوره مصداق ندارد.

در این دوره اغلب کسانی که موضوع روابط جنسی میان همجنسان هستند تحت عنوان امرد شناخته می‌شوند. امرد پسر جوانی بوده است که اغلب مو بر صورت‌اش ظاهر نشده. امرد می‌توانسته است شریک روابط جنسی باشد و یا تنها موضوعی برای نظر بازی و نگاه زیبایی‌شناختی. شکل دیگری از این اوپژه جنسی کسانی بوده‌اند که تنها به مثابه اوپژه جنسی شناخته می‌شدند و اصطلاح «اوپنه» برای آن به کار می‌رفته است؛ اصطلاحی که هنوز در زبان جنسی فارسی برای اشاره به اوپژه جنسی مرد به کار می‌رود. «اوپنه» معمولاً به کسانی اطلاق می‌شده که روابط جنسی با همجنس را به عنوان مفعول می‌پذیرفته‌اند و زبان جنسی فارسی چنین کسانی را معمولاً به عنوان یک بیمار جنسی می‌شناخته است؛^{۱۷۶} معمولاً امرد مفعول یا اوپژه جنسی محسوب می‌شده که پس از ورود به دوره‌ی سنی خاصی دیگر تلقی جنسی از او وجود نداشته، اما در مورد «اوپنه» گاه این انتظار وجود داشته که پس از یک دوره سنی هنوز چنین تمایلی داشته باشد. وقتی این تمایل پایدار بوده تلقی هوموفوبیک شدیدتر بوده است. بنابراین اصطلاح دیگری به کار می‌رفته که به این گرایش به عنوان یک بیماری اشاره

^{۱۷۵} . این شکل از سکوت و اختفا را مورادی در مقاله‌ای شرح داده است. بنگرید به:

Murray, S (1997) "The Will Not to Know: Islamic Accommodations of male Homosexuality" in Islamic Homosexualities : Stephen O. Murray & Will Roscoe, Pp.14-54.

^{۱۷۶} . ابن سینا و ذکریای رازی دو نظریه بیمارشناختی در مورد اوپنه داشته‌اند. در بحث از منشاشناسی گرایش جنسی اشاره به این دیدگاه‌ها شده است.

دارد: علت المشایخ. علت یا بیماری در اینجا اشاره به وضعیت ناپذیرفتنی دارد که دامنگیر فرد میانسال یا مسن است.

بر اساس زبان جنسی که مختصراً شرح داده شد میل جنسی به همجنس (۱) معمولاً (نه همیشه) شامل حال پسران جوان و اغلب به عنوان مفعول بوده است (۲) در مورد این پسران تلقی این بوده است که پس از یک دوره دیگر جایگاه امرد نخواهند داشت و می‌توانند ازدواج کنند و احتمالاً چنین روابطی را با امردان دیگر داشته باشند (۳) در صورت تداوم تمایل ایشان به مفعولیت این امر به عنوان یک علت یا بیماری بسیار زشت تلقی می‌شده است.

از سوی دیگر در زبان جنسی فارسی به ویژه در مورد نسبت جنسی مردان با یکدیگر، میان نقش فاعل و مفعول تفاوتی وجود دارد که تابوی سکس با همجنس را به نحوی تبعیض آمیز عرضه می‌کند؛ فاعل در این زبان جنسی همانقدر مورد سرزنش و تحقیر قرار نمی‌گیرد که مفعول. در واقع در کنش جنسی در زبان فارسی همیشه این مهم است که چه کسی فعل را بر چه کسی انجام داده است. آنکه کننده است از داغ ننگ اغلب می‌رهیده است ولی آنکه مفعول بوده مورد سرزنش و داغ ننگ بوده. به همین جهت اغلب کسانی که سخن از روابط جنسی‌شان با پسران زده‌اند (سعدی، عبید زاکانی، ایرج میرزا و دیگران) از جهت فاعلیت در کنش جنسی جسارت بیان آن را داشته‌اند. حتی یک نمونه از اینکه مفعول در مورد کنش جنسی‌اش را سخن بگوید و شاعری خود را به این عنوان بنامد سراغ نداریم. این امر حتی امروزه نیز مشهود است که نقش جنسی بیش از عمل جنسی در اطلاق داغ ننگ اهمیت دارد.^{۱۷۷}

ادبیات فارسی مشحون از وصف این روابط بوده است. یک نمونه از شرح مختصری از این روابط در ادبیات فارسی را می‌توان در کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی» از سیروس شمیسا یافت. او برای فهم بهتر ادبیات فارسی این پرسش را پیش می‌کشد که جنسیت معشوق در ادبیات فارسی چیست؟ در تحلیل این مسئله پیشتر سخن‌هایی مطرح بوده است؛^{۱۷۸} اما شمیسا نخستین کسی است که به طور مستقل این موضوع را در یک کتاب بررسی کرده است و از این ایده دفاع می‌کند که جنسیت معشوق در سراسر ادبیات فارسی از غزنویان تاکنون مذکر است. از شاعران سبک خراسانی تا ایرج میرزا همگی یک معشوق مذکر را ستایش کرده‌اند. به نظر او تنها فقدان جنسیت ضمیر در زبان فارسی هویت معشوق را پنهان کرده است (شمیسا؛ ۱۳۸۱، ص. ۲۷۱). اما در همی این متون می‌توان نشانه‌های دیگری از این جنسیت را یافت. این روابط حاکی از نگاه اروتیک به پسران نیز

^{۱۷۷} . این مقاله این موضوع را در ادبیات فارسی، فقه، و متون حقوقی فارسی بررسی کرده است:

رضایی، م (۱۳۹۱) "مرد مفعول چه چیزی را به خطر می‌اندازد". رادیو زمانه. بازیابی در ۲۴/۱۰/۱۵۰۲. از: <http://www.radiozamaneh.com/53127>

^{۱۷۸} . برای مثال آن ماری شیمیل ذکری از روابط «همجنس‌گرایانه» در ادبیات فارسی کرده است (Schimmel, 1975, p. 289) و آن را ناشی از فقدان روابط آزاد زن و مرد می‌شمارد. این تر از دوره مشروطه در میان روشنفکران ایرانی رواج داشته است که چنین نسبت ناشی از فقدان روابط آزاد زن و مرد بوده است و به این ترتیب اصل گرایش به عنوان یک انحراف تلقی می‌شده است. شمیسا نیز با این ایده همراه است (شمیسا؛ ۱۳۸۱، ص. ۹۵).

بوده است که اغلب در آنچه «خیثات» و «هجویات» نامیده می‌شوند یافتنی است. برای مثال در میان هجویات سعدی بسیاری از این اشعار هوماروتیک را قابل مشاهده است. این شیوه اروتیک‌نگاری تا دوره‌ی قاجار و اشعار شاعران بزرگی چون ایرج میرزا وجود داشته است و عواطف اروتیک نسبت به پسرها در اشعار او بسیار یافتنی است. در واقع کسانی که معتقد بودند عشق مجازی پلی به سمت عشق حقیقی است اغلب به این تمایل متصف شده‌اند؛ از جمله اوحالدین مراغه‌ای، عین القضات همدانی، احمد غزالی، علی حریری و بسیاری دیگر که به «جمال پرستی» مشهوراند (شمیسا؛ ۱۳۸۱، ص. ۹۷).

بنابراین این تمایل اغلب با نوعی دوگانگی در میان این نویسندگان روبرو بوده است. از سویی احساس شرم و گناه بر آن سایه افکنده است و از سوی دیگر اروتیک‌نگاری در باب پسران زیبا اغلب بخشی از آثار مهمترین شعرای فارسی است. آنچه این تناقض را ممکن می‌کرده سه تکنیک بوده است: نخست اینکه میان کنش جنسی فاعل و مفعول چنان شکافی وجود دارد که فاعل را برای سخن از کنش جنس‌اش دلیر می‌کرده. دوم اینکه فضای مشخصی برای سخن از میل جنسی هوماروتیک اختصاص داده شده که نه زبان رسمی و جدی بلکه زبان غیر رسمی و طنز بوده است. بنابراین عمده آثار هوماروتیک در آثار «هجو»، «طنز» یا «خیثات» و غیره یافت می‌شود. در واقع به نظر می‌رسد که زبان هجو و طنز امکان بازنمایی بخشی از روابط اجتماعی را می‌داده که جامعه از آشکار کردن آن گاه در زبان رسمی‌تر شرم داشته^{۱۷۹}؛ راه دیگری که برای حل این تعارض وجود داشته تفکیک تیز میان عشق و کنش جنسی بوده است. به نظر می‌رسد که حتی کسانی که اروتیک‌نگاری نسبت به پسران را نفی می‌کرده‌اند عشق به پسران را موضوع طرد مذهبی یا عرفی نمی‌شمرده‌اند. این بخش از عواطف اما در سطح زبان رسمی آشکارا بیان شده است. به این تکنیک سوم در ادامه می‌پردازیم.

۳، ۱، ۳. روابط عاطفی

مشابه چنین موقعیت متضادی در یونان باستان نیز تجربه شده است. جایی که یونانیان میان عشق به پسران و حرمت اخلاق کنش جنسی با همجنس باید راه میانه‌ای می‌یافتند. در یونان باستان نیز چنین تمایزی میان «آگاپه» (عشق بدون غرض) و «اروس» (عشق مبتنی بر تلذذ) کاری مشابه را به انجام رسانیده است. سقراط از این جهت مورد ستایش است که می‌توانسته ضمن داشتن عشقی پر شور

^{۱۷۹} . هرچند این امر عمومیت ندارد و از یک دوره تاریخی به دوره‌ای دیگر مسئله متفاوت است.

به پسران زیبا از کنش جنسی با ایشان پرهیز کند و بدون هیچ تماس جنسی با ایشان در یک بستر باشد.^{۱۸۰}

این تمایز در ادبیات فارسی نیز به نحو گسترده‌ای شایع بوده است. جمال پرستانی مانند احمد غزالی به جهت اینکه چنین تفکیکی را به جد دنبال می‌کرده‌اند مورد تمجید تذکره نویسان و طرفداران شان بوده‌اند (شمیسا؛ ۱۳۸۱، ص. ۱۰۲). نمادهای عشق دو همجنس در ادبیات فارسی از قبیل محمود غزنوی و ایاز یا شمس و مولوی چنین تمایزی را باز نمود می‌کرده‌اند. در کنار این عشق همواره عاشق «چو بید بر سر ایمان خویش» می‌لرزیده است و این نگرانی و اضطراب دائمی وجود داشته که این عشق وارد مرز بدن‌ها شود.

این تفکیک همچنین مستلزم طرح اوبژه دیگری در کنار اوبژه جنسی (اوبنه/امرد) بوده است؛ اوبژه‌ای که بتواند حاکی از نگاه زیبایی‌شناختی و نظربازی باشد. بنابراین «شاهد» نامی است اکثر مواقع برای اشاره به این اوبژه عاطفی به کار رفته است. این عنوان چیزی بیش از لذت اروتیک بدنی را نمایندگی می‌کرده است و اصل «المجاز قنطره الحقیقه» دقیقاً موضوع اطلاقش را چنین اوبژه‌ای نمایندگی می‌کرده است. از آنجاییکه «شاهد» اغلب تجلی زیبایی الهی تصور می‌شده بنابراین نسبت عاطفی داشتن با او دیگر هیچ ارتباطی به تابو کنش جنسی با همجنس نداشته است.

این عشق در فصلی از رساله عشق ابن سینا مورد بررسی قرار گرفته است. در فصل پنجم رساله در باب «فی عشق الطرفا و الفتیان الوجه الحسان» او عشق را مادامیکه به شهوت و کنش جنسی منجر نشده باشد بسیار می‌ستاید (ابن‌سینا، ۱۳۶۰). موضوع عشق در این رساله نیز محدود به زنان نمی‌شود. بنابراین او دو شیوه ارتباط با این معشوق را مباح می‌داند: معانقه (لمس) و تقبیل (بوسه) اما مباضعه (کنش جنسی) را تنها برای بقای نسل و به صورت شرعی مجاز می‌داند. عنوان فصل مذکور عیناً در کتاب اسفار ملاصدرا نیز آمده است. ملاصدرا در این فصل دیدگاه معاصرانش در مورد عشق به پسران زیبارو را در مورد بحث قرار می‌دهد. برخی این عشق را طرد می‌کرده‌اند و برخی می‌پذیرفته‌اند. ملاصدرا خود این عشق به پسران زیبارو را دارای ضرورتی اجتماعی و حتی تربیتی می‌شمارد که موجب پیوند اخلاقی و تربیتی بین نسل پیشین و نسل بعد به ویژه در آموزش می‌شود (ملاصدرا، اسفار اربعه، جلد هفتم، موقف ثامن، فصل ۲۰). وجه این امر البته تمایز میان این عشق از کنش جنسی است. چنین عشق خالصی که از طریق تمایز از کنش جنسی مشروعیت یافته باشد در میان صوفیه به صورت آشکاری مورد ستایش است. مهمترین نمونه چنین رابطه‌ای در ادبیات فارسی رابطه شمس و مولوی است که به عنوان یکی از نمونه‌های عالی عشق در عرفان شناخته می‌شود.

^{۱۸۰} . در رساله مهمانی (216c-223d) آلفیادس به این اشاره می‌کند که با آنکه برای همبستری با سقراط آمادگی داشته اما سقراط ضمن بیان عشق به پسران صرف نظر کرده است. بنگرید به رساله مهمانی در این نشانی:

<http://classics.mit.edu/Plato/symposium.html>

بنابراین در جامعه‌ی ایران تا پیش از دوره‌ی قاجار به دو شکل گرایش به پسران و همجنسان تحمل می‌شده است. نخست به جهت تسامحی که در وجود روابط جنسی با پسران وجود داشته و دوم و مهمتر از آن از طریق تفکیک عشق و میل جنسی و مدارا با روابط عاطفی میان همجنسان.

اما نکته مهم دیگر این است که دو سطح عاطفی و جنسی در تعریف خانواده پیشامدرن نقش مهمی ایفا می‌کنند. خانواده سنتی اغلب در سطح جنسی کارکرد تولید مثل داشته است. اما نظربازی و برخی لذت‌های اروتیک با همجنسان جوان‌تر برای مردها امری شایع بوده. این رفتارها چنان شایع بوده است که یکی از سیاحان در سفر به تبریز می‌نویسد «در تبریز رسم بود که مردان فقط شب‌های جمعه با زن‌هاشان هم‌خوابه می‌شدند تا شرط مذهب را به جا آورند، در دیگر روزهای هفته به پسربارگی مشغول بودند» (فلور، ۲۰۱۰، ص. ۲۹۷). شاید به جهت همین شیوع روابط جنسی و عاشقانه با پسران در میان مردان متأهل است که یکی از نخستین اعتراضات زنان به سنت مردسالاری کهن طرد این تمایل در میان ایشان است. یکی از رساله‌هایی که در تعریف جدید از خانواده در ایران نقش مهمی دارد رساله‌ای است از بی‌بی‌خانوم استرآبادی که اخلاق امردبازی را در میان مردم به عنوان یک رفتار شایع مورد نقد قرار می‌دهد و زناشویی را دوباره تعریف می‌کند!^{۱۸۱}

این طرد روابط جنسی و عاطفی با همجنسان از سوی روشنفکران نیز به عنوان بخشی از پروژه تجدید در دوره‌ی قاجار و پهلوی دنبال شده است. افسانه نجم‌آبادی کتابی را به بررسی این مسئله اختصاص داده است (Najmabadi, 2005). او در این کتاب نشان می‌دهد که خانواده دگرجنس‌گرا در ایران از طریق طرد مناسبات عاطفی و جنسی پیشین و انحصار عشق به همسر (زن) شکل گرفته است. همین ایده که خانواده دگرجنس‌گرا تاریخ ظهوری دارد و از دوره‌ی قاجار تدریجاً خانواده دگرجنس‌گرا و انحصار عشق مردان و زنان پدید می‌آید در کتابی از ژانت آفاری نشان داده شده است (Afary, 2008). چنان به نظر می‌رسیده است که یکی از نشانه‌های پیشرفت برای روشنفکران آن دوره نفی خانواده‌ای است که روابط عاطفی و اروتیک به همجنس دارد. بنابراین برای نخستین بار مفهوم انحصار عشق به همسر (زن) نخست در میان آثار روشنفکران دوره‌ی قاجار و سپس در نهاد

^{۱۸۱} . بنگرید به:

خانواده‌ی دگرجنس‌گرای مدرن ظاهر شد و تمامی مناسبات پیشین که تساهلی برای روابط میان مردان و پسران داشت را در بر داشت طرد و محو گردید. این امر اغلب به صورت ایدئولوژیک روی داد تا جاییکه که روشنفکری مانند کسروی اصرار بر حذف و محو آن بخش از ادبیات فارسی داشته‌اند که حاکی از عشق به پسران بوده‌است (Afary, 2008, p. 164). بنابراین به نظر می‌رسد که خانواده دگرجنس‌گرا محور، تاریخی دارد و مانند هر چیز که تاریخ دارد امری مشروط به شرایط اجتماعی و تاریخی است و تحت شرایط مشخصی ایجاد شده است.

۳، ۱۰۵، ۵. مساله دگرجنس‌گرایی

علاوه بر تاریخ‌مندی دگرجنس‌گرایی به عنوان یک هویت جنسی باید از وجه دیگری نیز به مفهوم دگرجنس‌گرایی بپردازیم: چرا دگرجنس‌گرایی همواره به عنوان یک هویت جنسی عمومی از نظارت و آسیب‌شناسی می‌گریزد. چرا دگرجنس‌گرایی اینقدر نامرئی است؟ به طور کلی در مورد بحث از گروه‌های تبعیض مانند اقلیت‌های نژادی، جنسی، قومی و غیره، به نظر می‌رسد که گروه‌های صاحب امتیاز و مسلط همواره در حال نظاره و سخن گفتن و بررسی کردن گروه‌های اقلیت اند (young, 1990, p. 127). گویا همیشه سوژه نظارت‌کننده و شناسنده دگرجنس‌گرایان هستند و اوبژه‌های شناخت و نظارت شونده گروه‌های اقلیت. دگرجنس‌گرایی به نظر نامرئی می‌رسد. انگار آنقدر بدیهی است که موضوع بحث، پرسش و نظارت نیست. گویی اقلیت بودن یک مسئله است و جامعه‌ی دگرجنس‌گرا به مثابه یک چشم تنها کارش نگاه کردن به ایشان است. حتی ما در این کتاب ناچار بودیم که دائماً در مورد گرایش‌ها و هویت‌های جنسی و جنسیتی اقلیت به مثابه یک مسئله بحث کنیم، که باید تعریف شود، خاستگاه‌اش شناخته شود و برون‌آیی کند. اما کمتر اثری در این زمینه دگرجنس‌گرایی را تحت نظارت و پرسش قرار می‌دهد. هیچ دگرجنس‌گرایی برون‌آیی نمی‌کند و خاستگاه بیولوژیک یا اجتماعی‌اش مسئله نیست. وجه این امر این است که این کتاب انعکاس نظریاتی است که سکسولوژی و مطالعات جنسیت در این زمینه عرضه کرده و عموماً این مطالعات از موضع گروه‌های مسلط عرضه شده است. اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم گرایش دگرجنس‌گرایی تا دهه‌های اخیر و به ویژه شکل هنجارین آن یعنی دگرجنس‌گرا محوری (heteronormativity) حامل بزرگترین مشکلات جامعه‌ی بشری است.

شاید بخش کوچکی از فهرست مشکلاتی که ضمیمه‌ی هویت دگرجنس‌گرا تلقی می‌شود می‌تواند شامل این موارد باشد:

۳، ۱۰۵، ۱. تجاوز و خشونت به زنان:

نهادهای خانواده دگرجنس‌گرا همواره سلطه و غلبه مرد بر زن را تثبیت کرده است. در دوره‌ی مدرن این خشونت کمتر از دوران‌های پیش نبوده است. به لحاظ کمیت شاهد وسعت این خشونت‌ها هستیم و از جهت کیفیت هولناک‌ترین رفتارها در خانواده دگرجنس‌گرا چه در کشورهای در حال توسعه و چه

کشورهای پیشرفته یافت می‌شود. بخشی از این مسئله مفهوم مردانگی/زنانگی است که سلطه و خشونت را در این نهاد خانوادگی استوار می‌کند. مفاهیمی مانند غیرت به طور خاص در کشورهای مسلمانی مانند ایران انگیزه بزرگی برای وقوع این خشونت‌هاست. خشونت‌هایی که بر اساس مفهوم شرافت یا غیرت در کشورهای مسلمان خاورمیانه روی می‌دهد و منجر به جرح یا قتل زنان یا فرزندان می‌شود همگی بر اساس این انگاره استوار است که مرد دگرجنس‌گرا صاحب و مالک زن است. چنین انگاره‌ای نیز خود همراه است با برخی انگاره‌هایی که اغلب با هومو/ترانس‌فوبیا و طرد زنانگی در مرد یا مردانگی در زن نیز نسبت پیدا می‌کند. پسران چنین خانواده‌هایی در صورت تخطی از این قوانین مردانگی به جهت همین شرافت و غیرت ممکن است مورد خشونت پدر یا برادران قرار گیرند. اساس این خشونت‌ها بر انگاره مرد غالب و فاعل و زن سرسپرده و مفعول استوار است. بدیهی است که این انگاره در فرزندان همجنس‌گرا این خانواده‌ها نقض می‌شود. فرزندان پسری که کاملاً قالب چنین مردی را رعایت نمی‌کنند و دخترانی که چنین مفعولیتی را اجرا نمی‌کنند قطعاً طرد خواهند شد. همین امر موجب می‌شود خشونت خانواده‌های دگرجنس‌گرا به ویژه در کشوری مانند ایران دامن زندگی گروه‌های اقلیت جنسی را نیز بگیرد.

۳،۱۰۵،۲. تجاوز به کودکان:

بر خلاف کلیشه‌های عمومی بیشترین آمار مربوط به تجاوز به کودکان از آن کسانی است که هویت جنسی خود را به عنوان دگرجنس‌گرا معرفی می‌کنند. این کلیشه در بررسی‌های علمی نیز مورد تردید جدی است که کودکان مورد تهدید جنسی از طرف همجنس‌گرایان قرار دارند.^{۱۸۲} اساس تحقیقات واقعیت دقیقاً معکوس است. برای مثال بر طبق تحقیقی از کارل جنی در بررسی پرونده ۲۶۹ کودک روشن گردیده است که میزان تجاوز به کودکان بیشتر از طرف خویشاوندان دگرجنس‌گرای کودکان بوده است. یعنی ۸۲٪. این تجاوزها نه از طرف کسانی که همجنس‌گرا تشخیص داده شده‌اند، بلکه از طرف افراد دگرجنس‌گرا رخ داده‌است. ضریب احتمال اینکه سایر متهمان به تجاوز خود را همجنس‌گرا بشمارند بین ۰٪ تا ۳،۱٪ بوده است.

این نتیجه توسط سایر تحقیقاتی که بر پرونده کودکان تجاوز انجام شده تأیید می‌شود. پیش از جنی نیکلاس گروث و همکارش بیرنباوم نتیجه تحقیق خود بر روی ۱۷۵ متهم به تجاوز را چنین گزارش کرده‌اند:

از میان متجاوزانی که انحصاراً به کودکان تمایل نشان داده‌اند، مشاهده می‌شود که علاقه به پسران بیش از دختران بوده است، اما این متجاوزان خاص هیچ علاقه‌ای به مناسبات همجنس‌گرایان با

^{۱۸۲} . برای مثال بنگرید به :

Carole Jenny, T. A. (1994). Are Children at Risk for Sexual Abuse by Homosexuals? *Pediatrics* , 94 (1), 41-44.

افراد همجنس بالغ نشان نمی‌دهند. در واقع این متجاوزان اظهار بیزاری شدید از افراد بالغ همجنس خود کرده‌اند» (Groth AN, 1987).

این افراد چنان که جنی ذکر کرده است زندگی دگرجنس‌گرایانه دارند و خود را نیز دگرجنس‌گرا می‌دانند. دکتر گروث و همکارش می‌افزایند:

«در طی ۱۲ سالی که ما با کودکان قربانی تجاوز کار می‌کنیم، نمونه بسیار اندکی از یک همجنس‌گرای بالغ یافتیم. متجاوزانی که تمایل به افراد بالغ نیز دارند و به افراد بالغ تعهد همسری می‌دهند دگرجنس‌گرا هستند» (ibid).

در اینصورت آیا چنین افرادی ممکن نیست تمایلات همجنس‌گرایانه خود را پنهان کرده باشند و به دروغ تظاهر به دگرجنس‌گرایی کرده باشند؟ پاسخ این تردید را تحقیقی دیگر بررسی کرده است. دکتر کورت فروند و همکارانش با آزمایش تحریک-سنجی^{۳۳} افرادی را که متجاوز به کودکان هستند را مورد سنجش قرار داده‌اند. این آزمایش میزان تحریک-جنسی به یک جنس را می‌سنجد و اگر این شیوه آزمایش را بپذیریم (با توجه به اینکه دقت آن هنوز مورد تردید است) به نظر می‌رسد که افراد متجاوز دست کم در این آزمایش گرایش اروتیک خود به جنس مخالف را نشان داده‌اند و به نظر دروغ نمی‌گویند^{۳۴}. علاوه بر این مسئله‌ی دیگر این است با وجود درمدم چشمگیر کسانی که خود هویت خود را دگرجنس‌گرا می‌شمارند حتی با فرض درمدمی از تظاهر نمی‌توان این رقم را به صورت معناداری کاهش داد و در نهایت میزان زیادی از جمعیت باقی مانده دگرجنس‌گرا خواهند بود.

۳.۱.۵.۳. خانواده ادیپی:

بر اساس تحقیقات روانشناسی از فروید تا کنون خانواده دگرجنس‌گرا اغلب به عنوان خانواده‌ای مطالعه شده است که به جهت ساختار پدرسالاری و سلسله مراتبی‌اش همواره در معرض تولید عقده‌های روانی و آشفتگی روانی کودکان است. فرزندان با والد جنس موافق خود همیشه در تعارض هستند و این تعارض ممکن است منشأ تعارض‌های روانی بعدی نیز باشد. چنین تعارضی به جهت نقش ویژه‌ی پدر و مادر در خانواده دگرجنس‌گرایی روی می‌دهد که ساختار پدر سالارانه دارد. مالینوسکی در تحقیق در مورد خانواده‌هایی مادر تباری نشان داده است که چنین تعارض‌ها و عقده‌های روانی روی نمی‌دهد یا دست کم کمتر از خانواده دگرجنس‌گرای پدرسالار روی می‌دهد. این مسئله به جهت نقش ضعیف‌تر پدر در خانواده است؛ نقشی که تقریباً در همه‌ی خانواده‌های

^{۳۳}Phallometric

^{۳۴} نقل از :

Burroway, Jim (2005) " Are Gays A Threat to our Children". in :
<http://www.boxturtlebulletin.com/Articles/000,002.htm#Note27>

دگر جنس‌گرا در جوامع امروزی تثبیت شده است. یعنی جاییکه به تعبیر فروید پدر نقش یک سوپر اگو؛ یک فاعل یا سوژه برتر را بازی می‌کند (Malinowski, 1927). از این جهت خانواده دگر جنس‌گرای مادر تنبار بهترین نمونه از خانواده سالم از جهت روانی است.

شاید تا حدودی نقش مشابه خانواده مادر تنبار را بتوان در خانواده همجنس‌گرا نیز ملاحظه کرد. یعنی خانواده‌ای که در آن سلطه پدر یا مادر بسیار ضعیف‌تر از رابطه در خانواده دگر جنس‌گرا مدرن می‌تواند باشد. علاوه بر این تحقیقات انجام شده حاکی از مسئولیت‌پذیری زوج‌های همجنس‌گرا^{۱۸۵} علاوه بر این شادتر بودن این خانواده‌هاست. یکی از تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که سلامت و شادابی فرزندان در خانواده‌های همجنس‌گرا نسبت به دگر جنس‌گرا بیشتر بوده است؛^{۱۸۶} لایمون کروج در این مورد معتقد است که نقش‌های جنسیتی رایج که در خانواده دگر جنس‌گرا بر مرد و زن از قبل تحمیل می‌شود در این خانواده‌ها وجود ندارد و بنابراین دو همسر همجنس‌گرا با میل و رغبت بیشتری نقش‌های جنسیتی در انتخاب کارهایی مانند رسیدگی به فرزندان یا کارهای خانه و بیرون خانه را بر عهده می‌گیرند. بنابراین تعارضاتی که در خانواده دگر جنس‌گرا به دو زوج از طرف جامعه تحمیل می‌شود در مورد این والدین وجود ندارد و طبعاً این فضا برای رشد فرزندان نیز مساعدتر است.

۳، ۱۰۶. کوپیر کردن زندگی جنسی؟

اگر سه مورد بالا را به عنوان زمینه‌های مسئله‌ی دگر جنس‌گرایی تلقی کنیم، به نظر می‌رسد که مسئله‌ی دگر جنس‌گرایی مسئله‌ی «هویت» دگر جنس‌گرایانه است که در جوامع امروزی ساخته شده است نه خود گرایش جنسی. این هویت به صورت خاصی قالب مشخصی برای نقش‌های جنسیتی و روابط زن و مرد تعیین می‌کند و قلمرو مشخصی از تحرک و سیالیت برای این نقش‌ها قایل است که تخطی ناپذیر است. شاید تا حدودی همجنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان و برخی از ترانس‌ها (مادامیکه مجدداً خانواده دگر جنس‌گرا را باز تولید نکرده باشند) قادر به تغییر این الگو بوده‌اند. این مفروض را با توجه به نظریات و مطالعات اخیر بررسی می‌کنیم. این ایده امروزه تحت عنوان دگر جنس‌گرایی کوپیر^۷ شناخته می‌شود.

در سه مورد بالا دست کم دو مورد آن (خشونت خانگی و روان‌پریشی‌های خانواده دگر جنس‌گرا) با تغییر نقش‌های جنسیتی قابل رفع به نظر می‌رسد. این موضوعی است که نظریه فمینیستی دنبال می‌کند. مرد و زن خانواده‌ی دگر جنس‌گرا اغلب به صورت اجرا کنندگان نقش‌های جنسیتی معرفی

^{۱۸۵}. برای مثال بنگرید به :

Mallon, G. P. (2000). Gay Men and Lesbians as Adoptive Parents. *Journal of Gay & Lesbian Social Services*, 11 (4), 1-22.

^{۱۸۶} بنگرید به اینجا:

<http://www.abc.net.au/news/2014-07-05/children-raised-by-same-sex-couples-healthier-study-finds/5574168>

^{۱۸۷} Queer Heterosexuality

شده‌اند. از یکسو مرد باید اجراکننده نقش سوژه مسلط، حاکم، فعال و نان‌آور، مدیر و نماینده‌ی صلابت و قدرت و انضباط در فکر و واقع‌گرایی باشد. در برابر زن باید نقش مفعولیت، انفعال، طنازی و پیچیدگی، خیال‌پردازی و ذائقه هنری داشتن و فقدان انضباط فکری و واقع‌گرایی را نمایندگی کند. انعطاف نقش‌های جنسیتی به صورتی که سیالیت بیشتری به این نقش‌ها بدهد می‌تواند راهی برای جلوگیری از برخی تعارض‌ها باشد. این مسئله چنانکه ذکر شد در خانواده‌ها یا زوج‌های کوییر امکان پذیر است. هرچند در ادامه خواهیم دید که همین خانواده‌ها نیز ممکن است دچار مشکلات مشابهی باشند، اما دست کم امکان تغییر در ساختار نابرابر خانواده دگرجنس‌گرا وجود دارد.

برخی محققان به این جهت از کوییر کردن دگرجنس‌گرایی یاد می‌کنند. کتاب «استریت خمیده» حاوی شرح چنین تجربه‌هایی است. برای مثال کلاید اسمیت که یک هنرمند استریت است تجربه خود از آشنایی با همجنس‌گرایان و ترانسجندرها را مؤثر یافته و شراکت نزدیکی میان جنبش فمینیستی و شکل زندگی زنان و مردان کوییر قایل است. از نظر نویسندگان این کتاب سیالیت و انعطاف در نقش‌های جنسیتی مستلزم پذیرش گونه‌های دیگری از بیان جنسیت یا نسبت‌های جنسی است که در میان افراد ال‌جی‌بی‌تی یافت می‌شود. الگوی زنانگی/مردانگی سنتی نیاز به تغییر اساسی دارد که در آن مرد سنتی و زن سنتی با نقش‌ها و وظایف قبلی وجود ندارند. مسلماً این به معنی همجنس‌گرا شدن زوج‌های دگرجنس‌گرا نیست. بلکه به معنی کوییر کردن زندگی عاطفی و جنسی است به صورتی که ساختار سلسله‌مراتبی، غیر منعطف و نابرابر پیشین با ساختار موازی، سیال و برابر که نمونه‌ی آن در میان جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی یافتنی است، جایگزین گردد.

مهری جعفری، حقوقدان و فعال حقوق بشر، در پاسخ من در مورد این پرسش که آیا آشنایی و کار با ال‌جی‌بی‌تی در درک او از هویت دگرجنس‌گرا اثر گذاشته است می‌گوید:

«من تلقی بسیار متفاوتی از بودگی خودم پیدا کردم و پس از آشنایی با جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی‌آی به نوعی سیالیت جنسی رسیدم. این آشنایی به من کمک کرد تا هم در رابطه خودم با خودم و هم در ارتباط با اطرافیانم این نگرش سیالیت گرایش جنسی را درونی کنم و به درک بهتری از بودگی برسم. آن شکافی که همواره زن بودگی من و تمایل من به جنس مقابل، بین من و زن‌های اطرافم و یا من و جنس مخالف در دو جهت مغناطیسی دافعه و جاذبه ایجاد می‌کرد، حالا شاید با نزدیک شدن هر دوسوی این شکاف به یکدیگر، باریکتر شده است. من هنوز دگرجنس‌گرا باقی مانده‌ام اما آن حصارهای مهیب فرو ریخته است. فاصله من با یک همجنس‌گرا بسیار باریک است آن قدر که فکر می‌کنم بخشی از تجربه‌های زیبای زندگی را به دلیل آن حصارهای بزرگ از دست داده‌ام. حالا که شاید همه‌ی آن‌ها را فرو ریخته‌ام هرچند جاذبه و کشش بدن مرد به قوت اول باقی است، اما هیچ دافعه‌ای به بدن زن ندارم و این ختثی بودگی شاید روزی می‌توانست به تمایل و کشش تبدیل شود. این تحول بزرگ درونی در آشنایی با جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی‌ها در کار، زندگی نگاه و بینش اجتماعی من هم از همین منظر تاثیر گذاشته و توانسته روابط

اجتماعی و کاری من را تغییر دهد. به بیان دیگر همه‌ی انسان‌ها برای من در مرز کشش و دافعه، انسان‌هایی جذاب هستند که فارغ از علاقه جنسی نوعی علاقه انسانی را بر من بازمی‌تابانند و در اصل فضای اطراف من یک فضای درک متقابل و پذیرندگی حسی و عاطفی است که فراتر از کشش جنسی عمل می‌کند».

این تجربه کوییر کردن زندگی لزوماً به معنی الگو برداری از زندگی کوییرها نیست. بلکه صرف بر هم زدن نقش‌های جنسیتی و سیالیت آن‌ها می‌تواند شباهت ساختاری با الگوی خانواده کوییر داشته باشد، خواه به زندگی کوییرها عمداً نظر داشته باشیم یا نه. سپیده جدیری شاعر و مترجم که یکی از آثار مشهور همجنس‌گرایان زن (آبی گرم‌ترین رنگ‌هاست) را ترجمه کرده است و هویت جنسی خود را دگرجنس‌گرا تعریف می‌کند در پاسخ به این پرسش که چگونه آشنایی با همجنس‌گرایان بر تلقی او از زوجیت اثر گذارده می‌گوید:

«من از سنین بسیار کم و در خردسالی با چنین گرایش‌هایی آشنا شدم از آنجا که زنده‌یاد فریدون فرخزاد، دوست پسر یکی از اقوام ما بود که با خانواده‌اش در آن سال‌های اول بعد از انقلاب ۵۷، خیلی زیاد رفت‌وآمد داشتیم و خوشبختانه اغلب اعضای خانواده‌ی آن خویشاوند ما نیز احترام زیادی برای زنده‌یاد فرخزاد و این رابطه قائل بودند. بدین ترتیب، چیزی که من در آن سنین با آن آشنا شدم عشق قابل احترام دو مرد نسبت به یکدیگر بود.»

از سوی دیگر الگوی خانواده‌ای که سپیده جدیری در آن رشد یافته نیز الگوی دگرجنس‌گرایانه پدرسالار نبوده است و بنابراین فضایی برای پذیرش الگوی سیال از نقش‌های جنسیتی فراهم شده. او در مصاحبه با من می‌گوید بر این اساس در الگوی خانواده دگرجنس‌گرا که خود تشکیل داده نیز امکان سیالیت نقش‌ها وجود دارد و برای مثال آنچنان تلقی استوار و ذات‌گرایانه‌ای در مورد اینکه کار خانه و آشپزی با کیست وجود ندارد؛ تا کاری را شغل زن و کاری را شغل مرد محسوب کنند. چنین الگوی سیالی بدون آنکه لزوماً تحت تأثیر آشنایی بلندمدت او با خانواده کوییر باشد بر حسب تماس با الگوی‌های سیال اطراف شکل گرفته که تمایز اساسی با خانواده دگرجنس‌گرای متداول دارد.

۳،۱۰۷. آیا خانواده همجنس‌گرا از مشکلات فوق کاملاً مبرا است؟

الگو قرار دادن مناسبات کوییر برای هویت دگرجنس‌گرا به معنی این نیست که این الگو به طور کامل در میان زوج‌های همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا وجود دارد. بلکه تنها امکان چنین مناسباتی را بیشتر می‌توان ملاحظه کرد. اما در بسیاری موارد مشکلات ساختار خانواده همچنان پابرجاست.

تا آنجا که به آمارها و داده‌های تجربی باز می‌گردد از سه مسئله‌ی مربوط به هویت دگرجنس‌گرا دو مسئله‌ی تجاوز و خانواده اودیپی کمتر در میان ال‌جی‌بی‌تی یافت می‌شود. اما در مورد خشونت خانوادگی با وجود انعطافی که در پذیرش نقش‌های جنسیتی وجود دارد، به لحاظ آماری خانواده‌های همجنس‌گرا نیز دچار مشکل خشونت خانگی هستند. طبق تحقیقی در مورد این زوج‌ها در انگلستان تقریباً همان در صد خشونت خانگی دگرجنس‌گرایان در میان همجنس‌گرایان نیز دیده شده است.^{۱۸۸} تا جاییکه به نظریه جنسیت باز می‌گردد، این خشونت می‌تواند ناشی از بازتولید نقش‌های سوژه غالب (شوهر) و سوژه مغلوب (زن) باشد که منشأ رابطه‌ی نابرابر و به همین جهت بازتولید خشونت دگرجنس‌گرایانه است. بنابراین بخشی از این مسئله می‌تواند ناشی از بازتولید همان نقش‌های همسری خانواده دگرجنس‌گرا در قالب خانواده‌ی جدید باشد.

آنچه خانواده‌ی دگرجنس‌گرا و خانواده‌ی همجنس‌گرای مدرن می‌توانند بیاموزند تأثیر مخرب نسبت‌هایی زن‌شویی است که هزاران سال است منشأ نابرابری، تعارض و خشونت در خانواده است. الگویی که می‌تواند با فراتر رفتن از مناسبات سنتی پیشین و گشودگی بر نسبت‌های باز و آزادی که در الگوی کوپیر یافتنی است بهبود پیدا کند.

جنبش همجنس‌گرایی و دوجنس‌گرایان از دهه‌ی شصت این هشدار را پیشتر داده بودند که نباید خانواده‌ی دگرجنس‌گرا در قالب خانواده‌ی همجنس‌گرا بازتولید گردد. پیشتر از مسئله‌ی بوچ/فم و دیدگاه لزبین‌های رادیکال در مورد این دو قطبی‌ها در زوج‌های لزبین یاد کردیم. چنانکه گفتیم لزبین‌های این دوره نگران تقلید کورکورانه ساختار خانواده‌ی دگرجنس‌گرا در قالب روابط جدید بودند. اینکه یک لزبین خصایل مردانه از خود نشان دهد و همان میل به غلبه و سلطه بر زنان دیگر را به عنوان امتیاز یک بوچ (مرد دگرجنس‌گرای بازتولید شده) بر یک فم (زن دگرجنس‌گرای بازتولید شده) اعمال کند، تصویر غالبی که در رسانه‌ها و در افکار عمومی از لزبین‌ها وجود دارد؛ زوج‌های دوتایی که یکی بر دیگری غلبه دارد.

مشابه چنین نقدی در بیانیه‌ی گی از کارل ویتمن نیز بیان شده بود. در بخش ازدواج این بیانیه می‌گوید:

رهایی بخشی برای گی‌ها در تعریف این است که چگونه و با چه کسی زندگی کنیم، نه سنجش مناسباتمان بر مقیاس زندگی استریت‌ها یا ارزش‌های استریتی» (Wottman, 1970, p. 4).

بنابراین بیانیه اشکال متکثری از روابط را جایگزین ازدواج سنتی دگرجنس‌گرایان می‌سازد، زیرا بیانیه ساختار ازدواج دگرجنس‌گرا را تحمیلی می‌داند که بر نیازها و علایق افراد (زن و مرد) اعمال شده است و گی‌ها از آن پرهیز خواهند کرد. در صورتی که همجنس‌گرایان نیز همین ساختار را

^{۱۸۸} . بنگرید به گزارشی مرتبط در بریتانیا در این نشانی:

<http://www.equation.org.uk/wp-content/uploads/2012/12/Comparing-Domestic-Abuse-in-Same-Sex-and-Heterosexual-relationships.pdf>

دنبال کنند همان مسایل را خواهند داشت (ibid). اینکه آیا جامعه‌ی دوجنس‌گرایان و همجنس‌گرایان و ترانسجندرها در اشکال ازدواج خود قادر به ایجاد چنین سنت شکنی در روابط انسانی باشند امری است که برای داوری در مورد آن هنوز باید صبر کنیم. اما نباید از نقد اشکال سرکوب در این اشکال جدید از خانواده نیز پرهیز کنیم، همانطور که در مورد خانواده‌ی دگرجنس‌گرا این انتقاد ریشه‌ای را دنبال خواهیم کرد.

فصل چهارم: مباحث تکمیلی

۴،۱. چگونه این کتاب را استفاده کنیم

در این کتاب ما دو فرضیه را مبنای شرح نظریات مربوط به گرایش جنسی و هویت جنسیتی کردیم. نخست اینکه باید تمایزی میان گرایش جنسی و هویت جنسیتی نهاد تا برخی از سوء تفاهم‌ها در زمینه مذکور قابل حل شود. برای مثال در میان ایرانیان هنوز تمایز میان ترانسکسوال و همجنس‌گرا وجود ندارد و اغلب این خلط موجب برخی سوء تفاهم‌ها برای برخورد و مواجهه با ال‌جی‌بی‌تی می‌شود. این امر البته یک پیش‌فرض مدرن است و حتی تا نیمه قرن بیستم بیشتر نظریات چنین تفکیکی را جدی نمی‌گرفت. حتی هنوز هم می‌توان در لابلای گفتارها و رفتارهای جامعه این خلط را مشاهده کرد و حتی خود ال‌جی‌بی‌تی نیز این رویه را دنبال می‌کند.

فرضیه‌ی دومی که این اثر بسیار به آن بازگشت و آن را مبنای برخی بررسی‌های انتقادی خود با کلیشه‌های اجتماعی قرار داد تمایز میان گرایش جنسی و هویت جنسی است. این تمایز بر این اساس استوار است که هویت جنسی امری تحول‌پذیر است و ناشی از آگاهی و «تصمیم» فرد برای اینکه خود را چگونه بنامد و چگونه تعریف کند. اما گرایش جنسی قابل تفکیک از آگاهی و تصمیم فرد است و دوام و پایداری بیشتری در تاریخ زندگی فرد دارد. خلط این دو باعث می‌شود که گاه مردم گمان کنند با تغییرات آگاهانه‌ای که فرد در سطح هویت تجربه می‌کند باید گرایش جنسی را نیز همانند منعطف و دستخوش تغییر شمرد. دو گروه از این خلط بهره می‌برند، نخست متعصبانی که به جهت ترس و بی‌زاری از همجنس‌گرایی این تغییرات را نشانه «اصالت» نداشتن گرایش به همجنس می‌شمرند، دوم گروهی که تلقی سیاسی از هویت جنسی دارند مانند لزبین‌های رادیکال در قرن بیستم که در صدد طرد رویکرد زیست‌شناختی رفته بودند تا ثابت کنند هر زنی می‌تواند لزبین باشد اگر این «انتخاب سیاسی» را انجام دهد.

اما همانطور که در طول کتاب نیز گاه اشاره کردیم نباید این دو فرضیه یعنی تمایز گرایش جنسی از هویت جنسیتی و تمایز گرایش جنسی از هویت جنسی را متعصبانه به کار برد. چنانکه دیدیم گاه این محورها به هم می‌آمیزند و نمی‌توان برای مثال به دقت میان نشانه‌های یک ترانسکسوال و یک همجنس‌گرا در فضای فرهنگ جنسی ایرانی تمایز قاطعی قایل شد. چنین خلطی عملاً میان گروه ال‌جی‌بی‌تی غیر ایرانی نیز دیده می‌شوند. از سوی دیگر تمایز میان گرایش جنسی و هویت جنسی نیز تمایزی قاطع و هندسی نیست. چنین نیست که گمان کنیم در دنیای واقعی می‌توان میان آگاهی فرد و رانه (محرک)‌های زیستی که میل را به سمتی سوق می‌دهد تفاوت قایل بود.

برای فهم این پیچیدگی مدلی برای کاربرد این تمایزها پیشنهاد می‌کنیم که در فهم داده‌های توصیف شده در این کتاب به کار می‌آید. چنانکه در سه بند بالا مشاهده کردیم پیچیدگی و تضاد وقتی پیش می‌آید که میان «تجربه در زندگی واقعی» و «ضرورت نظری و مفهومی» نتوانیم به تعادل برسیم. از یکسو چنین

تفکیکی در سطح تحلیل و مفهوم پردازی به کار می‌آید تا زندگی جنسی افراد را با یکدیگر خلط نکنیم. به عبارت دیگر در سطح تحلیلی هر یک از محورهای گرایش جنسی، هویت جنسیتی و هویت جنسی به چیزی متمایز اشاره می‌کنند که در سطح مفهومی از هم متمایزاند. اما در سطح مشاهده و تجربه زندگی واقعی به نظر می‌رسد که این خلط دائماً روی می‌دهد. زندگی واقعی سرشار از پیچیدگی‌ها و تناقض‌هایی مشابه است که فراتر از تجربه جنسی روی می‌دهد و چنین خلطی امری تازه نیست. اما خوب است که به مثابه یک تراز و معیار در سطح تحلیل این تمایزها را در نظر بگیریم چرا که حتی اگر نظر به تجربه واقعی نیز داشته باشیم، گاه فقدان چنین تمایزی برای تحلیل‌گر تنها موجب سردرگمی است و برای خود ال‌جی‌بی‌تی نیز مایه تبعیض. چنانکه امروزه یک ترانس‌کسوال به جهت تمایز علایق‌اش از همجنس‌گرایان تمایلی به نامگذاری جداگانه‌ای دارد که او را از دیگران جدا سازد. بنابراین تحلیلاً و تحقیقاً این تمایز کاربرد پیدا می‌کند.

«کاربرد» می‌تواند شرط مهمی برای رسیدن به تعادل مورد نظر باشد. تمایزهای نظری تاجایی درست خواهند بود که برای یک برنامه جامع کاربرد داشته باشند. اما برنامه جامع چیست؟ چنانکه اشاره شد در دو سطح توصیف تجربه واقعی یعنی آنچه در سطح توصیف هست و آنچه بایسته است و باید باشد تضاد پیش می‌آید. برای مثال به جهت توصیفی می‌دانیم که خلط میان ترانس و همجنس‌گرا وجود دارد اما از جهت هنجاری و آنچه به «حق» مربوط است، یک ترانس خواهان تمایز است چون خود را نوعی دگرجنس‌گرا تعریف می‌کند و چنین ظرافت‌های توصیفی نمی‌تواند آنچه او حق خود می‌داند را برآورده سازد. بنابراین در سطح هنجاری تمایز گرایش جنس و هویت جنسیتی ضروری است. اما وقتی این توصیف نمی‌تواند برخی خلط و ابهام‌ها را توضیح دهد در این موقعیت خاص تمایز کاربرد ندارد. بنابراین بر حسب کاربرد نظریه در یک موقعیت خاص مادامیکه بتوان به اهداف یک برنامه جامع دست یافت نظریات علمی قابل توجیه‌اند.

چنین مدل کاربرد گرایانه‌ای برخلاف یک مدل ذات‌گراست. شرط کاربرد با توصیف بالا شرطی است که می‌تواند از سقوط به یک ذات‌گرایی تخیلی مانع گردد. ذات‌گرایی چنان رویکردی در تحلیل اجتماعی است که گمان می‌کند پدیده‌ای مانند گرایش جنسی و هویت جنسی اموری جوهرین و به همین جهت تغییر ناپذیر و بنیادی هستند. بنیادهایی مانند زیست‌شناسی؛ کروموزوم، ژن یا آناتومی اساسی برای تصور ذات برای گرایش جنسی است. بخشی از نظریات علمی که ما از آن‌ها یاد کردیم امکان این را می‌دهند که خواننده تلقی ذات‌گرایانه از آن‌ها داشته باشد. در ادامه توصیف مدل بالا باید در نظر گرفت که اساس ذات‌گرایی نداشتن تصویری عمل‌گرایانه و کاربردگرایانه از تحلیل‌هاست. نداشتن تصویری از موقعیت گرایی و کاربرد نظریه بر حسب موقعیت‌های خاص. به تعبیر دیگر تحلیل همیشه باید تحلیل خاص از شرایط خاص باشد. نمی‌توان رویکرد زیست‌شناختی را یکسره بیرون ریخت چون تنها در مورد «رانه»‌های ناآگاهانه میل سخن می‌گوید و کاری به هویت سیاسی همجنس‌گرا ندارد و نمی‌توان برداشت سیاسی لژیون‌های دهه‌ی هفتاد را یکسره بیرون ریخت چون درکی از گرایش جنسی به مثابه یک «رانه» ناخودآگاه ندارند و میان هویت جنسی و گرایش جنسی خلط می‌کنند. این نظریات باید در بستر یک تحلیل جامع به کار گرفته شوند و هر یک بر حسب محدودیت‌هایشان کنار گذاشته شوند.

سوال باقی مانده این است که چگونه این مدل کاربرد گرایانه و موقعیت گرایانه قادر به توصیف واحدی از میل خواهد بود؟ چگونه فراتر از موقعیت‌های منفرد نظریه کلی در مورد گرایش و هویت می‌توان داشت بدون در نظر گرفتن موقعیت‌های خاص؟ این یک پرسش تئوریک است. این کتاب برای هدف دیگری که توصیف نظریات موجود است تهیه شده و نظریه پردازی در مورد این سوال نیاز به یک تحقیق جامع دیگر خواهد داشت که صرفاً استفاده تئوریک دارد حال آنکه ما در اینجا در صدد ارائه دانشی براساس یک استفاده عمومی‌تر بوده‌ایم. اما اجمالاً برای پاسخ به این پرسش در دو سطح دو پاسخ فرضی را طرح می‌کنیم:

۱. در سطح خلط میان گرایش جنسی و هویت جنسی باید به برخی نظریات ترازبندی‌های گرایش جنسی مانند کلاین باز گردیم. چنانکه در مدل کلاین مشاهده کردیم گرایش جنسی یک «الگو» است نه یک ذات و یک «چیز» مورد اشاره. الگو همواره برآیندی سیال از نسبت و تناسب مؤلفه‌هاست در کنار یکدیگر. در مورد مؤلفه‌های گرایش جنسی در بیشتر نظریات ترازبندی اغلب سیالیت مفروض است. هر نظریه‌ای برای فهم گرایش جنسی این را در نظر داشته است که مؤلفه‌ای مانند فانتزی‌های جنسی یا تعریف از خود در طول تاریخ زندگی فرد دائماً دستخوش تغییرات است. گاه این مؤلفه‌ها دوام بیشتری دارند و گاه کاملاً دگرگون می‌شوند و در هر حال فرد تفاوت‌هایی را در طول زمان تجربه می‌کند. بنابراین با در نظر داشتن اینکه گرایش جنسی در نهایت یک الگو است و نه یک چیز، می‌توان میان ثبات مورد ادعا در مورد گرایش جنسی و تحول مورد تجربه در مورد هویت جنسی را در یک چشم‌انداز قرار داد. گرایش جنسی متغیری وابسته است که بر حسب تغییر مؤلفه‌های مورد اشاره به مثابه یک الگو ممکن است دستخوش تحول گردد. اما میزان تحول میان گرایش جنسی و هویت جنسی نسبت به یکدیگر حاکی از درجه‌ای از پایداری در مورد گرایش جنسی در واحد زمان است. در حالیکه این میزان تغییر در مورد مؤلفه‌ای مانند هویت جنسی بسیار بیشتر است. به همین جهت در تحقیقات تجربی اغلب نوعی تحول در مورد اینکه فرد خود را چگونه بنامد وجود دارد.

۲. از سوی دیگر در مورد تمایز/اشتراک میان محور گرایش جنسی و هویت جنسیتی نیز باید در نظر داشت که داشتن یک نظریه واحد از میل مستلزم در نظر گرفتن فرایندی است که میل در نمودار زمان خود را باز نمود می‌کند. در چنین نموداری اغلب گرایشی به تمایز وجود دارد و از طریق نهادهایی مانند فرهنگ و قانونگذاری این تمایز تقویت و تثبیت می‌شود. اینکه میل چنین تمایزی را می‌طلبد یا نه بستگی به نظریه‌ای دارد که ما در مورد میل و هنجارسازی‌های فرهنگی و اجتماعی داریم. برای رسیدن به یک نظریه واحد از میل نخست باید به این پرسش پاسخ دهیم که چگونه قلمرو سازی و قلمروزدایی برای میل رخ می‌دهد. آیا قانون به مثابه امری خارجی میل را به تمایز وامی‌دارد یا اینکه قانون و هنجار نیز خود یک برساخته میل است. با داشتن پاسخی به این پرسش تحول میل در نمودار زمان قابل فهم خواهد بود و پیچیدگی مورد اشاره نیز قابل درک می‌شود. اما در نهایت چنانکه گفتیم حل این پیچیدگی و رسیدن به یک نظریه واحد برای میل اساساً هدف این کتاب نبوده است.

۴.۲. فرهنگ واژگان هویت جنسیتی و گرایش

جنسی

[در این مجموعه تنها برخی واژگانی که در متن استفاده نشده و یا کمتر معرفی شده است گنجانده شده]

(Ally) حامی:

فردی که خود را دگرجنس‌گرا تعریف می‌کند و حامی کوییر هاست. عنوان هوموفیلیا نیز برای چنین تعریفی می‌تواند به کار گرفته شود. (بنگرید به هوموفولیا).

(Asexual) بی‌جنس‌گرا:

شخصی که کلاً تجربه کشش جنسی به هیچیک از گروه‌های جنسی را ندارد (یا دست کم بسیار کم دارد).

(Androgyny) آندروژین:

۱) یک بیان جنسیتی است که هم عامل مردانگی و هم زنانگی را داراست؛
۲) گاهی به جای عنوان «بین جنسی» به کار گرفته می‌شود تا فردی را توصیف که با آناتومی زنانه و مردانه.

(Androsexual/Androphilic) آندروسکسو

ال/آندروفیلیک:

کسی که شیفته مرد(ان) و/یا مردانگی است.

(bardache) برداکه

۱) اصطلاحی است رایج در میان مردم شناسان قرن بیستم که از واژه فرانسوی bardash

(LGBTQQIIAA)

ال، جی، بی، پی، تی، تی، کیو، کیو، آی، آی، ای، ای:

هر شکلی از ترکیب واژگانی که می‌خواند همه‌ی انواع هویت‌ها را در جامعه‌ی کوییر نشان دهد، این نوعی نامگذاری تقریباً جامع (اما نه کاملاً جامع) است که عناوین لزبین (Lesbian)،

گی (Gay)،

دوجنس‌گرا (Bisexual)،

همه‌جنس‌گرا (Pansexual)،

ترانس‌جنس‌در (Transgender)،

ترانس‌کسوال (Transsexual)،

کوییر (Queer)،

مسئله‌دار (Questioning)،

بین‌جنس‌ی (Intersex)،

بین‌جنسیتی (Intergender)،

بی‌جنسی (Asexual) و

حامی (کوییرها) (Ally) را شامل می‌شود.

(Biological sex) جنس بیولوژیک:

آناتومی فیزیکی و هورمون‌های جنسیتی که فرد با آن متولد می‌شود و کلاً به عنوان مردانه زنانه یا بین جنسیتی تقسیم شده است.

(Bisexual) دو جنس‌گرا:

شخصی که تجربه فیزیکی، عاطفی و جنسی به همجنس و یا جنس مقابل دارد. گاهی این اصطلاح به جای «همه‌جنس‌گرا» استفاده می‌شود.

(Cisgender) سیس‌جندر:

توصیفی است برای کسی که هویت جنسیتی، بیان جنسیتی، و جنس بیولوژیک‌اش هم‌تراز است.

(Coming Out) برون‌آیی:

فرآیند آشکار کردن گرایش جنسی یا هویت جنسیتی به افراد در طول زندگی؛ که اغلب به عنوان یک رخداد در یک زمان خاص در نظر گرفته می‌شود، اما گاه این فرایند طولانی و گاهی طی یک روز ممکن است رخ دهد. برون‌آیی را نباید با «بیرون‌اندازی» خلط کرد. بنگرید به «برون‌اندازی».

Cross-dressing مبدل‌پوش:

پوشیدن لباسی که با بیان جنسیتی سنتی که برای جنس و جنسیت شما در نظر گرفته‌اند هم‌سان نیست. مانند وقتی که مردی لباس زنانه می‌پوشد. این کار می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد از قبیل احساس راحتی و شادی یا لذت

می‌آید. این اصطلاح نیز برگرفته از واژه‌ی فارسی برده بوده است. زمانی که پسران برده به عنوان اوبژه جنسی استفاده می‌شدند احتمالاً فرانسویان کاربرد این عنوان برای پسر مفعول در فارسی را معادلی برای موقعیت‌های مشابه در نظر گرفته‌اند که پسرانی نقش جنسیتی متفاوتی را ایفا می‌کند. در مطالعه افرادی که نقش‌های جنسیتی دوگانه ایفا می‌کردند گاه مردم‌شناسان این اصطلاح را به کار برده‌اند از جمله در مورد ساکنان بومی آمریکای شمالی برای اشکال ترانس‌جندر در این مردم از برداچه استفاده شده است و تدریجاً این اصطلاح کنار گذاشته شده است.

(Bigender) دو جنسیتی:

شخصی که میان آنچه به شکل سنتی رفتار و هویت مبتنی بر جنسیت «زن» یا «مرد» خوانده می‌شود قرار دارد و خود را با هر دو جنسیت (و گاهی جنس سوم) هویت یابی می‌کند.

(Binary Gender) دوگانگی جنسیت:

به شکل سنتی و بر اساس نگاهی قدیمی میان جنسیت و امکانات محدود زن و مرد بودن تمایز گذاشته می‌شود. این محدودیت میان دو انتخاب را دوگانگی جنسیت می‌نامند.

(Binary Sex) دوگانگی جنس بیولوژیک:

نگاه سنتی و قدیمی که میان جنس بیولوژیک و بر اساس آناتومی بدن به تمایز زن یا مرد بودن قایل است.

Genderless بی جنسیت:

شخصی که خود را بدون یک هویت جنسیتی مشخص هویت یابی می‌کند و با یکی از دو جنس یا اشکال دیگر جنسیت خود را تعریف نمی‌کند.

Genderqueer جندرکوییر:

دست کم معنی برای این اصطلاح وجود دارد: (۱) یک اصطلاح کلی برای توصیف کسانی که جنسیت‌شان بیرون از دوگانگی جنسیتی قرار می‌گیرد و (۲) کسی که خود را هم به عنوان زن و هم مرد هویت‌یابی می‌کند یا نه مرد و نه زن. این اصطلاح اغلب ممکن است با ترانسجندر اشتباه گرفته شود.

Gynesexual/Gynephilic زن دوستی:

کشش به زنان یا زنانگی. این اصطلاح برای گرایش جنسی به زن استفاده می‌شود. این گرایش هم می‌تواند برای یک لژیبن مصداق داشته باشد و هم یک مرد دگرجنس‌گرا.

(Hijra) هجرا:

شکلی از ترانسجندرها که در آسیای جنوبی در کشورهایی مانند بنگلادش، هند و پاکستان زندگی می‌کنند. سنت قدیمی برای وجود هجرا وجود دارد و جامعه‌ی آن‌ها تلاش می‌کند که در این کشورها به عنوان جنس سوم (نه زن و نه مرد) شناخته شود.

Androsexual/ Androphilic مرد دوستی:

کشش به مردان یا مردانگی. این اصطلاح متقابلاً برای گرایش به مردان استفاده می‌شود که هم

جنسی. اغلب مبدل پوشی با ترانسکسوال بودن خلط می‌شود.

Drag King درگ کینگ:

شخصی که به طور عامدانه مردانگی را در یک شو یا نمایش اجرا می‌کند و شکلی از بیان مردانگی را همراه با اغراق به نمایش می‌گذارد. اغلب این نمایش توسط یک زن اجرا می‌شود. این اصطلاح ممکن است با ترانسکسوال یا ترانسجندر اشتباه گرفته شود.

Drag Queen درگ کوین:

شخصی که عامدانه «زنانگی» را اجرا می‌کند و اغلب در یک شو یا تأثیر این کار را انجام می‌دهد. این کار معمولاً توسط یک مرد انجام می‌شوند. این اصطلاح نیز گاهی اشتباهاً با ترانسکسوال و ترانسجندر یکی دانسته می‌شود.

Fluid(ity) سیال(یت):

سیالیت همراه را عنوانی دیگر مانند جنسیت یا سکسوالیته به معنی سیالیت در داشتن یک هویت جنسیتی یا جنسی است و حاکی از انعطاف در میان هویت‌های مشخص شده‌ای است که مردم قایل‌اند. بنابراین کسی ممکن است خود را سیال میان جنسیت مرد/ زن یا گرایش همجنس‌گرا/ دگرجنس‌گرا معرفی کند. این به معنی نپذیرفتن این هویت‌ها نیز هست. بنابراین نباید این اصطلاح را با «گذرا» بودن مترادف شمرد. دومی اشاره به این دارد که کسی هویت خود را مشخص نکند و از یک هویت به هویت دیگر تغییر کند. فرد منعطف اساساً این سختی و استواری هویت‌ها را نمی‌پذیرد.

می‌تواند شامل کشش یک زن دگرجنس‌گرا به یک مرد باشد و هم یک مرد همجنس‌گرا به یک مرد. جدول زیر این نسبت را بهتر نشان می‌دهد.

Association) به عنوان شرایطی غیر-پزشکی از فهرست بیماری‌ها کنار گذاشته شده است.

(Intersex) بین جنسی:

شخصی با مجموعه‌ای از خصایل بدنی و جنسی که نمی‌توان آن را به سادگی در ذیل یک برچسب مانند زن یا مرد قرار داد.

(Outing) برون اندازی [یک نفر]:

وقتی شخصی هویت جنسی یا هویت جنسیتی‌اش را برای کسی یا گروهی آشکار می‌سازد، اغلب بدون اینکه شخص خود تمایلی به این کار داشته باشد برون اندازی می‌گویند. این شیوه اغلب به صورتی نوعی خشونت از جانب پلیس و دستگاه اطلاعاتی کشورها برای رسوا سازی افراد یا کشاندن آن‌ها به دادگاه انجام شده است. برخی از گروه‌های ال‌جی‌بی‌تی نیز گاه از این سیاست به جهت مقاصدی استفاده کرده‌اند.

(Pansexual) همه‌جنس‌گرا:

شخصی که کشش جنسی، عاطفی، فیزیکی و یا روحی را برای همه‌ی اعضا گروه‌های هویتی و اشکال بیان جنسیتی تجربه می‌کند و می‌پسندد.

(Queer) کوئیر:

این اصطلاح به دو سه شکل استفاده شده است. نخست معنی منفی و توهین آمیزی که در فارسی برای آن معادل کونی استفاده شده است و برای تحقیر همجنس‌گرایان استفاده شده. این معنی تدریجاً با کاربرد این واژه از طرف خود همجنس‌گراها در جنبش حق طلبی شان کاربرد توهین آمیزش را از دست داده. معادل چنین

مرد. جدول زیر این نسبت را بهتر نشان می‌دهد.

گرایش جنسی		
آندروفیلیک		
جینوفیلیک		
مرد	همجنس‌گرا	دگرجنس‌گرا
زن	دگرجنس‌گرا	همجنس‌گرا

Hermaphrodite هرمافرودیت:

اصطلاح پزشکی قدیمی که برای توصیف فردی است که امروزه بین جنسیتی خوانده می‌شود. بین جنسیتی کسی است که از نظر بیولوژیک خصوصیت جنس بیولوژیک‌اش ابهام داشته باشد و بتوان ارگان جنسی او را تحت یک جنس طبقه‌بندی کرد. این به معنی هم زنانه و هم مردانه بودن بدن او به طور کامل (۱۰۰٪) نیست.

Heterosexism هتروسکسیسم:

رفتاری که بر حسب ارجحیت بخشی به دگرجنس‌گرایان است و مبتنی بر این پیشفرض است که گویی دگرجنس‌گرایی بهتر یا «محق»‌تر از کوئیر بودن است یا کوئیر بودن را تشخیص نمی‌دهد و به رسمیت نمی‌شناسد.

Hypersexual/ity هایپر سکسوالیته:

کشش جنسی شدید و سیری ناپذیر یا اعتیادگونه به یک اوبژه جنسی. به تازگی در منوآل انجمن روانپزشکی آمریکا (American Psychiatric

ممکن است از طریق هورمون‌تراپی یا عمل جراحی انجام شود. گاهی این اصطلاح برای کسانی استفاده می‌شود که میان هویت‌های جنسی و گرایش جنسی در گذر هستند و هنوز وضعیت مشخصی ندارند یا دوره‌ی گذار و تشخیص هویت جدید را طی می‌کنند.

(Two-Spirit) دو-روح:

در ادبیات ساکنان بومی آمریکای شمالی به کسانی اطلاق می‌شوند که خصوصیات و نقش‌های جنسیتی دو جنس را دارا هستند.

کاری را در برخی جنبش‌های سیاسی دیگر نیز شاهدیم که واژه‌ای که به قصد توهین استفاده می‌شود از جانب خود آن گروه مورد توهین آنقدر استفاده می‌شود و در قالب حق‌طلبی به کار گرفته می‌شود که دیگر خصلت توهین آمیز ندارد. اما معنای دیگر آن اشاره به سوژه‌ای دارد که نظریات موسوم به کوئیر آن را توصیف می‌کنند. نظریات کوئیر در حوزه‌ی جنسیت نظریاتی هستند که مرزگذاری‌های هویتی میان جنسیت و گرایش جنسی را سیال در نظر می‌گیرند و خصلت هویت‌زدایی دارند. بنابراین از عنوان کلی کوئیر برای اشاره به اشکالی از زندگی جنسی و عاطفی که مطابق با هنجار غالب و مسلط نیست تحت عنوان کوئیر استفاده می‌کنند.

(Same Gender Loving (SGL) عشق به جنسیت همسان:

اصطلاحی است که سیاهان و آفریقایی تباران آمریکا برای اشاره به گی و لزبین استفاده می‌کنند برای آنکه اصطلاح شناسی سفیدها را به کار نبرده باشند چرا که به نظر می‌رسد ادبیات و زبانی که از گی و لزبین استفاده کرده سفید محور بوده است.

(Skoliosexual) اسکولیو سکسوال:

شخصی که به افرادی تمایل دارند که سپس‌جندر نیستند و در عوض از نظر جنسیت بین دو گانه زن و مرد هویت‌یابی نمی‌شوند.

(Transitioning) انتقالی:

به حالتی اطلاق می‌شود که فرد در حال گذر از یک هویت به هویت دیگر است. این فرآیند

منابع ارجاع داده شده:

- Adams, H. E., Wright, L. W., & Lohr, B. A. (1996). Is homophobia associated with homosexual arousal? *Journal of Abnormal Psychology*, 105 (3), 440-445.
- Afary, J. (2008). *Sexual Politics in Contemporary Iran*. Cambridge: Cambridge University.
- APA. (2006). *About trAnsgender PeoPle, gender Identlty, And gender exPressIon*. Retrieved 12 30, 2012, from American Psychological Association: <http://www.apa.org/topics/sexuality/transgender.pdf>
- APA. (1987). *Diagnostic and statistical manual of mental disorders*. Washington DC: American Psychiatric Association.
- APA. (2013). *Is being transgender a mental disorder?* Retrieved May 28, 2013, from American Psychological Disorder: <http://www.apa.org/topics/sexuality/transgender.aspx?item=11>
- APA. (2008). *Sexual orientation and homosexuality*. Retrieved January 4, 2012, from APA: <http://www.apa.org/helpcenter/sexual-orientation.aspx>
- APA. (2008). *Sexual orientation and homosexuality*. Retrieved March 3, 2013, from American Psychological Association: <http://www.apa.org/helpcenter/sexual-orientation.aspx>
- Bailey, J., & Pillard, R. (1991). A Genetic Study of Male Sexual Orientation. *Archives of General Psychiatry*, 48 (12), 1089-96.
- Bailey, J., Dunne, M., & Martin, N. (2000). Genetic and environmental influences on sexual orientation and its correlates in an Australian twin sample. *Journal of Personality and Social Psychology*, 78 (3), 524-36.
- Bem, D. J. (2000). Exotic Becomes Erotic: Interpreting the Biological Correlates of Sexual Orientation. *Archives of Sexual Behavior*, 29 (6), 531-548.
- Benjamin, H. (1966). *Transsexual phenomena*. New York: Julian Press Publishers.
- Berry, D. (2003, October 3-4). *For a dialectic of homosexuality and revolution*. Retrieved 2 february, 2012, from R A Forume: <http://raforum.info/spip.php?article1913&lang=fr>
- Berson, G. (1972). Introduction. *The Furies*, 1, 1.
- Blanchard, R., & Klassen, P. (1997). H-Y Antigen and Homosexuality in Men. *Journal of Theoretical Biology*, 185 (3), 373-378.
- Bocklandt, S., Horvath, S., & Vilain, E. (2006). Extreme skewing of X chromosome inactivation in mothers of homosexual men. *Human Genetics*, 118 (6), 691-694.
- Brauer, D. (2008). *EDCO 394 Summer 2008*. Retrieved 12 12, 2012, from University of Vermont: <http://www.uvm.edu/~dbrauer/edco394/DAugelliModel.pdf>

- Butlet, J. (1988). Performitive Acts and Gender Constitution: An Essay in Phenomenology and Feminist Theory. *Theatre Journal* , 40 (4), 519-531.
- Caramagno, T. C. (2002). *reconcilable Differences? Intellectual Stalemate in the Gay Rights Debate*. Westport: Praeger .
- Letter to the Bishops of the Catholic Church on the . (١٩٨٦). Cardinal ,Bovonet, joseph and Alberto Ratzinger Vatican. The Roman Curia. من February, 2006 ١٢ تاريخ الاسترداد .*Pastrol Care of Homosexual Persons* Doctrine of the Faith:
http://www.vatican.va/roman_curia/congregations/cfaith/documents/rc_con_cfaith_doc_19861001_hom
- Carnevali, F., & Strange, J. M. (1994). *20th Century Britain: Economic, Cultural and Social Change*. London: Routledge.
- Cass, C. V. (1979). Homosexuality Identity Formation. *Journal of Homsoexuality* , 219-235.
- de Beauvoir, S. (2010). *Secon Sex*. (C. Borde, & S. Malovaney, Trans.) New York: Vintage Books.
- Drescher, J., & Zucker, K. (2006). *Ex-Gay Research: Analyzing the Spitzer Study and Its Relation to Science, Religion, Politics, and Culture*. New York: Harrington Park Press.
- Eliason, M. (1977). The Prevalence and Nature of Biphobia in Heterosexual Undergraduate Students. *Archives of Sexual Behavior* , 26 (3), 317-326.
- Ellis, H. (2004, 10 08). *Studies in the Psychology of Sex, Volume 2* . Retrieved 07 10, 2015, from Gutenberg: http://www.gutenberg.org/files/13611/13611-h/13611-h.htm#2_CHAPTER_VI
- European-Parliament. (2006, January 18). *European Parliament resolution on homophobia in Europe*. Retrieved April 25, 2013, from The European Parliament: <http://www.europarl.europa.eu/sides/getDoc.do?type=TA&reference=P6-TA-2006-0018&format=XML&language=EN>
- Faderman, L. (1991). *Odd Girls and Twilight Lovers: A History of Lesbian Life in Twentieth-Century America*. New York and Oxford: Columbia University Press.
- Fireston, S. (1970). *The Dialctic of Sex: The Case For Feminist Revolution*. New York: William Marrow and Company.
- foucault, M. (1990). *History of sexuality*. (R. Hurley, Trans.) new York: Vintage books.
- foucault, M. (2005). *Security, Territory, Population*. (F. Ewald, A. Fontana, Eds., & A. I. Davidson, Trans.) macmillan: palgrave.
- Frank, K. (2008). Not Gay, but Not Homophobic': Male Sexuality and Homophobia in the 'Lifestyle'. *Sexualities* , 11 (4), 435-454.
- Freidman, R. M. (1986). The Psychoanalytical Model of Male Homosexuality: A History and Theoretical Critique. *Psychoanalytic review* , 73 (4), 61-97.
- Freud, S. (2007). *Freud on homosexuality: Letter to a mother*. Retrieved January 1, 2013, from wthrockmorton: <http://wthrockmorton.com/2007/03/17/freud-on-homosexuality-letter-to-a-mother/>

Freud, S. (1905). Three Essays on the Theory of SexualityI. In S. Freud, & J. Strachey (Ed.), *A Case of Hysteria* (Vol. VII, pp. 123-246). New York: Basic Books.

Frisch, M., Hviid, & Anders. (2006). Childhood Family Correlates of Heterosexual and Homosexual Marriages: A National Cohort Study of Two Million Danes. *Archive Sexual Behavior* , 35, 533–547.

Gagne, P., Tewksbury, R., & McGaughe, D. (1997). Coming out and Crossing over: Identity Formation and Proclamation in a Transgender Community. *Gender and Society* , 11 (4), 478-508.

Geen, J. (2009, October 28). *Bisexual workers 'excluded by lesbian and gay colleagues'*. Retrieved April 4, 2013, from pinknews: <http://www.pinknews.co.uk/2009/10/28/bisexual-workers-excluded-by-lesbian-and-gay-colleagues/>

Giantvalley, S. (1981). Barnfield, Drayton, and Marlowe: Homoeroticism and Homosexuality in Elizabethan Literature. *Pacific Coast Philology* , 16 (2), 9-24.

Groth AN, B. H. (1987). Adult sexual orientation and attraction to underage persons. *Archive of Sexual Behaviour* , 7 (3), 175-81.

Guerin, D. (1970). *Anarchism From Theory to Practice*. (M. Kloppe, Trans.) New York: Monthly Review Press.

Haas, R. (2004). *Utopia Aborted: May '68 in the Philosophy of Guy Hocquenghem*. Retrieved 07 06, 2015, from The Proceedings of the Western Society for French History: <http://quod.lib.umich.edu/w/wsfl/0642292.0032.023?view=text;rgn=main>

Haldeman, D. C. (1991). Sexual orientation conversion therapy for gay men and lesbians: A scientific examination . In J. Gonsiorek, & J. Weinrich, *Homosexuality: Research Implications for Public Policy* (pp. 149-160). Newbury Park, California: Sage Publicatio.

Halifax, N. (2015). *Magnus Hirschfeld: The Origins of the Gay Liberation Movement*. Retrieved 07 09, 2015, from Socialist Review: <http://socialistreview.org.uk/392/magnus-hirschfeld-origins-gay-liberation-movement>

Hamer, D., Hu, S., Nan, H., Magnuson, V. L., & Pattatucci, A. M. (1993). A Linkage Between DNA Markers on the X Chromosome and Male Sexual Orientation. *Science* , 261 (5119), 321-327.

Harper, D. (2001–2015). *Gay*. Retrieved 07 06, 2015, from Online Etymology dictionary: http://www.etymonline.com/index.php?allowed_in_frame=0&search=gay&searchmode=none

Hite, S. (1976). *The Hite Report*. New York: Dell Book.

Houston, L. (2011, September 3). *Chapter Five: Types of Homosexualities / Age-Structured*. Retrieved 12 31, 2012, from Behavior and Not a Person: <http://www.banap.net/spip.php?article95>

Kantor, M. (2009). *Homophobia: The state of sexual bigotry* . Westport, CT: Praeger.

Kennedy, H. (2002). *Karl Heinrich Ulrichs: Pioneer of the Modern Gay Movement*. San Francisco: Peremptory Publications.

Kinsey, A., Pomeroy, W. B., Martin, C. E., & Gebhard, P. H. (1953). *Sexual Behavior in the Human, Female*. Indiana: Indiana University.

kinseyinstitute. (2013). *The Heterosexual-Homosexual Rating Scale*. Retrieved april 3, 2013, from kinseyinstitute: <http://www.kinseyinstitute.org/research/ak-hhscale.html#what>

Kraft-Ebing, R. V. (1894). *Psychopathia Sexualis*. Stuttgart: Verlag von Ferdinand Enke.

LaVay, S. (1991). Diffrence in Hypothalamic Structure Between Hetrosexual and Homosexual Men. *Science* , 1034-1037.

Lawrence, A. A. (2008). Gender Identity Disorders in Adults: Diagnosis and Treatment. In ., D. Rowland, & L. Incrocci, *Handbook of sexual and gender identity disorders* (pp. 423-456). New Jersey: John Wiley & Sons.

Lesbianradicals. (1970). *The Woman Identified Woman*. Pitsburge: Know.

Madlen, D. (2015, 06 01). *Being bisexual 'is bad for your health': People with male and female partners report poorer wellbeing than those of other sexualities*. Retrieved 07 13, 2015, from DailyMail: <http://www.dailymail.co.uk/health/article-3146132/Being-bisexual-bad-health-People-male-female-partners-report-poorer-wellbeing-sexualities.html>

Maier, T. (2009, April 22). *Can Psychiatrists Really "Cure" Homosexuality?* Retrieved April 2, 2013, from Scientific American: <http://www.scientificamerican.com/article.cfm?id=homosexuality-cure-masters-johnson>

Malinowski, B. (1927). *Sex and repression in savage society*. London: Routledge .

McConaghy, N., Hadzi-Pavlovic, D., Stevens, C., Manicavasagar, V., & Buhrich, N. (2006). Fraternal Birth Order and Ratio of Heterosexual/Homosexual Feelings in Women and Men. *Journal of Homosexuality* , 51 (4), 161-174.

McIntosh, M. (1968). The Homosexual Role. *Social Problems* , 16 (2), 182-192.

Miller, E. M. (1999). *Homosexuality, birth order, and evolution: towards a equilibrium reproductive economics of homosexuality*. Retrieved January 2, 2012, from Department of Economics and Finance Working Papers: http://scholarworks.uno.edu/econ_wp/19/

Money, J. (1964). Homosexuality: A Psychoanalytic Study of Male Homosexuals. *Journal of Nervous & Mental Disease* , 197-199.

Murray, S. O., & Roscoh, W. (1997). The Will NOT to Know; Islamic Accomodation of Male Homosexuality. In S. O. Murray, & W. Roscoe, *Islamic Homosexualities* (pp. 14-54). New York and London: New York University Press.

Najmabadi, A. (2005). *Women with Mustaches and Men without Beards*. london: University of California Press.

Norton, R. (2005, February 5). *Mother Clap's Molly House*. Retrieved 07 08, 2015, from The Gay Subculture in Georgian England: <http://rictornorton.co.uk/eighteen/mother.htm>

Olson, J. (2011). *The Role of Brain Dominance in Sexual Orientation*. Retrieved 12 30, 2012, from the whole brain path: <http://thewholebrainpath.com/role.html>

Olson, J. (2011). *The Whole-Brain Path to Peace: The Role of Left- and Right-Brain Dominance in the Polarization and Reunification of America*. Retrieved January 2, 2012, from the whole brain path: <http://thewholebrainpath.com/role.html>

- Patai, D. (1988). *Heterophobia: Sexual Harassment and the Future of Feminism*. Maryland: Rowman & Littlefield .
- Percy, W. A., & Lauritsen, J. (2007, January 12). *The Homosexuality of Men and Women*. Retrieved January 1, 2013, from Urania Manuscripts: <http://www.angelfire.com/fl3/uraniamanuscripts/hirev.html>
- Petersen, C. (1994). Living Dangerously: Speaking Lesbian, Teaching Law. *Canadian Journal of Women & the Law* , 2 (7).
- Randel L. Sell, S. (1997). Defining and Measuring Sexual Orientation: A Review. *Archive of Sexual Behaviour* , 26 (6), 643-648.
- Rich, A. (1980). Compulsory Heterosexuality and Lesbian Existence. *Women: Sex and Sexuality* , 4 (5), 631-660.
- Ross, L. E., Dobi, C., & Allison, E. (2010). Perceived Determinants of Mental Health for Bisexual People: A Qualitative Examination. *Public Health* , 100 (3), 496-502.
- Schimmel, A. (1975). *Mystical Dimensions of Islam*. North Carolina: The University of North Carolina Press.
- Schlager, N. (1989). *Gay & Lesbian Almanac*. St. James Press.
- Schmidtke, S. (1999). Homoeroticism and Homosexuality in Islam: A Review Article. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London* , 62 (2), 260-266.
- Schwartz, G., Kim, R. M., Kolundzija, A. B., Rieger, G., & Sanders, A. R. (2010). Biodemographic and Physical Correlates of Sexual Orientation in Men. *Archives of Sexual Behavior* , 39 (1), 93-109.
- ScienceNews. (2008, June 28). *Homosexual behavior due to genetics and environmental factors*. Retrieved January 3, 2012, from Science News: <http://esciencenews.com/articles/2008/06/28/homosexual.behavior.due.genetics.and.environmental.factors>
- Seran, J. (2007). *Whipping Girls: A Transsexual Woman on Sexism and the Scapegoating of Femininity*. Seal Press.
- Sheridan, V. (2009). *The complete guide to transgender in the workplace*. Santa Barbara, California: ABC-CLIO, LLC.
- Stets, J. E., & J. Burke, P. (2000). Femininity/Masculinity. In E. F. Borgatta, & R. J. Montgomery (Eds.), *Encyclopedia of Sociology* (Vol. 1, pp. 997-1005). New York: Macmillan.
- Stone, A. (2004). Essentialism and Anti-Essentialism in Feminist Philosophy. *Jounral of Moral Philosophy* , 1 (2), 135-153.
- Storms, M. D. (1980). Theories of Sexual Orientations. *Journal of Personality and Psychology* , 38 (5), 783-792.
- Storr, M. (2003). *Latex and Lingerie: Shopping for Pleasure at Ann Summers*. New York: Berg.
- Streitmatter, R. (2009). *From 'Perverts' to 'Fab Five': The Media's Changing Depiction of Gay Men and Lesbians*, . ondon: Routledge.

- Sullivan, N. (2003). *Critical Introduction to Queer Theory*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Tatchell, P. (2015, 04 26). *Magnus Hirschfeld: The Einstein of sex who braved Nazi genocide to wage LGBT crusade*. Retrieved 07 06, 2015, from International Business Times: <http://www.ibtimes.co.uk/magnus-hirschfeld-einstein-sex-who-braved-nazi-genocide-wage-lgbt-crusade-1502973>
- Troiden, R. R. (1979). Becoming a Homosexual: A Model of Gay Identity Acquisition. *Psychiatry*, 42, 362-373.
- UNAIDS. (2011, April 30). *Men who have sex with men*. Retrieved May 5, 2013, from UNAIDS: http://www.unaids.org/en/media/unaids/contentassets/dataimport/pub/briefingnote/2006/20060801_policy_brief_msm_en.pdf
- van der Ven, A. (2007). *Transgender care since 1869*. Retrieved April 2, 2013, from tonderzoek: <http://tonderzoek.files.wordpress.com/2007/07/transgender-care-since-1869.pdf>
- Van Wyk PH, G. C. (1995). Biology of Bisexuality: Critique and Observations. *Journal of Homosexuality* (28), 357-373.
- Warner, M. (1991). Introduction: Fear of a Queer Planet. *Social Text*, 29, 3-17.
- West, D. J. (1977). *Homosexuality Re-exemined*. Minneapolis: University of Minnesota.
- Wilson, S. (2004). Gay, lesbian, bisexual and transgender identification and attitudes to same-sex relationships in Australia and the United States. *People and Place*, 12 (14), 12-22.
- Wittig, M. (1990). The Straight Mind. In f. Russel, M. Gever, T. T. Minh-ha, & C. West, *Out There: Marginalization and Contemporary Cultures* (pp. 51-57). New York and London: The MIT Press.
- Wottman, C. (1970). *The Gay Manifesto*. New York: Red Butterfly.
- WPATH. (2001). *Standards of Care for the Health of Transsexual, Transgender, and Gender Nonconforming People*. Retrieved May 30, 2013, from The World Professional Association for Transgender Health: www.wpath.org
- Wright, J. (2009). Homosexuality in the U.S., 1998-2000. In *The New York Times Almanac*. Penguin Reference.
- young, I. M. (1990). *Justice and the Politics of Difference*. Oxford: Princeton University Press.
- Zimet, J. (1999). *Strange Sisters: The Art of Lesbian Pulp Fiction 1949-1969*. Stodio.
- Zimmerman, B. (2013). *Encyclopedia of Lesbian Histories and Cultures*. London: Routledge.

ابراهیمی، م. (۱۳۹۰). تحلیلی از مفهوم پیش-ادراک جنسی: رویکردی هرمنوتیک. *مطالعات جنسیت*، ۱۰-۲۷.

ابن‌سینا. (۱۳۶۰). *رسایل ابن‌سینا*. (ض. درّی، مترجم) مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.

آخوندی، م. (۱۳۸۹، اردیبهشت ۳). *رییس پژوهشگاه ابن‌سینا اعلام کرد: نرخ بالای ناباروری در ایران نسبت به میانگین جهانی*. بازیابی

در ۰۷/۲۰۱۵، ۱۵، از ایران اکونومیست: <http://iraneeconomist.com/fa/print/3737>

- شمیسا، س. (۱۳۸۱). *شاهدبازی در ادبیات فارسی*. تهران: فردوس.
- شمیسا، س. (۱۳۸۱). *شاهدبازی در ادبیات فارسی*. تهران: فردوس.
- طائف، م. (۲۰۱۳). *فهم همجنس‌گرایی ایرانی*. تورونتو: گیلگمیشان.
- طباطبائی، س. ج. (۱۳۸۶). *تأملی درباره ایران: مکتب تبریز* (جلد ۲). تهران: نگاه معاصر.
- طباطبائی، س. ج. (۱۳۸۰). *تأملی درباره‌ی ایران: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط* (جلد ۱). تهران: نگاه معاصر.
- فلور، و. (۲۰۱۰). *تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران*. (م. مینو خرد، مترجم) استکپلم: انتشارات فردوسی.
- فوکو، م. (۱۳۹۴، ۳۰-۰۴). *دوستی به عنوان شیوه‌ای از زندگی: مصاحبه با میشل فوکو*. بازیابی در ۰۷-۱۱-۲۰۱۵، از مطالعات جنسیت: <http://i-ss-g.org/index.php/mag/350-2015-06-20-10-23-03>
- کدیور، م. (۱۳۸۵، شهریور و آبان). *پرسش و پاسخ حقوق بشر و روشنفکری دینی* (۳). بازیابی در November 5, 2010، از ماهنامه‌ی آفتاب: <http://www.aftab-magazine.com/articles/2006092.html>
- هومان، (۱۳۷۳، آبان). *تفاوت "همجنس‌گر" با همجنس‌باز و بچه‌باز در چیست؟/آواز*. بازیابی در May 5, 2013، از شبکه سراسری همکاری زنان: <http://www.shabakeh.de/archives/individual/000051.html>
- یاسمی، م. ت. (۱۳۸۵). *تجرباتی از درمان موفقیت آمیز همجنس‌بارگی خودناپذیر، فرابارگی. تبدیل خواهی جنسی بار روش‌های شناختی-رفتاری*. *مجله علمی پزشکی قانونی*، ۲۲۷-۲۲۲.



این کتاب پاسخی خلاصه است به این پرسش که :

نظریات علمی کنونی چگونه در مورد «کیستی» ما از جهت گرایش جنسی و هویت جنسیتی سخن گفته‌اند؟

بنابر این دائماً دسته‌بندی‌ها، طبقه‌بندی‌ها، پیش‌نگری‌ها و نامگذاری‌هایی شرح داده خواهد شد که حول ماهیت میل بیان شده است. انتظار این است که خواننده به این نظریات تنها به عنوان ابزاری برای کاربرد نگاه کند؛ چشمندازهایی برای مشاهده‌ی میل و آن را تا جایی استفاده کند که تجربه شخصی او را درون چارچوب‌های نظری محبوس نسازد. هیچ نظریه علمی قادر به بیان سیالیت و ابهام و چندگانگی‌های میل آدمی نیست. همیشه میل ازین خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌ها بیرون می‌ریزد. اما شناخت این چارچوب‌ها نیز برای گذر از آن‌ها ضروری است. چارچوبی که این کتاب دنبال می‌کند فهم‌پذیر کردن این چشمندازهای علمی کنونی است به صورتی که خواننده پس از اتمام کتاب بتواند درک عمومی از آن‌ها پیدا کند.

نیم‌شاهد

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۵ - کانادا، نشر گیلگمیشان

با همکاری گروه "مطالعات جنسیت"

Gilgahmishaan Publishing

Gilgamishaan-2016